ماهنامه روشنگر
Rowshangar
www.rowshangar.ca
rowshangar1@yahoo.com
Tel:(905) 237-6661

ROWSHANGAR

Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

Rowshangar Publication Vol.5 Issue No.45 April 2011

ماهنامهٔ روشنگر . شماره چهل و پنج اپریل . 2011

جانیان امپریالیست در افغانستان با نقاب دمکراسی خواهی در لیبی

فهرست مطالب مندرج در این شماره :

مقاله سر دبیر	2
دین افیون توده	4
دست و مغز /	5
انقلاب یمن /	6
بی بی سی /	7
کارنامه مصدق /	8
تونس ومصر	11
مردم لیبی در آتش	12
جنبش چپ	13
رزمندگان لیبی	14
شعر	15
نظر سنجی کارگری	16
داستان	20
تفاوت قیام مصر و تونس	21
طنز	22
اتحادیه کارگری	23
مصدق و سوسیالیزم ز	25
چرا انقلاب ما اسلامی شد	26
چرا باید حمله نظامی به لیبی را محکوم کنیم؟	31

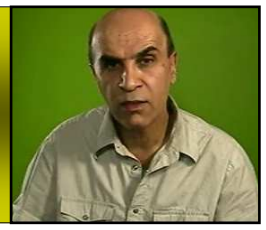

دمکراسی بورژوازی و دمکراسی انقلابی

سخنرانی سیامک ستوده در تلویزیون پارس در 12 مارس 2011

بخش دوم

در جلسه قبل از مراحلی که انقلابات و جنبش های کنونی در کشورهای عربی می توانند و می بایست طی بکنند تا به اهداف خود برسند صحبت کردم. از نظام دیکتاتوری مطلقه صحبت کردم، از دمکراسی بورژوایی صحبت کردم، و دمکراسی انقلابی و تفاوت های آنها را برای شما گفتم. گفتم که هر چه که این جنبش ها بتوانند این مراحل سه گانه را بیشترطی بکنند و بیشتر به پیش بروند، بیشتر تعمیق پیدا می کنند و بیشتر به دمکراسی واقعی دست پیدا می کنند. از جمله برای شما گفتم که این جنبش ها در کشورهایی مثل مصر و لیبی، به دنبال برکنار کردن دیکتاتورهای مطلقه، هنوز در کشاکش رُفت و روب بقایای این نظامات دیکتاتوری هستند و همین که در این کشورها انتخابات برگزار بشود و یک دولت انتخابی بوجود بیاید وارد مرحله دمکراسی بورژوایی می شوند. برای شما گفتم که دمکراسی بورژوایی مرحله ای است که در آن حاکمیت طبقه سرمایه دار، زیر نگین قدرت یک دیکتاتور مطلقه، مثل حسنی مبارک و بن علی، جای خودش را به حاکمیت دمکراتیک این طبقه می دهد. برای شما صحبت کردم که در حاکمیت دمکراتیک، کل طبقه سرمایه دار می تواند در یک انتخابات آزاد، نمایندگان خودش را انتخاب بکند و دولت مطلوب خود را تشکیل بدهد. گفتم که حتی اگر این دیکتاتوری ها زیر فشار مردم عقب نشینی کنند و آزادی های گوناگونی را به مردم بدهند، در نهایت ما به دمکراسی های غربی می رسیم، به دمکراسی هایی که در آمریکا و اروپا بر قرار است، و در آنها آزادی بیان، آزادی انتخابات، آزادی مذهب، هرچند نه به طور کامل، برقرار است. چرا؟

همان طور که گفتم در دمکراسی های بورژوایی در ابتدا قرار نبوده است که مردم صاحب آزادی بشوند و یا حتی حق رأی در انتخابات داشته باشند. تمام حقوقی که در چهار چوب دمکراسی بورژوایی در کشورهای غربی به دست آمده است، تحت مبارزه مردم و بخصوص طبقه کارگر حاصل شده و به زور به سرمایه داری تحمیل شده است. چرا که این آزادی ها با اساس نظام سرمایه داری تناقضی نداشته و برای سرمایه داری هر چند از روی بی میلی، ولی زیر فشار مردم قابل تحمل بوده است. ولی همین که جنبش مردم در پی دمکراسی واقعی بخواهد نیروهای سرکوب و مسلح را، ارتش را، هم دمکراتیزه بکند، از جانب بورژوازی تحمل نمی شود. و از همین جاست که گذار از دمکراسی بورژوایی به دمکراسی انقلابی آغاز می شود. یعنی همین که این امر محقق شد و کنترل ارتش از دست فرماندهان که حکم دیکتاتورهای مطلقه را در ارتش دارند، خارج شد و در دست شوراهای سربازان یعنی توده مردم قرار گرفت، آن جامعه وارد مرحله دمکراسی انقلابی شده است. من گفتم که این دمکراسی انقلابی یک دمکراسی واقعی است چرا که هیچ نیروی سرکوب کننده ای در جامعه وجود ندارد، همه نیروهای مسلح تحت کنترل خود مردم هستند. بنابر این، نیرویی وجود ندارد که خارج از اراده مردم بخواهد آنها را سرکوب کند و آزادی های مزبور را از آنها بگیرد. این ها مسائلی است که من برای شما توضیح دادم. این مسائل پایه ای بیشتر جنبه آموزشی دارد نه تفسیر وقایع در حال گذر روزمره. چرا جنبه آموزش دارند؟ برای اینکه به ما محک می دهند، به ما ابزار می دهند، چهار چوب هایی در اختیار ما می گذارند که به ما کمک می کنند بتوانیم از حرکات و وقایع سیاسی ارزیابی درستی بکنیم. گول احزاب فریب کار را نخوریم. زبان آنها را تشخیص بدهیم و دست آنها را بخوانیم. مثلا وقتی که کشورهای اروپایی و بخصوص دولت آمریکا دم از دمکراسی می زنند و در جریان جنبش ها و انقلابات کشورهای عربی خود را مدعی و مدافع دمکراسی و انتخابات قلمداد می کند، در واقع منظورشان نه دمکراسی واقعی، بلکه دمکراسی بورژوایی است، و وقتی مکررا با خشونت مخالفت می کنند، خشونت اسم رمز آنها برای انقلاب و در هم شکستن نیروهای سرکوبگر است. وقتی می گویند مردم خشونت نکنید، منظورشان این است که اگر خواستید که ارتش را هم دمکراتیزه بکنید و ارتش در برابر شما مقاومت کرد و شما را سرکوب کرد، دست به خشونت و مبارزه متقابل نزنید. یعنی دست به انقلاب نزنید، یعنی سرنگونی طلب نباشید. چرا که همین که شما خواستید ارتش را دمکراتیزه کنید، دارید از چهار چوب دمکراسی بورژوایی فراتر می روید و وارد یک جامعه دمکراتیک انقلابی می شوید. دارید سپر دفاعی سرمایه داری را از او می گیرید و برایش ایجاد خطر جدی می کنید. چرا که وقتی که آن سپر وجود نداشته باشد، قدم بعدی می تواند خلع ید از سرمایه داران باشد. بنابراین، در اینجاست که جلوی شما می ایستند و به شما هشدار می دهند که از این خط قرمز عبور نکنید و در همان چهارچوب دمکراسی بورژوازی بمانید.

چیزدیگری که من می خواهم امروز اضافه بکنم این است که دمکراسی خواهی کشورهای غربی و امپریالیستی، و اصولا احزاب بورژوایی و طبقات سرمایه دار، باین معنا نیست که آنها خواستار تحقق آزادی های مندرج در جوامع خودشان در کشورهای دیگرند. ممکن است شما بیایید و بگویید که نخیر اینطور نیست برای اینکه همین آقای حسنی مبارک قبل از اینکه سرنگون بشود زیر فشار آمریکا مجبور به انجام انتخابات شد، و این آمریکا بود که حسنی مبارک را برای دمکراتیزه کردن جامعه، برای برگزاری انتخابات و باز کردن فضای سیاسی و شل کردن زنجیرهای دیکتاتوری زیر فشار گذاشت. بله این کار را کرد. ولی باید دید چرا این کار را کرد؟ به خاطر ترس از انقلاب. ترس از آنچه که اکنون اتفاق افتاده است. چون دیکتاتوری مطلقه جامعه را به طرف حالت انفجار آمیزی می برد که وقتی این انفجار رخ بدهد و مردم قیام کنند، دیگر کنترل آنها ممکن نیست و ممکن است از مرز دمکراسی بورژوایی هم فراتر بروند و برای خودِ سرمایه داری هم ایجاد خطر بکنند. بنابراین، بله، آمریکا بخصوص زمان بوش یادمان هست که با پرچم دمکراسی، این کشورها را زیر فشار گذاشت. ولی این کار امریکا از ترس انقلاب و نه از روی آزادی خواهی بود. بنابر این، اگر در اینجا و آنجا هم سردمداران دمکراسی غربی، دیکتاتوری های مطلقه را در کشورهای پیرامونی زیر فشار می گذارند که دست به انتخابات بزنند، نه از علاقه آنها به انتخابات، بلکه از ترس انقلاب است. با این حال تاریخ نشان داده است که هرجایی که این دیکتاتوری ها زیر فشار آمریکا حتی مجبور شدند دست به انتخابات بزنند، به خاطر خارج شدن کنترل از دستشان و با توافق خودِ آمریکا، بلافاصله مجبور شده اند دوباره دیکتاتوری خود را برقرار کنند و روند باصطلاح دمکراسی را در نیمه راه متوقف کنند. این چیزیست که در مصر اتفاق افتاد. همین که آمریکایی ها حسنی مبارک را واداشتند که دست به انتخابات بزند، از آنجایی که اخوان المسلمین در انتخابات پیروزی بزرگی به دست آورد، همان وسط کار انتخابات را متوقف کردند و دوباره دیکتاتوری حسنی مبارک را به شکل قبل بر قرار نمودند، و البته با توافق آمریکا. یعنی آمریکا هر زمانی که از ترس انقلاب، دیکتاتوری های مطلقه را در این کشورها زیر فشار گذاشته است که انتخابات بکنند، همین که این انتخابات و اساساً شل شدن بند دیکتاتوری مطلقه، ثبات را در این کشورها دچار مخاطره کرده، بین ثبات و آزادی ناچار شده اند از ثبات یعنی دیکتاتوری مطلقه حمایت کنند. این کار بارها اتفاق افتاده.

در ایران نیز در سال های شصت همین اتفاق افتاد. شاه در برابر فشار آمریکا برای شل کردن بندهای دیکتاتوری از ترس این که مبادا جامعه ایران به حالت انفجاری برسد و مورد بهره برداری همسایه شمالی قرار بگیرد تن به یک مقدار آزادی های سیاسی داد. ولی این امر بلافاصله به قیام 15 خرداد منتهی شد و بعد از سرکوب خونین این قیام دوباره دیکتاتوری شاه حتی سیاه تر از قبل برقرار شد و آمریکا هم ناچار به قبول آن شد. بهمین دلیل است که من همواره گفته ام دمکراسی غربی در ایران امکان وجود ندارد. بنابر این، اولا هرجا که کشورهای غربی دم از آزادی و انتخابات بزنند منظورشان این است که حاکمیت سرمایه را برای خود سرمایه داران دمکراتیزه کنند. مسئله آنها آزادی مردم نیست. هرچند این دمکراتیزه کردن حاکمیت سرمایه خواه ناخواه منجر به بعضی از آزادیها برای مردم هم می شود و همین جنبه خطرناک این قضیه است. همان چیزی که کار را به بن بست می کشد و باز عملا آمریکا را در کنار دیکتاتورها قرار می دهد.

اگر در جریانات مصر و تونس هم دقت کنید همین که حسنی مبارک کنار رفت و دولت نظامی قدرت را به دست گرفت، آمریکا در رابطه با حسنی مبارک، هرچند در ابتدا دائما یکی به نعل و یکی به میخ می زد، ولی همواره خواهان تمام شدن حرکت و انقلاب بود و مکررا از مردم می خواست که به خانه های خودشان بروند. یعنی دولت های غربی و آمریکا هیچ وقت خواستار پیشروی جنبش دمکراتیک در این کشورها از حتی همان مراحل اولیه آن هم نبوده و نیستند. بنابر این به این دلیل است که ما می بینیم اگر کشورهایی مثل آمریکا و کشورهای غربی دم از دمکراسی در این کشورها می زنند، اول اینکه این از ترس انقلاب است، ثانیا منظورشان دمکراسی بورژوازی است و ثالثاً دمکراسی بورژوازی نه به معنای اینکه همه آزادی های مندرج در جوامع خودشان، در آنجا هم برقرار شود. آنها سعی می کنند هر کجا که بشود داستان را تمام کنند و با برقراری ثبات که عاشق آن هستند، پیشروی انقلاب را متوقف کنند. به همین دلیل است که من در بحث های قبلی خودم، و در کتاب راه کارهای تاریخ هم یک فصل را به این مسئله اختصاص داده ام که کسانی که خواب دمکراسی های غربی را در کشورهای پیرامونی مثل ایران و مصر و تونس می بینند، این یک خواب خرگوشی است. برای اینکه هیچ وقت در اینجا دمکراسی بورژوازی به این شکلی که در خود این کشورها وجود دارد، برقرار نخواهد شد. زیرا همین که کمی آزادی داده شود، به دلیل سرکوب شدگی ها و محرومیت های وسیع و بی سابقه طبقه کارگر، زنان و دیگران، سیل حرکت مردم در خیابان ها در کارخانه ها، و در ادارات برای تحقق مطالبات فرو کوفته شان شروع می شود و جامعه را از لحاظ منافع سرمایه داری به لبه پرتگاه اقتصادی و سیاسی خطرناکی می برد که دوباره ناچار می شوند دیکتاتوری مطلقه را برای کنترل اوضاع برقرار کنند و آن دمکراسی فضای باز را متوقف نمایند. این بارها اتفاق افتاده است. در 15 خرداد اتفاق افتاد و در زمان مصدق هم رخ داد و بارها و بارها، هر بار که در ایران سعی شد که یک دمکراسی بورژوایی حتی به شکل غربی و ملایم آن هم برقرار شود، بعد از یکی دو سال کش مکش، دوباره یک دیکتاتور سر از آستین دولت بیرون آورده، دیکتاتوری خودش را حتی بدتر از گذشته مستقر کرد. بنابر این، کشورهای امپریالیستی، در سیر تحولات این جوامع به طرف دمکراسی اگر هم از آزادی و دمکراسی بورژوایی دفاع می کنند، اولا این از ترس انقلاب است و دوما هیچ وقت به مدعیات خودشان وفادار نمی مانند. زیرا که خطر بی ثباتی و خارج شدن کنترل از دست آنها، وادارشان می کند که به حرف های اولیه خودشان پشت پا بزنند و مثل همیشه حامی دیکتاتوری ها و این نوع نظام ها در این جوامع باقی بمانند.

نکته دومی که می خواهم در بحث امروز اضافه کنم ، نکته خیلی جالبی است. و آن این است که مراحل سه گانه ای که من برای شما گفتم که در جنبش های جاری و همچنین در انقلاب آتی ایران می بایست طی بشود تا این انقلابات به هدف اولیه خودشان که برقراری یک جامعه دمکراتیک واقعی است برسند، این مراحل که از دیکتاتوری مطلقه عبور می کند، به دمکراسی بورژوازی می رسد و بعد به دمکراسی انقلابی، قبلا همگی در تاریخ بشری طی شده اند. یعنی آن چیزی که در تاریخ بشری طی چند صد سال و حتی چندین هزار سال طی شده است در قرن بیست و یک در جریان این جنبش ها، ممکن است در طی شش یا چهار ماه طی گردد. و این نکته خیلی جالبی است چون در قانون تکامل، ما وقتی مراحل تکامل را از تکامل موجودات تک سلولی به ماهیان و بعد حیوانات گوناگون و میمون و از میمون به انسان بررسی می کنیم، می بینیم که چندین میلیون سال طول کشیده است که این تکامل رخ دهد. حالا

←

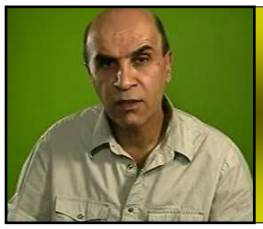

دمکراسی بورژوازی و دمکراسی انقلابی

سخنرانی سیامک ستوده در تلویزیون پارس در 12 مارس 2011

بخش دوم

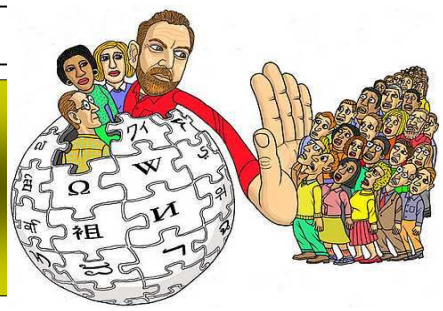

شما وقتی شکل گیری جنین را در رحم مادر بررسی می کنید، می بینید این مراحل در بطن مادر، در طی نه ماهی که از شکل گیری جنین تا تولد کودک می گذرد، تماما طی می شود. این یکی از اصول تکامل است که تکامل در هر مرحله، تمام مراحل قبلی را منتها با سرعت بیشتر طی می کند .

نکته جالب این است که ما همین را در چهار چوب بحث کنونی در تحولات اجتماعی هم می بینیم. برای اینکه در تحولاتی که در کشورهای عربی شروع شده است مردم که حالا دیکتاتورها را کنار زده اند، تلاش می کنند تا وارد مرحله دمکراسی بورژوایی بشوند و احتمالا در آینده ممکن است از این مرحله هم رد شده، به یک شرایط دمکراتیکی دست پیدا کنند که با فراهم آمدن پیش شرط های ذهنی و عینی برای حرکت بسوی یک نظام جدید سوسیالیستی از این هم جلوتر بروند.

وقتی که ما بررسی می کنیم می بینیم این تحولاتی که ممکن است طی چندین ماه رخ بدهند، قبلا در تاریخ طی چندین سده رخ داده اند. چگونه رخ داده اند؟ شش هزار سال قبل با آغاز نظام تمدن و مالکیت خصوصی، طبقات دارا و نادار و دیکتاتوری های مطلقه برای دفاع از طبقات دارا به وجود آمدند. مثل شاهنشاهی های ماد و هخامنشی در ایران، خان ها در چین، و امپراتوران رم. این ها همه نظامات عصر باستان هستند که به شکل دیکتاتوری مطلقه عمل می کردند. چندین هزار سال بعد، ما وقتی به قرن هفده و هجده می رسیم انقلابات کبیر فرانسه و 1848 رخ می دهند. انقلاباتی که جامعه بشری را وارد مرحله دوم، یعنی دمکراسی بورژوایی می کنند. شما وقتی جنبش روشنگری را مطالعه می کنید می بینید که فلاسفه روشنگری که زمینه های فکری این انقلابات را فراهم می کنند، در تلاش ارائه ایده هایی هستند برای آنکه نظام جدیدی را برقرار کنند، نظامی که بتواند حاکمیت دمکراتیک سرمایه را جایگزین قدرت مطلقه ی شاه و کلیسا کند. از منتسکیو گرفته تا روسو. تا آن زمان فرض بر این بود که سلطنت یعنی قدرت دیکتاتوری مطلقه ودیعه ای بوده از جانب خدا. شاه قدرت خودش را از خدا می گرفته نه از مردم، و اصلا مردم اجازه نداشته اند در این امور دخالت کنند. قدرت سلطنت نتیجه قراردادی بوده بین خدا و شاه. مثل آن چیزی که در جمهوری اسلامی وجود دارد. در جمهوری اسلامی ولایت فقیه مشروعیت خودش را از خدا می گیرد. بنابر این حقی برای مردم در امر انتخاب ولی فقیه قائل نیست. این قرارداد و رابطه ای است بین ولی فقیه یا نماینده خدا و خود خدا، این چیزی است که در اروپا تا قرن هجدهم و در همه جا وجود داشته است. کورش هم مشروعیت خود را در حمله به بابل از اهورامزدا می گیرد. جان لاک که از جمله فلاسفه روشنگری بوده اما استدلال می کند که حاکم یا حکومت باید قدرتش را از مردم بگیرد، یعنی قدرت حاکم باید نتیجه قراردادی بین وی و مردم باشد. بر این اساس که اگر مردم امنیت می خواهند می بایست از بخشی از آزادی های خود به نفع حاکم بگذرند و این قدرت را به او بدهند تا در ازاء آن آزادی ها این امنیت را برای آنها فراهم کند.

منتها وقتی که از مردم صحبت می کند صریحا می گوید که منظورش از مردم مالکین و سرمایه داران است و منظورش از امنیت نیز امنیت مالکیت خصوصی است. برای همین است که اگر انتخاباتی هم از جانب این فلاسفه پیشنهاد می شود، انتخاباتی است که در آن هم کاندیداها و هم انتخاب کنندگان از میان سرمایه داران و زمین داران اند. بر این اساس بوده که در فرانسه پس از انقلاب تنها 2.5% جمعیت حق رای پیدا می کنند. یعنی تنها آنهایی که حد نصاب معینی از مالکیت را دارا بوده اند. یعنی آنچه که اتفاق می افتد این است که طبقه سرمایه دار قدرت را به دست می گیرد و دولت را از طریق یک انتخابات آزاد برای خودش انتخاب می کند. چیزی که هنوز هم عملا در آمریکا وجود دارد. یعنی کاندیداهای دو حزب دمکرات و جمهوری خواه که از میان آنها نمایندگان و رئیس جمهور و غیره انتخاب می شوند، همگی نمایندگان سرمایه داری و شرکت های بزرگ هستند. یعنی همان دمکراسی بورژوایی که من برای شما گفتم. دمکراسی بورژوایی قرار نیست و قرار نبوده که به مردم حق رأی بدهد، به زنان حق رأی بدهد، به کارگران حق تشکل بدهد، تمام این حقوق در اثر مبارزه مردم، کارگران و زنان بر علیه دمکراسی بورژوایی و طبقه سرمایه داری محقق شده است. یعنی اینها حقوقی است که به آن تحمیل شده است. حق رأی عمومی برای مردان را برای اولین بار جنبش کارگری عظیم چارتیستی در انگلیس درقرن نوزده به سرمایه داری انگلیس تحمیل کرد. حق رأی زنان برای اولین بار در 1871 در فرانسه بدنبال قیام کارگران کمون پاریس به دست آمد. وقتی که در انقلاب 1917 حق رأی زنان توسط بلشویک ها تأیید شد، تازه در 1918 یعنی یکسال بعد بود که در انگلیس به زنان بالای 30 سال حق رأی دادند و بعد 10 سال بعد در 1928 بود که سن مجاز برای حق رأی زنان در انگلیس از32 به 20 و سطح مردان رسید. در فرانسه و آمریکا هم همه این حقوق در اثر مبارزه زنان و کارگران بدست آمد. فکر نکنید که وقتی صحبت از دمکراسی بورژوایی می شود، این آزادی ها هم در قباله آن نوشته شده و خود به خود با آن می آید. این چیزیست که نویسندگان لیبرال و اصلاح طلب از روی فریب و نیرنگ و برای بزک کردن دمکراسی بورژوائی دائم در بوغ و کرنا می کنند. در حالیکه اصلا چنین چیزی نیست. در دمکراسی بورژوایی، سرمایه داری خواستار حفظ حاکمیت خودش است. تنها چیزی که عوض می شود این است که حاکمیت دمکراتیک خود سرمایه جایگزین دیکتاتوری مطلقه فردی می شود، یعنی طبقه سرمایه دار به جای این که قوانین و دستورات را ازشاه بگیرد، خودش در مورد سرنوشت خودش از طریق ارگان پارلمان و غیره تصمیم می گیرد. برای همین است که در جریانات مصر و تونس، دمکراسی بورژوایی غرب از ته قلب خواستار این نیست که برکناری امثال حسنی مبارک ها، به برگزاری انتخابات آزاد منتهی شود. هر جا هم که تن به این کار می دهد از ترس این است که جنبش فراتر از این نرود. امروز ما می بینیم که همه این دستاوردهایی که توسط طبقه کارگر از طریق مبارزه با دولت های به اصطلاح دمکراتیک به دست آمده اند، دائم در معرض تعرض سرمایه داری و بازپس گیری اند. امروزه ما شاهدیم که سرمایه داری آمریکا ، همین دولتی که خود را مهد دمکراسی عالم می داند، چگونه با چنگ و دندان دارد از کارگران حق قرارداد دسته جمعی، یعنی حق اعتصاب و مبارزه و تشکل را باز پس می گیرد. این برای اینست که این آزادی ها به زور از سرمایه داری گرفته شده اند. بنابر این، هر موقع که فرصت و قدرت پیدا کنند آنها را پس می گیرند. ولی از این جهت تن به این آزادی ها می دهند که این ها مغایرتی با خود نظام سرمایه داری ندارند. چرخ آن را کند می کنند، ولی آن را زیر سئوال نمی برند. تنها جایی که در برابر فشار کارگران می ایستند و به آن تن نمی دهند، دمکراتیزه کردن ارتش است. برای همین من همواره گفته ام که آنچه که ما ایرانی ها باید عمیقا نسبت به آن تربیت و روشن بشویم این است که وقتی که خامنه ای را سرنگون کردیم یا به عقب نشاندیم، این جریان دمکراتیزه شدن جامعه را تا پایان آن ادامه دهیم و یکی از خواست های اساسی مان باید انحلال سپاه پاسداران، دمکراتیزه کردن ارتش وهمه قوای مسلح باشد. این تنها قدمی است که ما را از یک دمکراسی قلابی که هر لحظه ممکن است دست آوردهای آن توسط نیروهای مسلح سرکوب و بازپس گرفته بشود، به یک جامعه واقعا دمکراتیک که نیروی سرکوبگر در آن وجود ندارد، منتقل می کند، و این امکان را برای ما بوجود می آورد تا در یک محیط دمکراتیک و آزاد، احزاب برنامه های خودشان را مطرح و مردم به شکل دمکراتیکی نظام بعدی خود را انتخاب کنند.

بنابر این می بینید که آنچه که در تاریخ طی چند صد سال رخ داده است، در اینجا، در زلزله های سیاسی کنونی در کشورهای عربی می تواند طی چند ماه رخ دهد. در اروپا وقتی که در انقلاب کبیر فرانسه برای اولین بار دمکراسی بورژوایی بر قرار شد، در فاصله کوتاهی جامعه وارد دمکراسی کم و بیش انقلابی ژاکوبن ها شد. ژاکوبن ها تا دو سال توانستند دمکراسی انقلابی خود را برقرار کنند و جامعه فرانسه را از تمام آت و آشغال های فئودالی پاک و رفت و روب نمایند. ولی بعد قدرت را از دست دادند و آنوقت ما با قیام کارگران در 1771 شاهد این هستیم که جامعه بشری برای اولین بار وارد فاز دمکراسی کارگری نی شود، تا جایی که سلطه سرمایه و سرمایه داری هم نفی شده، دیکتاتوری طبقه کارگر بر قرار شود. طی این مراحل، اگر 1789 را مبدأ انقلابات بورژوازی در نظر بگیریم، تا 1871 تقریبا یک قرن طول می کشد. ولی طبق قانون تکامل همه این مراحل ، در جریان جنبش های کنونی، می توانند در طی چند ماه طی شوند. حتی این امکان وجود دارد این جنبش ها بدون اینکه وارد مرحله دمکراسی بورژوایی بشوند مستقیما به دمکراسی انقلابی یا حتی کارگری تحول یابند. گاهی اوقات همانطور که مارکس می گوید شلاق ضد انقلاب این امکان را فراهم می آورد که انقلاب را سریعا به جلو براند. کما اینکه در لیبی مقاومت قذافی کار را به قیام و جنگ مسلحانه می کشد، هر چند که شورای ملی به نظر می آید شورایی ارتجاعی است و هنوز عناصر رژیم قبل در آن شرکت دارند، و با وجود اینکه ما اطلاعات کافی در دست نداریم، ولی مسلم است که یک شورای انقلابی نمی باشد. هر چند می توانست چنین باشد. یعنی بعد از سرنگونی قذافی و در هم شکستن قوای مسلح بدست مردم، تحول اوضاع می توانست کنترل نیروهای مسلح را برای همیشه از دست گروهی از جامعه خارج کند و به دست مردم بدهد و جامعه مستقیما وارد مرحله دمکراتیک انقلابی بشود.

بنابر این ما می بینیم هر چند گذار از این مراحل می تواند در مسیر خودش جامعه را بیش از پیش دمکراتیک کند، ولی این به معنی آن نیست که این جنبش ها ضرورتا باید از همه این مراحل بگذرند و نمی توانند از روی بعضی مراحل جهش کنند. بنابر این آنچه که من امروز صحبتش را کردم این بود که چگونه آنچه که در تاریخ بشری طی صد سال یا حتی بیشتر از آن رخ داده است، در حال حاضر می تواند ظرف چند ماه طی شود.

اگر بخواهیم علت یک چنین مسئله ای را جستجو کنیم، یعنی درواقع ببینیم که چه چیزی باعث شده است که تحولاتی که در مسیر تاریخ، چند صد سال طول کشیده اند، اکنون بتوانند ظرف چند ماه تحقق پیدا کنند، پاسخ این است که انسان از تجربیات گذشته درس می گیرد و برای جبران عقب افتادگی و بروز کردن خودش، لازم نیست به همان اندازه گذشته برای حل مسائل اش، خودش را معطل کند. شما اگر یک جوانی هستید که فاقد وسایل نقلیه شخصی هستید برای اینکه یک ماشین بگیرید مستقیما می روید یک اتومبیل می خرید. لازم نیست که اول سوار الاغ بشوید آن را تمرین کنید. بعد سوار دوچرخه و بعد سوار موتور بشوید و بعد ماشین بخرید. می توانید از تمام این مراحل جهش کنید و یک باره ماشین بگیرید. بشر اگر این مراحل را طی قرن ها طی کرده برای این بوده که نمی دانسته، و باید این ها را یکی یکی اختراع می کرده.

اگر جامعه بشری به تاریخ و به این نظریات سیاسی آگاه بود، بلافاصله بعد از سرنگون کردن دیکتاتورها، سرمایه داری را هم لغو می کرد و یک نظام انسانی که مبتنی بر مالکیت جمعی و اداره و مدیریت جمعی بود بوجود می آورد. اگر ما می گوییم ضرورتاً می بایست شرایط دمکراتیکی را بوجود بیاوریم تا بتوانیم به مرحله بعدی یعنی سوسیالیزم عبور کنیم، این بخاطر این است که وجود شرایط دمکراتیک برای دادن این آگاهی ها به مردم لازم است. شرایطی که در آن طبقه کارگر و توده های مردم که همواره محروم از تربیت سیاسی و کسب آگاهی بوده اند، فرصت کسب این آگاهی ها برای بسیج نیروهای خودشان برای گرفتن قدرت را پیدا بکنند تا از نظر ذهنی و عینی برای تعرض به سرمایه آماده شوند، درسهای تاریخی را یاد بگیرند، و خود را معطل برای طی همه مراحل مزبور ننمایند. سیامک ستوده

زبانم لال، خدا به ما ایرانی ها رحم کند

اخیرا متن زیر در اینترنت به جریان افتاده است.

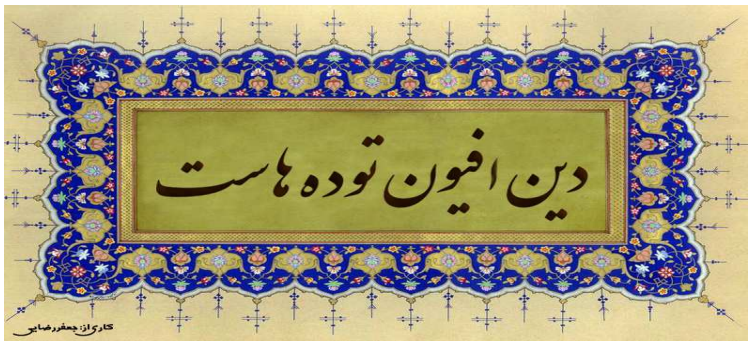

هموطنان خوب ایرانی من.

اگر قرآن را قبول دارید و باور دارید که قرآن را الله فرستاده است و محمد ابن عبدالله رسول الله است، بدانید که الله دستور داده که شما باید زرتشتی بشوید. تعجب نکنید. این دستور صریح الله است و چندین بار آن را در قرآن تکرار کرده است تا جای هیچ شک وشبهه ای نباشد که ایرانی ها نباید از محمد پیروی کنند و باید از پیغمبر خودشان که زرتشت است پیروی کنند. من در اینجا آیه های قرآن را برایتان تکرار میکنم.
سوره ابراهیم، آیه 4

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ۖ فَيُضِلُّ اللَّـهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ما برای هیچ قومی پیغمبری نفرستادیم بغیر از پیغمبری که به زبان آنان سخن بگوید.

البته، نویسنده ده ها آیه دیگر هم از قران در تایید مطلب خود آورده که ما برای جلوگیری از اطاله ی کلام از آوردن آن ها در اینجا صرفنظر می کنیم و تنها نتیجه گیری وی را می آوریم که می گوید:

بنا براین محمد برای ما پارسی زبانان فرستاده نشده است. پیامبر پارسی زبان زرتشت است ... .شرایط هنوز هم عوض نشده است. هنوز هم زبان ما پارسی است و فرهنگمان را هم از دست نداده ایم و عرب نشده ایم. بنابراین پیامبر ما طبق دستور الله زرتشت است و دین ما باید زرتشتی باشد.

گویا قرار نیست این خدایان یکتا و پیغمبرانشان دست از سر ما ایرانیان بردارند. آدم یاد آمریکائی های بدبخت می افتد که 200 سال است هر چه می کنند نمی توانند از شر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه راحت شوند. یکی در پی بی آبروگی می رود، آن یکی می آید، و باز این یکی افتضاح ببار می آورد و دوباره جای خودش را به آن یکی می دهد. ما ایرانیان هم، 2500 سال پیش، یکبار پدرمان بدست اهورامزدا و پیغمبرش زرتشت درآمد و وقتی در انتخابات بعدی، در 1400،سال قبل اهورامزدا مغلوب آلله و پیغمبرش محمد شد، ما تا امروز گرفتار خدای جدید و عمله و اکره اش بوده ایم. حالا که این خدا هم در اوج بی آبروگی و افتضاح در معرض سقوط قرار گرفته و شانس انتخاباتی اش در نمونه پرسی های ماقبل انتخابات به صفر رسیده، دوباره سر و کله اهورامزدا و کاندیدایش زرتشت پیدا شده. البته، سر زبانم آمد که بگویم خدا بما رحم کند که یکدفعه ترسم برداشت که با این گفته، سر و کله خدای سومی هم پیداش شود و کار ما خراب تر از این که هست بشود. این بود که فورا زبانم را گاز گرفتم و به همین که هست راضی شدم.

نتیجه اولین همه پرسی مصر: شکستی برای ائتلاف زنان

به نقل از نشریه ی سوئدی پرسپکتیو فمینیستی نوشته ی شعله ایرانی. ترجمه شهرزاد امین

تغییر برای برابری : هفتاد و هفت درصد از مرم مصر در انتخاباتی که اکثریت آنان را به همه پرسی در روز 19 مارس کشاند، به تغییرات قانون اساسی رای مثبت دادند. تغییر 9 اصل در قانون اساسی کشور که شنبه ی هفته ی پیش، از طرف کمیته "مردان عاقل" یا کمیته ی ریش سفیدانی که متشکل از دولتمردان و ارتشی هاست پیشنهاد شده بود، پذیرفته شد. ائتلاف زنان برای بررسی قدمهای بعدی پس از این شکست روز یکشنبه دور هم جمع خواهند شد. اصلاح قانون اساسی به جای طرح یک قانون اساسی جدید برای ائتلاف زنان که از تشلکلهای مختلفی تشکیل شده است، نا کافی تلقی شد. آنان به همراه ائتلاف جوانان، لیبرالها و چپها به اصلاحات ناقص و ناکامل، نه گفتند. حزب دمکراتیک ملی متعلق به رییس جمهور برکنار شده مبارک وحزب اخوان المسلمین جبهه آری به اصلاحات را تشکیل می دادند. شورای عالی ارتش نتیجه انتخابات را پذیرفته و برگزاری انتخابات مجلس را در ماه سپتامبر اعلام کرده است. انتخابات ریاست جمهوری پس از آن برگزار خواهد شد. تصمیمی که اخوان المسلمین و هواداران مبارک از آن استقبال کرده اند. بنا به گزارش الاهرام آن لاین قرار است حزب دمکراتیک ملی مبارک کنگره ویژه ای را در ماه آوریل تشکیل دهد تا رهبران جدیدی را برگزینند و به فعالیت سیاسی اش ادامه دهد. دینا سامک، مقاله نویس الاهرام آن لاین مینویسد که اعضای این حزب نقش عمده ای در بسیج جبهه ی آری به اصلاح مفاد محدود در قانون اساسی داشته اند. تصمیم برگزاری انتخابات مجلس در سپتامبر آینده، با نارضایتی نیروهای سیاسی جدید در جامعه روبرو شده است. آنان معتقدند که شش ماه مدت زمان کوتاهی برای سازماندهی مبارزات انتخاباتی و معرفی کاندیداهای تشکلها و احزاب جدید در جامعه است. در حالیکه احزاب شناخته شده ایی مثل اخوان المسلمین از هم اکنون در پی معرفی کاندیداهای خود هستند. اخوان المسلمین که چهره معتدل تری از خود در بازی و رعایت قواعد دمکراسی نشان داده و تعاریف معتدلی از قوانین اسلامی ارایه می دهد، در عمل با گروههای مرتجعی مانند سلفیها و جماعت الاسلامیه معتلف شده است. نکته ای که این گروهها را علیرغم اختلافاتشان متحد می کند ماده 2 قانون اساسی تنظیم شده در زمان سادات است. طبق این قانون، اسلام مذهب رسمی کشور است. و این به این مفهوم است که تمامی قوانین کشوری از جمله حقوق زنان و غیر مسلمانان بایستی با قوانین شریعت تطبیق داده شوند. معنای این ماده در قانون اساسی این است که زنان و مسیحیان حق رییس جمهور شدن را ندارند. حق ارث نابرابر و چند همسری برای مردان نیز از عواقب این ماده است.

سلفیها که رژیم های پارلمنتاریستی را غیر اسلامی میدانند در صدد بحث و گفتگو و استفاده از امکانات دمکراتیک برای رسیدن به اهداف خود یعنی برقراری دولتی دین سالارانه، هستند. یکی از دلایل رای مثبت این احزاب به اصلاح قوانین این بود که این اصلاحات هیچگونه تغییری در ماده 2 و یا هر قانونی که شامل حقوق برابر شهروندان جامعه است، بوجود نمی آورد. غده تنتاوی، آکتویست زن چپگرا به نشریه ی پرسپکتیو فمینیستی می گوید "اگر چه پیشنهادات تغییر قوانین هیچگونه ارتباط مستقیمی با حقوق زنان نداشت، نتیجه انتخابات نشان داد که نیروهایی که مخالف حقوق برابر زنان هستند، قوی هستند". غده معتقد است که تاثیر فمینیستها بر روی انبوه مردم در خیابانها بسیارکم است در حالیکه مسلمانان واپسگرا در بین مردم فعال هستند. او می گوید که " سلفیها در بین محلات فقیر نشین تبلیغ کردند که رای نه به انتخابات به این مفهوم است که دختران جوان آزاد خواهند بود تا هر کاری دلشان بخواهد بکنند منظور البته آزادی جنسی خارج از کنترل بود".

روشنفکران و فعالین مصری معتقدند که مصر جامعه پیچیده ای است و تفاوتها در آن بسیارند. "همزمان بایستی یاد آور شویم که هزاران زن مصری شبانه روزدر بحبوحه ی انقلاب در میدان تحریر خوابیدند، چیزی که در جامعه مصر بسیار غیر معمول است. این زنان به عنوان قهرمانان از جانب مردم مورد ستایش قرار گرفتند"، غده که خود نیز در بین انقلابیون بود بر روی این نکته تاکید می کند.

دست و مغز

کاری را که دست و مغز با همکاری یکدیگر باید به سرانجام رسانند ، مغز در ذهن اقدام به انجام آن نمود . به این ترتیب دست از ذهن و "دست مغز "از" ذهن مغز "عقب ماند . زیرا "دست مغز "با محدودیت کار می کرد و" ذهن مغز "بدون محدودیت.

"دست مغز "با زیر و رو کردن ماده به نتایج مطلوب می رسید و" ذهن مغز "با زیر و رو کردن ایده ها.

6

"دست مغز "در پروسه عمل و پیوند ایده به ماده به جبران کمبودها می پرداخت و" ذهن مغز" با جا به جا کردن ایده ها" . دست مغز "با نفی و اثبات ایده ها به هدف می رسید و" ذهن مغز "با تقدیس ایده ها به هدف" نزدیک "می گردید.

به این ترتیب" ذهن مغز "قادر گشت به سؤالاتی" پاسخ "دهد که" دست مغز "نه حاضر به تایید آن بود و نه قادر به ارائه پاسخی مستقل به آنها. با رشد دو شیوه برخورد فوق ، انسان ها به دو گروه بزرگ با طیف گسترده ای که در یکدیگر نفوذ کرده بودند تقسیم شدند . اغلب انسان ها در هر دو طیف جای داشتند . آنها در برخورد به مسائل هستی شخصیتی دوگانه یافتند ، آنها در هر لحظه در برخورد به یک سری از مسائل کاملاً" دست مغزی "بودند و در یک سری مسائل دیگر به گروه" ذهن مغز "تعلق داشتند . میدان فعالیت ، شیوه تفکر و حتی توضیح و بیان این دو طیف به خصوص هسته مرکزی آنها در مورد مسائل و مشکلات زندگی بشر با هم متفاوت و گه گاه متضاد گردید.

گروهی از انسان ها با تکیه بر علم و تجربه در پی پاسخ به مسائل برآمدند و گروه دیگر با توکل به پردازش ایده ها در پی تسکین درد ناشی از نادانی بودند.

طیف اول انسان هایی هستند که غالباً ابزار کارشان" دست مغز "و محمول کار آنها ماده می باشد . آنها با استفاده از تجربیات گذشتگان اقدام به رفع معضلات پیش روی بشر نموده و پله پله بشر را جهت طی مراحل تکامل یاری می رساندند.

زمینه فعالیت این گروه محدود به آن دسته از مسائل انسان می باشد که در عمل قابل بررسی می باشند . آنها ایده های نوین را از فیلتر عمل گذرانده و سپس آنها را در مجموعه علوم قرار خواهند داد . این گروه ایده ها را در عالی ترین شکلشان تا زمانی که در پروسه عمل به نتایجی ملموس نرسیده باشند ، مورد اعتماد ندانسته و آنها را فرضیه ای بیش نمی دانند . آنها هر پدیده ای را معلول علت و یا عللی می دانند که موجد آن پدیده گردیده است.

آنها معتقد هستند تغییر در علت موجب تغییر در معلول و در اینجا پدیده مورد نظر می گردد.

پس در هر زمان که بخواهند پدیده ای را به نفع خود تغییر دهند ، ابتدا می بایست علت را کشف و سپس با ایجاد تغییر مخصوصی در علت پدیده مورد نظر را مطابق میل خود شکل دهند. آنها معتقدند بدون شناخت علت نه می توان تعبیر درستی از پدیده ارائه کرد و نه تغییر مطلوب در آنها ایجاد نمود . به این ترتیب "دست مغز "قادر نبود و نخواهد بود به خیلی از سؤالاتی که در ذهن بشر شکل می گرفت پاسخ قاطعی ارائه نماید . پس پاسخگوی حس کنجکاوی و نیازهای بشر در مورد مسائلی که "دست مغز "قادر نبود به آنها پاسخ قاطعی دهد چه کسی باید باشد؟ بشر پی جو ، دائم از خود سؤال می کرد علت مرگ انسان چیست؟ چه کسی جنگل را به آتش می کشد؟ چه نیرویی باعث طلوع و غروب خورشید می شود؟ چه قدرتی گنبد نیلگون را با آن همه ستاره در جای خود ثابت نگه می دارد؟ علت زنده

7

شدن مردگان در خواب چیست؟ و هزاران سؤال دیگر که پیوسته ذهن انسان ها را به خود مشغول نموده بود و" دست مغز "قادر به شناخت علمی از علل بروز آنها نبوده است.

وقتی مغز از کمک دست مایوس گردید ، خود مسقلاً دست به کار شد و ایده را به جای ماده به عنوان محمول کار قرار داد و برخلاف "دست مغز "علت را نادیده گرفت و آن را دور زد.

"ذهن مغز "با نادیده گرفتن علت وقایع ، به علت العلل متوسل گردید" . ذهن مغز "در خود علتی را خلق کرد که علت کلیه علت ها بود و سپس تمام قدرت های دوران خود را به او واگذار کرد . به این ترتیب خود را در مقابل آن عاجز و ناتوان یافت . لیکن با تمام خواری و ذلتی که در مقابل او حس می کرد ، دست از تلاش برنداشت و خالصانه و بدون هیچ نیرنگی و با التماس ، تضرع و اهدای قربانی به پیشگاه علت العلل خواهان دریافت پاسخ به مجهولاتی گردید که" دست مغز " توانایی پاسخ به آنها را نداشت.

این گروه در مجموع عقاید و ایده هایی را هم در ارتباط با مسائل مورد نظر ارائه می نمودندلیکن به علت آنکه دسترسی به موضوع امکان نداشت ، ایده های فوق هم نمی توانست به محک تجربه درآید و همواره به صورت یک سری عقاید و ایده های اغلب متفاوت و متضاد باقی می ماندند و حاصل آن رشد گروه ها و فرق مختلف بر سر یک مسئله واحد می گردید.

به این ترتیب طیف دوم انسان ها و به خصوص هسته مرکزی آنها که ابزار عمده شان" ذهن مغز "و محمول کارشان ایده بود ، توانستند در رفع عطش سیری ناپذیر خیل عظیمی از مردم که خواهان درک نادانسته ها بودند ، ملحم و مسکن موقتی گذاردند . آنها با این عمل خیل بی شماری از مردم را که در اثر کار و فعالیت زیاد فرصت فکر کردن و تعمق در مورد حوادث پیرامون خود را نداشتند ، به دور خود جمع نمودند . به خصوص اینکه برخی از پاسخ هایی که علت العلل در زبان پیشروان طیف دوم می گذاشت ، به طور اتفاقی درست از آب در می آمد.

این گروه با گذشت زمان برای هر نیرو و پدیده ناشناخته طبیعت علت العمل و یا رب النوعی ساختند و بعدها به منظور نزدیک شدن به این خدایان مقتدر و به بهانه بدست آوردن دل انها ، مبادرت به جمع آوری پیشکش ها ، هدایا و نذورات نمودند و با آنها کاخ های مجلل و اماکن تو در تو ، معابد ، کنیسه ، بت خانه و ... ساختند و با این عمل فاصله بین این مردم و خدایان را هر چه بیشتر و بیشتر افزایش دادند و خود را به عنوان واسطه مطلق آنها شناساندند و از این طریق خود آنها نیز هر چه بیشتر از مردم دور گردیدند و به دور از چشمان آنها به زندگی پر زرق و برقی دست یافتند.

ارائه داوطلبانه هدایا از یک طرف و ترس از دست دادن این نعم از جانب دیگر ، زمینه مناسبی گشت تا هسته مرکزی این گروه کم کم نسبت به راه حل های غیر واقعی خود در مورد مسائل پافشاری نموده و متعصبانه از آنها دفاع نمایند تا جایی که کوچکترین مخافت را تحمل ننموده و مخالفان را به هزاران اتهام از جمله زندیق و کفر متهم نمایند.

8

به این ترتیب کار برای کشف مجهولات طبیعت دشوار گردید . لیکن با تمام مسائل و مشکلاتی که در راه کشف و به کار گیری قوانین جاری بر طبیعت موجود بود و با تمام ممانعت ها و سنگ اندازی هایی که گروه" ذهن مغز "در این راه انجام می داد ،" دست مغز "هرگز در طول تاریخ و در هیچ شرایطی دست از فعالیت به منظور کنار زدن پرده از روی ناشناخته های طبیعت بر نداشته است و در این راه سنگرها را یکی یکی از گروه فوق ، پس گرفته و آنها را در اعماق تاریک مجهولات جدید طبیعت عقب نشانده است . هر کشف جدیدی که می شد ، ابتدا با مقاومت شدید این گروه مواجه می گردید و سپس آنها به آرامی به موضع تاریک و هر گاه : « زمین شناس انگلیسی (Leyell)ناشناخته دیگری می خزیدند و به قول له یل کشف علمی حائز اهمیتی به وقوع پیوندد ، مردم ابتدا آن را خلاف دین قلمداد می کنند و سپس می گویند که همه کس این را می دانست ».

و چیز تازه ای کشف نشده است

این دو طیف در طول تاریخ بشر آنقدر به مبارزه خود ادامه دادند تا جایی که در دوران اخیر گروه "ذهن مغز "تقریباً از کلیه مواضع مادی جهان عقب نشست و مواضع خود را به طیف" دست مغز "تحویل نمود . به طوری که امروز دیگر حتی برای بچه های دبستانی هم روشن است که آسمان نه بر روی کوه بزرگی که بر روی کره زمین استوار است) باور کریستف کلمب (، بلکه کره زمین خود نیز در دل آسمان ها و درست مثل ذرات گرد و غباری که ما در نور خورشید و در هوا مشاهده می کنیم ، معلق می باشد.

امروز دیگر همه می دانند که آسمان از چه تشکیل شده است ، علل بروز شب و روز چیست و دعای ما هیچ گونه تاثیری بر طلوع خورشید نمی تواند داشته باشد) . آن طور که مصریان باستان هر روز صبح به معبد می رفتند دعا کنند تا خورشید گردش خود را آغاز کند (، علل بروز مرگ در افراد چیست ، جنگل ها به چه علت آتش می گیرند ، موجودات از عناصر سه گانه یا چهارگانه تشکیل نشده بلکه از ذرات ریزی به نام اتم و اتم خود نیز از موجودات ریز و شناخته شده دیگری شکل گرفته اند . امروزه دیگر کسی به شکل گذشته و در غالب قصص به آفرینش فکر نمی کنند .علل بروز حوادث و بلایای طبیعی شناخته شده اند و کسی حاضر نیست با دعا و نذر و نیاز مانع از بروز آنها گردد.

به این ترتیب بشر وارد دوره ای از تکامل خود گردیده که دیگر" ذهن مغزان "قادر نیستند تفسیر و شرح مفید و جذابی را از طبیعت ارائه نمایند تا بدان وسیله بتوانند انسان ها را بر محور آن و به گرد خود جمع نمایند . آنها پرونده طبیعت را تقریباً بسته و تحویل" دست مغزان" نموده اند و" دست مغزان "نیز با سرعت هر چه تمام تر در دل طبیعت حرکت می کنند و با استفاده از قوانین جاری در آن نیروهای طبیعت را مهار و در اختیار بشریت قرار می دهند.

اگر در گذشته بودند نیروهای ناشناخته ای در طبیعت که آرامش انسان را تهدید می نمودند ، اگر انسان ها به علت عدم آشنایی با علل بروز حوادث و به منظور رفع کردن نگرانی های خود به گروه" ذهن مغزان "پناه می بردند ، امروزه نیروهای طبیعت مورد شناسایی قرار گرفته و

9

اغلب به کنترل انسان درآمده اند و تقریباً نگرانی های انسان از جانب طبیعت برطرف گردیده است . لیکن نیروی مرموز دیگری زندگی و آسایش انسان ها را مورد تهدید قرار داده است .انسان ها بدون وقفه کار می کنند و بر امکانات موجود در اجتماع می افزایند.

لیکن خود از این شرایط ایجاد شده حداقل بهره را می برند ، آنها لحظه به لحظه بر ثروت جامعه می افزایند . در حالی که در حسرت یک زندگی بی دغدغه و آرام به عمر خود خاتمه می دهند.

بی تردید نیرویی از درون جامعه و با استفاده از روابط موجود در آن قادر گشته زندگی را بر تولیدکنندگان اصلی ثروت تنگ و تنگ تر نماید . امروز جهان مملو از امکانات و ثروت را می توان به خوبی مشاهده نمود ، لیکن امید بهره برداری از این نعم برای تولید کنندگان آن ، تقریباً از کف رفته است.

تولید کنندگان در چمبره ای از روابط اجتماعی قرار گرفته اند و به خود می پیچند . آنها حتی فرصت فکر کردن به علل این نابسامانی ها را هم از کف داده اند . آنها خود را عاجز از کشف و درک علل شرایط اجتماعی کنونی می بینند .

"دست مغزان "عصر کنونی تلاش بسیار نموده اند تا بتوانند پرده از روی اسرار این معضل اجتماعی بردارند . آنها بی وقفه در راه کشف و افشای علل نابسامانی های جامعه کنونی تلاش نموده اند و در این راه به موفقیت های بزرگ و مؤثری نیز دست یافته اند . آنها تلاش نموده اند تا مسئله فوق که" ذهن مغزان "به شیوه خود تفسیر و تعبیر می نمایند را به روشی علمی مورد بررسی و مسائل اجتماعی را ریشه یابی و علت ها را مورد نقد و نفی قرار دهند .آنها مکانیزم محرومیت تولید کنندگان را از ثروت اجتماعی و امکانات موجود ، کشف و روند رهایی از آن را ترسیم نموده اند . لیکن به علت پیچیدگی و بغرنج بودن عوامل نابسامانی و فاکتورهای متعددی که در پدیده فوق تاثیر گذارند ، هنوز قادر نگشته اند آنها را به شکل گسترده و با بیانی ساده و عامه فهم در اختیار توده های وسیع مردم قرار دهند.

بشر در کلیت آن با تمام موفقیت هایی که در راه کشف و شناخت قوانین جاری بر طبیعت به دست آورده است ، هنوز نتوانسته به عمق قوانین حاکم بر روابط بین انسان ها پی برد و با تمام اهمیتی که این امر برای سرنوشت او دارد ، هنوز اول راه می باشد.

"ذهن مغزان "از ضعف های فوق که عمدتاً ناشی از جوانی و ناپختگی تاریخی مسئله می باشد، سود جسته و به منظور جلوگیری از اشاعه نظرات" درد مغزان "با تمام قوا به آنها حمله ور می شوند . آنها از تمام حربه های موجود از جمله تکفیر ، تحقیر ، زدن برچسب های اخلاقی، خیانت و سانسور و وارونه جلوه دادن نظرات آنها استفاده می نمایند تا شاید از رساندن آگاهی و ترویج عقاید در بین توده ها ممانعت به عمل آورند.

آنها همچون گذشته ابتدا با تمام نظرات و راه حل

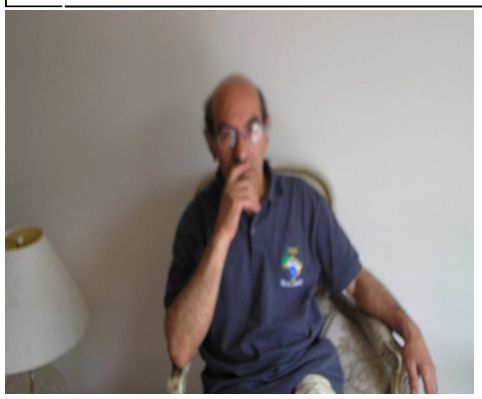

رزمندگان آزادی در لیبی کیستند؟

ترجمه و تلخیص: احمد خزاعی

26 مارس،2011

پیتر دیل اسکات: یادداشتهای لیبیائی

کودتای بدون خونریزی معمر قذافی در لیبی در اول سپتامبر 1969بر علیه ادریس شاه، توطئه های بسیاری را بر علیه حکومت او به دنبال آورد- از سوی سلطنت طلبان، از سوی موساد اسرائیل، از سوی سرخوردگان فلسطینی، دستگاه امنیت سعودی، از سوی جبهه نجات ملی لیبی، از سوی کنفرانس ملی مخالفان لیبیائی، از سوی دستگاه جاسوسی انگلیس، توسط حملات ایالات متحده و از همه جدی‌تر، از سوی گروه اسلامی القاعده مانند به نام «الجماعت الاسلامیت المقاتله به لیبیا».

ایالات متحده و اسرائیل شورشیان لیبیائی را در برخی از کشورهای افریقائی آموزش می‌داده اند. نشریه پاریسی افریکن کنفیدنسیال در 5 ژانویه 1989 گزارش می دهد که ایالات متحده و اسرائیل مجموعه پایگاه هائی را در چاد و کشورهای مجاور برای آموزش 2000 شورشی لیبیائی ای که ارتش چاد آن‌ها را دستگیر کرده بود تأسیس کرده‌اند. کشور چاد پایگاه اصلی این گروه، «جبهه ملی برای نجات لیبی»، بوده است. اسناد رسمی ایالالت متحده نشان می‌دهد که بودجه جنگ مخفی شورشیان مستقر در چاد را عربستان سعودی، مراکش، اسرائیل و عراق [اشغال شده] تأمین می‌کرده اند. سعودی، در یک مورد، به یک گروه مخالف، یعنی جبهه ملی برای نجات لیبی، (که همچنین ار سوی سازمان جاسوسی فرانسه و سازمان سیا پشتیبانی می شود)، 7 میلیون دلار پرداخت کرده است. اما یک نقشه برای قتل قذافی و بدست گرفتن حکومت در سال 1980 خنثی و در هم کوبیده شد. سال بعد پرزیدنت ریگان از مصر درخواست کرد که به لیبی حمله و حکومت آن را سرنگون کند، اما مبارک از این کار خوداری کرد. واشینگتن پست، این برنامه را در اواخر 1985 پس از مخالفت کنگره با آن، افشا کرد. (ریچارد کیب، «.جنگ سری برعلیه لیبی، مدیا لنز")

جبهه ملی برای نجات لیبی جزو شرکت کنندگان در کنفرانس ملی مخالفان لیبیائی بود که در سال 2005 در لندن تشکیل شد. انگیس، نیز، به جبهه ملی برای نجات لیبی ومخالفان لیبیائی کمک مالی می کند. این جبهه کنگره ملی خودرا در جولای 2007 در ایالات متحده تشکیل داد.گزارش «شقاوت ها» و مرگ غیر نظامیان از طریق گروهی درواشنگتن برای مطبوعات غربی ارسال می شود. جبهه، همچنین مقاومت وعملیات نظامی را هم از داخل و هم از خارج لیبی سازماندهی می کند. (نفت و امپراتوری در شمال افریقا. کیث هارمون اسنو، 2 مارس 2011).

کنفرانس ملی مخالفان لیبیائی ، که در برگیرنده جبهه ملی برای نجات ملی نیز هست رهبری قیام را برعهده دارد. جبهه ملی برای نجات لیبی ی که رهبری اصلی خشوتن ها را در دست دارد، ملیشیای مسلح حمایت شده از سوی ایالات متحده است که عمدتاً متشکل از خارج نشینان لیبیائی و قبایل مخالف با قذافی است. (غالی حسن، عشق امریکا به دیکتاتور های آدمکش و نفرتش از دمکراسی، اکسیس آو لاجیک 17 مارس،2011)

الجماعة الاسلامیة المقاتله به لیبیا (گروه اسلامی رزمنده لیبی)

گروه اسلامی رزمنده لیبی در سال 1995 توسط گروهی ازمجاهدانی که بر علیه آشغال افغانستان جنگیده بودند تشکیل شد. این مجاهدین پس از بازگشت از افغانستان از آنچه که به نظرشان فساد و ناپرهیزکاری رژیم حاکم بر لیبی می‌آمد خشمگین شدند و گروه رزمنده اسلامی را تشکیل دادند تا دولتی را تشکیل دهند که نشاندهنده چیزی باشد که به عقیده آن‌ها خصلت واقعی مردم لیبی است. مهمترین عملیات نظامی گروه اقدام به قتل قذافی است: اعضاء گروه رزمنده اسلامی در سال 1996 بمبی را زیر اتومبیل حامل قذافی انداختند. گروه همچنین از پایگاهش در کوهستان دست به عملیات چریک گونه بر علیه نیروهای امنیتی رژیم زده است. بخشی از گروه برای مبارزه با رژیم حاکم برلیبی و برعلیه منافع غرب در سراسرجهان با القاعده هم پیمان شدند

در سال 2004 جورج تنت رئیس سازمان سیا در برابر سنای آمریکا گزارش داد که یکی از بلافصل ترین خطرها [برای امنیت ایالات متحده] از سوی گروه های بین المللی کوچکتر افراطی سنی است که از پیوندشان با القاعده سود برده اند. گروه رزمنده اسلامی لیبیائی در زمره این گروه‌هاست. («گفته می‌شود که مصر شورشیان لیبی را مسلح کرده است"، وال استریت جورنال، 17 مارس، 2011). در روزهای اخیر مقامات لیبیائی اسناد امنیتی ای را پخش کرده‌اند که تفصیلاتی را در مورد سوفیان الکومی که گفته می‌شود راننده اوساما بن لادن بوده است و همچنین در مورد رزمنده دیگری بدست میدهد که گفته می‌شود در ایجاد یک «امارت اسلامی» در درنا، در شرق لیبی شرکت داشته است. درنا به عنوان زادگاه بخش بزرگی از بمب گزاران خودکشی کننده شهرت دارد، همچنین شدیداً مخالف قذافی است.

در سال 2009 این گروه از اقدام خود برای به قتل رساندن قذافی عذر خواهی کرد و پذیرفت که اسلحه را زمین بگذارد. حکومت بسیاری از اعضاء این گروه را برمبنای برنامه «اصلاح و توبه» که سیف الاسلام قذافی مبتکر آن بود از زندان آزاد کرد. شایان ذکر است که گروه رزمنده اسلامی موجودیت خود را در جریان شورش مسلحانه ایکه در سال 1995 در بن غازی برعلیه حکومت قذافی سازمان داد رسماً اعلام کرد. در جریان این شورش تعداد زیادی از طرفین به قتل رسیدند. اعلامیه موجودیت این گروه و اعلامیه های بعدی آن توسط لیبیائی های بازگشته از افغانستان که انگلیس به آن‌ها پناهندگی سیاسی داده بود در لندن صادر شده است. مشارکت حکومت انگیس در فعالیت های گروه رزمنده اسلامی برعلیه قذافی و پشتیبانی مالی انگلیس از این گروه موضوع بحث‌های فراوانی بوده است. به هر حال، پشتیبانی مالی بن لادن از این گروه اهمیت بسیار بیشتری داشته است. گفته می‌شود که او برای هر رزمنده ای که در میدان جنگ به قتل رسیده پنجاه هزار دلار به گروه رزمنده اسلامی پرداخت کرده است. [تروریزم مانیتور مه، 2005]

درهر صورت حکومت های امریکا، انگلیس، و فرانسه اکنون همرزمان گروه رزمنده اسلامی، که رادیکال ترین عنصر در شبکه القاعده است، از آب در آمده‌اند. هیلاری کلینتن در کنگره آمریکا خطرات این اتحاد نامقدس را مورد اذعان قرار داد." [یوچی شیماتسو، حمله به لیبی: چرا عملیات سپیده ادیسه محکوم به شکست است؛ نیو امریکن مدیا، 20 مارس، 2011]. به علاوه، گفته می‌شود که مصر و عربستان سعودی از همان آغاز شورش با اجازه آمریکا به شدت مشغول مسلح کردن و کمک به شورشیان لیبیائی بوده اند.[رابرت فیسک، ایندیپندنت، 7 مارس، 2011 و وال استریت جورنال17 مارس 2011]

نیوایچی شیماتسو: قطر در پشت توطئه 9 سپتامبر و ناآرامی های اخیر در جهان عرب

اعتراض کنندگان جوان دربنغازی، قاهره و تونس شاید متحیر و احتمالاً سرخورده شوند که امیدهای دمکراتیکشان بازیچه دست نخبگان فرا محافظه کار عربی شده است که زیرجلکی از برآمد اسلامگرایان رادیکال رزمنده ای در سراسر افریقای شمالی پشتیبانی می کرده اند. گزارشهای معتبر سازمانهای اطلاعاتی آمریکا در بردارنده شواهدی است حاکی از پشتیبانی دراز مدت قطر از برآمد اخوان المسلمین، القاعده و جهادگران رزمنده ای که از افغانستان برمی گردند. روابط این جریانها با قطر که پس از رویداد نهم سپتامبر توسط پژوهشهای ضد تروریست برملا شده، اکنون که زرادخانه هائی در یک کشور آفریقای شمالی بدست گروه رزمنده اسلامی لیبیائی، وابسته گهگاهی به القاعده، افتاده نیازمند بررسی مجدد است. زرادخانه بسیارمجهز لیبی شامل مواد منفجره قدرتمند، دستگاه های پرتاب موشک وسلاح های شیمیائی است. گروه رزمنده اسلامی در لیست تروریستی وزارت خارجه امریکاست.

به نظر مقامات اطلاعاتی ایالات متحده، که توسط سی ان ان بازگو شده، نگران کننده تر از همه، گم شدن سلاح های شیمیائی است. الجزیره پس از اینکه در ابتدا از زبانش در رفت که اولین اعتراض ها در لیبی توسط گروه رزمنده اسلامی سازماندهی شده به سرعت مشی خود را تغییر داد و شرح به شدت فیلتر شده‌ای بدست داد که این رویدادها را به صورت «اعتراضاتی مسالمت آمیز» تصویر می کرد. این شبکه تلویزیونی مستقر در قطر برای ماستمالی کردن کشته شدن 150 سرباز در جریان قیام این سناریوی عجیب وغریب را پخش کرد که این سربازها به خاطر «خودداری از جنگیدن» توسط افسرانشان اعدام شده اند. این افسران مرموزسپس در حالی که توسط اعتراض کنندگان خشمگین محاصره شده بودند باد هوا شدند و به طرز معجزه آسائی پایگاه خود را تخلیه کردند. یک تحلیل گر اطلاعاتی امریکائی این گزارش رسانه‌ها را «چرند» خواند و در عوض این توضیح واضحات را مطرح کرد: این سربازها در حمله مسلحانه رزمندگان جنگدیده ای که از افغانستان و عراق برگشته اند به قتل رسیده اند.

پیتر دیل اسکات دیپلمات سابق و استاد زبان انگلیسی در دانشگاه‌های کانادا است..

افشای ادعای بی بی سی به بیطرفی

درخواست بی بی سی از آذر ماجدی برای مقاله،

و عدم انتشار آن بخاطر نقد تند نویسنده!

بمناسبت 8 مارس وب سایت فارسی بی بی سی طی تماسی تلفنی با آذر ماجدی از او درخواست کرد که مقاله ای برای وب سایت بمناسبت 8 مارس بنویسد. آذر ماجدی گفت بشرط آنکه نوشته اش سانسور نشود، مقاله ای خواهد نوشت. در همین رابطه به سیاست راست حاکم بر بی بی سی، دفاع آن از رژیم اسلامی، اصلاح طلبان حکومتی و سیاست ضد کمونیستی بنگاه اشاراتی کرد و درخواست کرد که این نکات به مسئولین بی بی سی فارسی انتقال داده شود. پس از آنکه قول داده شد که سانسوری انجام نخواهد گرفت، آذر ماجدی قول داد که در تاریخ معین مقاله را ارسال کند. مقاله ای تحت عنوان "ایران: انقلاب زنانه، مصافی مهم علیه اسلام" برای بی بی سی ارسال شد*.

روز دوشنبه 7 مارس سردبیر وب سایت فارسی با آذر ماجدی تماس گرفت. این تماس تلفنی بیش از نیم ساعت بطول انجامید. سردبیر وب سایت به آذر ماجدی گفت که نثر مقاله اش "خشن" است و بی بی سی نمیتواند چنین نثری را منتشر کند و خواهان تعدیل مقاله بود. (سه نمونه در خشونت نثر از طرف سردبیر بعنوان مثال نام برده شد: استفاده از صفت "مخوف" برای توصیف زندان های رژیم؛ عقب مانده و مرتجع خواندن محمد رضا پهلوی، رئیس اسبق حکومت ایران؛ "مذبوحانه" نامیدن تلاشهای جریانات ملی – اسلامی و اصلاح طلب حکومتی در دفاع از حقوق زن.)

آذر ماجدی به او گفت که مساله آنها نه "خشونت نثر" بلکه تندی نقد به رژیم اسلامی، جریانات ملی – اسلامی و اصلاح طلبان حکومتی و سیاست ضد کمونیستی بی بی سی است. آذر ماجدی اعلام کرد که پرنسیپ هایش به او اجازه خودسانسوری نمی دهد. او گفت: "اگر قرار بود که بخاطر چاپ مقاله ام در یک وب سایت پرنسیپ هایم را زیر پا گذارم، الان جای دیگری بودم. الان یک انجمن ان جی او طرفدار حقوق بشر زده بودم، از موکراسی حرف میزدم و با دلارهای آمریکا زندگی میکردم."

آذر ماجدی بمنظور اثبات نقطه نظرش در مورد سانسور جریانات چپ رادیکال و کمونیست، به ایشان گفت که بطور نمونه علیرغم اینکه رادیوهای مختلف بی بی سی انگلیسی با وی هر چند ماه یکبار مصاحبه می کنند، رادیو بی بی سی فارسی فقط یکبار با او پس از مرگ همسرش، منصور حکمت مصاحبه کرده است و تلویزیون فارسی بی بی سی سال گذشته در برنامه ای در رابطه با موقعیت حقوق بشر در زمان حکومت سلطنتی گفتگو کرد. (که اتفاقا با استقبال بسیار از جانب بینندگان، بویژه در ایران روبرو شد.)

وی همچنان افزود که برنامه "پرگار" سال گذشته با او تماس گرفته است و از او پرسیده است که آیا تمایل دارد بعنوان کارشناس در لیست کارشناسان این برنامه باشد، اکنون پس از یک سال هنوز با او تماسی گرفته نشده است. و زمانی که به یکی از اپیزود های این برنامه در مورد جنبش کمونیستی در ایران نقدی برای تولید کنندگان می نویسد، حتی به نقدش پاسخ هم نمی دهند. اسم آذر ماجدی، یکی از چهره های سرشناس کمونیست در اپوزیسیون ایران، از رهبران حزب اتحاد کمونیسم کارگری، رئیس سازمان آزادی زن، صرفا قرار است بعنوان تزئین چهره "بیطرفی" بی بی سی در لیست قرار داشته باشد. نام آذر ماجدی در لیست کارشناسان قرار است برای "دموکرات" نمایی استفاده شود. این تمام بضاعت بی بی سی در بیطرفی و تعهد به دموکراسی است.

این حرکت بی بی سی و مکالمه تلفنی آذر ماجدی با سردبیر سایت فارسی بی بی سی یکبار دیگر سیاست راست حاکم بر این بنگاه خبری، دفاع آن از وضع موجود در ایران، از نظام اسلامی و حداکثر از "اپوزیسیون" درباری رژیم را نشان می دهد. صحبت از بیطرف بودن، دفاع از حق ابراز نظر تمام نظرات و گرایشات یک لاف و گزاف پوچ بیشتر نیست. ما بارها این واقعیت را نقد و افشاء کرده ایم و یکبار دیگر در عمل آنرا شاهد شده ایم.

سازمان آزادی زن 8 مارس 2011

*****

با عرض عذرخواهی از حیوانات عزیز و محترم سگ زرد برادر شغال است

اخیرا سلطنت طلب ها پتی شنی را تحت عنوان جنبش رهائی از اسلام در اینترنت منتشر کرده اند و خواستار پیوشتن دیگران به آنها برای رهائی از اسلام شده اند، بی توجه به این که همانطور که ما بارها اعلام کرده ایم:

سلطنت و مذهب دو حیوانی هستند که هر چند گاها یکدیگر را گاز می گیرند، ولی هر دو مشترکا، گاری واحدی که همان نظام دیکتاتوری مطلقه ی فردیست را، یدک می کشند:

- **پیامبران شاهان معمم و شاهان پیامبران تاجدار بوده اند.**

پیامبران با حکم "اطیعوالله اطیعوالرسول الله" ادای شاهان و شاهان با ادعای اینکه سایه خدا بر روی زمین اند، ادای پیامبران را در می آورده اند.

مردم ما یکبار از روی حماقت تاج را با عمامه عوض کردند. دعوت به عوض کردن عمامه با تاج چیزی جز تلاش برای جاودانه کردن این حماقت نمی باشد.

بنابراین، نه یک حزب اللهی می تواند ضد سلطنت باشد و نه یک سلطنت طلب می تواند ضد مذهب باشد.

مخالفت سلطنت طلب ها با اسلام، نه بخاطر ضدیت آنها با اساس مذهب، بلکه در انتقام جوئی از واژگونی پادشاهی ساسانی در 1400 سال قبل و واژگونی پادشاهی پهلوی در سال 57 است.

در پایان یک نکته دیگر را نیز باید اضافه کرد. خانم مینا احدی از رهبران و کادرهای حزب کمونیست کارگری زیر این پتی شن را امضا و تلویزیون کانال جدید نیز به مصاحبه و تبلیغ جنبش رهائی از اسلام پرداخته است. در پتی شن مزبور در کنار سایر ایده های ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی منجمله آمده است: "ما عقیده داریم که اسلام ریشه ی مشکلات ماست و از اینرو باید آنرا ترک کنیم" . سؤال ما از خانم احدی اینست. آیا شما بعنوان یک سوسیالیست که قاعدتا اعتقاد به نفی مالکیت خصوصی بعنوان ریشه ی اصلی مشکلات بشری باید جزو اعتقادات پایه ای آنها باشد، آگاهانه زیر این پتی شن را امضا کرده اید؟ در غیر این صورت فکر نمی کنید بهتر است هر چه زودتر اعلام انصراف کنید و کانال جدید هم بجای مصاحبه های سطحی و حمایت گرانه ی خود با سران این جنبش به طرح سؤالات انتقادی و اساسی تری از آنها بپردازد؟

سیامک ستوده – ماهنامه روشنگر

To: The Iranian People

Proclamation to Abandon Islam

We, the people of Iran and the world, regardless of our origins and beliefs, have come to the realization that it is not possible for a person to be a Muslim and live by the standards of the United Nations Universal Declaration of Human Rights. We hold Islam in violation of the Universal Declaration of Human Rights, by invading other lands, enslaving people, destroying their heritage and their way of life. We find Islam guilty of pursuing a multi-front attack, even to this day, on much of what is sacred to all civilized people. We consider Islam responsible for 1400 years of atrocities committed against the Iranian people and much of the Islamic world**. We believe that Islam is the root of our problem therefore it must be abandoned.**

Islam is not hijacked by the terrorists. The terrorists are the true Muslims. Muhammad bragged “I have been made victorious with terror” [Bukhari: 4.52.220]. He raided massacred, looted and raped innocent people. Islam promotes hate, violence, misogyny, discrimination, intolerance, child abuse and murder.

For the love of humanity, for the peace of the world and for the future of our children, we denounce Islam. We urge Muslims to leave this faith of hate and join the rest of mankind in amity. We are one people; let not prophets of hate like Hitler, Marx and Muhammad divide us

کارنامه ی مصدق : جعل شکوه در تاریخ بی شکوه (بخش سوم)

روزبه کلانتری

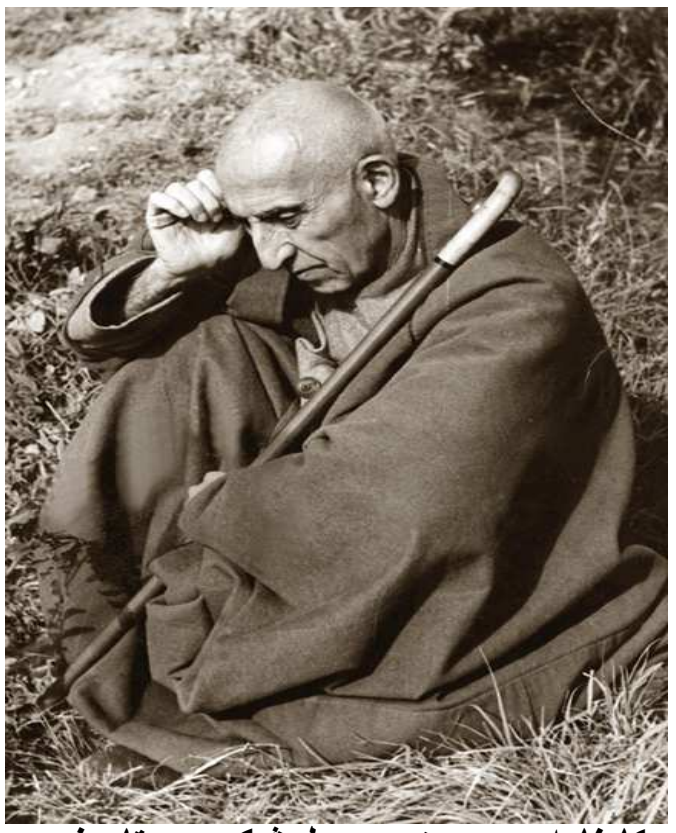

کارنامه ی مصدق : جعل شکوه در تاریخ بی شکوه (بخش سوم)

روزبه کلانتری

۴ -مطالبات زنان

جنبش کسب حقوق زنان و خواست حق رأی در برهه ی ۳۲ – ۱۳۲۰ دومین دوره ی رشد و گسترش سازمانها و نشریات زنان بود (دوره اول از انقلاب مشروطه تا آغاز سلطنت رضا خان را در بر می گیرد) با باز شدن فضای سیاسی، زنان وسیعاً به مبارزه ی سیاسی و اجتماعی روی آوردند و در مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت و مسائل سیاسی دیگر درگیر شدند. کسب حق رأی و شرکت در امور سیاسی و اجتماعی وتأمین برخی ازحقوق زنان کارگر درمرکز فعالیتهای جنبش زنان قرارگرفت. نشریات « بیداری ما »، « عالم زنان » و « بانو » در این دوره منتشر میشدند. « بیداری ما » ارگان تشکیلات دموکراتیک زنان ایران وابسته به حزب توده بود. سازمان بزرگی که بسیاری از زنان روشنفکر وتحصیل کرده ودانش آموزان و معلمین به آن پیوسته بودند. و نبض فعالیتهای سیاسی و اجتماعی زنان در این دوره را دردست داشتند. این سازمان در تیرماه ۱۳۲۲ با شعارهای « مبارزه علیه فاشیسم »، « مبارزه با استعمار »، « مبارزه برای صلح »، « حقوق مساوی با مردان » و « دستمزد مساوی برای کار مساوی » آغاز کرد. این تشکل در سال ۱۳۲۵ به عضویت فدراسیون جهانی زنان در آمد. با شروع موج سرکوب سال ۱۳۲۷ این تشکل غیر قانونی شد. اما درسال ۱۳۲۹ هیئت اجرایی این تشکیلات یک روزنامه ی علنی به نام جهان تابان منتشر میکرد. در ۳۰ اردیبهشت همان سال، هیئت تحریریه ی این مجله، با ارسال دعوت نامه برای عده ای از زنان مترقی در کنفرانس بزرگی درمحل تئاتر سعدی تهران تأسیس « سازمان زنان ایران » را اعلام کرد. این سازمان شعبات خود را در شهرستانها هم تأسیس کرد و نشریه جهان زنان را با شعار « زنان ایران، برای بدست آوردن حقوق خود متحد شوید » منتشر نمود. تشکیلات دموکراتیک زنان « شورای مادران » برای مبارزات محلی و موضعی زنان در محله ها پی ریخت. این شورا برای رسیدگی به خواست خانواده ها در محل و از جمله تأمین امکانات شهری فعالیت می کرد. علاوه براین، درسال ۱۳۲۴ جمهوری دموکراتیک آذربایجان به رهبری « جعفر پیشه وری » بر پا شد که خواهان خود مختاری آذربایجان در چارچوب ایران بود و برای اولین بار در ایران، به زنان حق شرکت در انتخابات داد و سازمانی به نام سازمان زنان آذربایجان ایجاد کرد.

در زمان مصدق به جز گنجاندن عبارت «اعم از زن و مرد» درقانون انتخابات شهرداری‌ها و شوراهای کارگران و کارفرمایان هیچ قانونی به نفع زنان وبهبودموقعیت آنان تصویب نشد وهیچ اقدامی ازسوی دولت او برای بهره گیری از این پتانسیل اجتماعی صورت نگرفت. بخش محافظه کار و مذهبی جبهه ی ملی هم به شدت با تصویب قوانینی در جهت بهبود موقعیت زنان مخالف بودند. البته این امر ابداً محدود به اشخاصی نظیر کاشانی وفداییان اسلام نبود. « حسن نزیه » که حقوقدان و از سران جبهه ی ملی بود نظریات مشابهی داشت: « همانطور که میدانیم زنان هیچگونه ظرفیتی برای تصدی مقامات سیاسی ندارند... زن بیش از مرد برده ی خیال پردازی ها و آرزوهای خام است. احساسات جاه طلبانه، حسادت و غرور در زنان بیشتراز مردان وجوددارد. حال اگر او اجازه داشته باشد در انتخابات شرکت کند، هرج و مرج غیرقابل تصوری در دنیای زنان بوجود میآید. او سعی میکند مردان را به خود جلب کند و برتری خودرا اثبات نماید. شما حتی دختران مدرسه ای را هم خواهید دید که رویای نماینده ی مجلس شدن را در سر می پرورانند. وظایف اصلی و طبیعی زنان مانند مادر بودن و یا سایر وظایف خانوادگی یا کاملاً مورد اغماض قرارگرفته، کنار گذاشته میشوند، یا بسیار بی اهمیت تلقی خواهند شد... » (۲۰)

۵ -جنبش کارگری ایران در سالهای ۱۳۲۰-۳۲

روایت دلخواه ملیون در رابطه با منازعات سیاسی و اجتماعی در ایران در سالهای ۱۳۲۰-۳۲ بیشتر به انیمیشنی شبیه است که کاراکترهایش را این عناصر تشکیل میدهند : در یک طرف صحنه ملیون و مصدق در حال مبارزه " صادقانه " در راه " منافع ملی " و " سربلندی " ایران هستند، درسوی دیگر توده های بی خط و ربط مردم قراردارند که همگی باید همیشه درحمایت از مصدق حاضر باشند و حماسه آفرینی کنند و در مقابل فقط باید توقع داشته باشند که " شاه سلطنت کند و نه حکومت ". درآن سوی آبها "اجانب و انیران " یعنی آمریکا و انگلیس مشغول توطئه علیه " دولت ملی " وحمایت از دربار هستند و شوروی ای وجوددارد که " نه طلاها را پس میدهد " و " نه از ایران نفت میخرد". موجود "وابسته " و "ضد وطن " وهمواره"خائن" و "متهمی" هم به نام حزب توده در این میان حضور دارد که چپ و راست مشغول "توطئه " است وحاضر هم نیست به طور یکجانبه از " دولت ملی " حمایت کند و تنها خاصیتی که دارد این است که پس از گند زدن، میشود همه کاسه کوزه ها را بر سرش شکست.

این تصویر البته مانند سایر دغدغه های جدی زندگی سیاسی سازندگانش کاریکاتوری بیش نیست. اتفاقا مقطع ۱۳۲۰-۳۲ به قول محققی نظیر یرواند آبراهامیان " فرصت نادری " برای آزمون و مشاهده تضادهای اجتماعی در ایران معاصر" است که جامعه شناسان را قادرمیسازد به بررسی و ارزیابی نیروهای عمده اجتماعی ایران بپردازند. نیرویی که در این میان به ویژه از جانب چپ رادیکال باید مورد توجه قرار گیرد، نیرویی جز طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست که البته در تاریخ نویسی سنتی تاریخ، نقش و اهمیت آنها همواره نادیده گرفته و انکار شده است ویا از آن بعنوان عقبه آریستوکراتهای جبهه ملی نام برده می شود. کسانی که دینامیسم تاریخ را در لابی های پارلمانی و چانه زنی درکریدورهای قدرت میان نمایندگان آریستو کراسی حاکم جستجومیکنند، طبعا درمقابل عملکرد فوق العاده و تاریخ تحسین برانگیز جنبش طبقه کارگر و فرودستان جامعه درآن دوره ره آوردی جز سکوت وسانسور نخواهند داشت. متاسفانه خیلی از کسانی که داعیه " چپ " بودن هم دارند - عمدتا بازمانده های جبهه ملی دوم - و توهمات روان شناختی "آشتی طبقاتی" جایگاه مهمی را در سوسیالیزمشان اشغال می کند نیز کوچکترین نشانه های " تمایل به زحمتکشان " را در بخشنامه های وزارتخانه ها و ادارات دولت مصدق با حرص و ولع رصد می کنند و حاضرند ساعتها بر سر " سوسیال دموکرات " یا " لیبرال دموکرات " بودن مصدق موشکافانه به بحث بپردازند اما هیچکدام حاضر نیستند لحظه ای از این مداحی دسته جمعی دست بر داشته برای لحظه ای تایید و تحسین خود را نثار جنبش پرافتخار کارگری در آن سالها نمایند.

شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران که در سال ۱۳۰۰ تشکیل شده بود، دور جدید فعالیت خود را در اردیبهشت ۱۳۲۳(مه ۱۹۴۴) آغاز کرد. این سازمان تمام کارگران را بدون توجه به دیدگاههای سیاسی شان به پیوستن به شورا دعوت کرد. در برنامه شورا خواسته هایی نظیر ۸ ساعت کار در روز، بیمه بیکاری، حقوق برابر مردان و زنان دارای کار مشابه، ممنوعیت کار کودکان، تامین ایمنی کار، حق اعتصاب، تشکیل اتحادیه ها و... آمده بود. در نیمه سال ۱۹۴۶ شورا دارای ۱۸۶ اتحادیه وابسته بود که مجموعه اعضای آن به ۳۳۵ هزار نفر می رسید. شورا در تمام کارخانه های بزرگ جدید و در بسیاری از کارگاههای کوچک و کارخانه ها هسته هایی داشت.

سال ۱۳۲۵(۱۹۴۶) سال اوج گیری جنبش کارگری بود وشورا اعتصابهای موفقی را نه تنها درحوزه های نفتی که در بیشتر مراکز عمده شهری رهبری کرد. درهمین سال هم فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری بعنوان سازمانی سوسیالیست و هم دفتر بین المللی کار بعنوان سازمانی ضد کمونیست شورای متحده کارگران را بعنوان تنها سازمان واقعی کارگران ایران به رسمیت شناختند. سفیر بریتانیا در سال ۱۹۴۴ جنبش کارگری ایران را بدین نحو توصیف کرد:

..."ما در ایران به وضوح در آغاز دوره جدیدی هستیم و طلوع جنبش اجتماعی نوینی را شاهد هستیم. امتیاز هایی که کارگران به دست آورده اند قابل توجه اند و آنها محققا در آینده نیز قدرت تازه کشف شده شان را به کارفرماهایشان نشان خواهند داد" ...

در اول ماه مه ۱۹۴۶ (اردیبهشت ۱۳۲۵) یک تظاهرات بزرگ ۸۰ هزار نفری در آبادان سازماندهی شد. در این مراسم سخنرانان خواهان افزایش دستمزد، بهتر شدن وضع مسکن، پرداخت دستمزد در روزهای تعطیل، ۸ ساعت کار در روز و یک قانون کار جامع و فراگیر شدند. یک سخنران زن نفت را " جواهر " توصیف کرد و انگلیس را متهم کرد که برای غذای سگهایش از دستمزد کارگران خرج می کند و خواهان ملی شدن صنعت نفت ایران شد. (دقت کنید که این واقعه در سال ۱۳۲۵ اتفاق افتاده است) در مقابل دولت " متمدن " انگلیس برای مقابله با تشکلها و تحرکات جنبش کارگری عشایر خوزستان را تسلیح و تحریک می نمود.

درنیمه دوم ۱۳۲۵ دولت ناگهان شدیدا به راست چرخید، رهبران شورای متحده را در شهرهای مختلف دستگیر کرد و اتحادیه های دولتی ضد کمونیستی تشکیل داد. شورای متحده در آبان ماه در واکنش به این اقدامات، اعتصاب یکروزه ای را در تهران سازمان داد که با همراهی ۵۰ هزار نفر از اعضای شورا در تهران کاملا موفقیت آمیز بود. دولت در مقابل ۱۵۰ نفر از رهبران شورا را دستگیر کرد و اداره مرکزی شورای متحده را اشغال نمود. روزنامه شان را تعطیل کرد و از کامیونهای ارتشی برای در هم شکستن صفوف اعتصابیون بهره برد. تلاش برای سرکوب جنبش کارگری در سال ۱۳۲۷ پس از سوءقصد به جان محمد رضا شاه تشدید شد و

کارنامه ی مصدق : جعل شکوه در تاریخ بی شکوه (بخش سوم)

روزبه کلانتری

منجر به غیر قانونی اعلام کردن حزب توده و شورای متحده شد.

در سال ۱۳۲۹ شورای متحده با نام ائتلاف سندیکاهای کارگران به صحنه بازگشت. و با سازماندهی یک سلسله اعتصابات گسترده در تاسیسات نفتی به یکباره وارد عرصه سیاست شد. دولت در خوزستان اعلام حکومت نظامی نمود و انگلیس مانند همیشه ناوگان خود را در خلیج فارس تقویت نمود. اتحادیه ها اعلام کردند که نه تنها خواستار پرداخت حقوق دوران اعتصاب خود می باشند بلکه بعلاوه خواهان ملی کردن فوری و کامل صنعت نفت نیز شدند. ۶۵ هزار نفر به فراخوان اعتصاب عمومی پاسخ مثبت دادند. که علاوه بر ۴۵ هزار نفر از کارکنان شرکت نفت، شامل رانندگان کامیون، کارکنان راه آهن، دانش آموزان، رفتگران و حتی مستخدمین خانگی... نیز میشد. این حرکت بزرگترین اعتصاب صنعتی در ایران و یکی از بزرگترین اعتصابات خاورمیانه را بوجود آورد. جالب اینجاست که ۲۰۰ تن از کارگران فنی هندی شاغل در آبادان نیز در این اعتصاب شرکت کردند. دفتر شورا به محاصره نیروهای نظامی درآمد وبرخوردهای خشونت آمیزی صورت گرفت و در جوی متشنج و رعب آور دراثر تیراندازی سربازان چهار نفر کشته شدند. اعتصاب به مدت دو هفته ادامه یافت و تنها زمانی پایان یافت که شرکت نفت موافقت خود را با با پرداخت حقوق معوقه کارگران اعلام کرد و مجلس نیز ملی شدن صنعت نفت را تصویب نمود.

ابعاد این حرکت عظیم محدود به خوزستان نبود بلکه کارگران اصفهان نیز در حمایت از اعتراضات خوزستان دست به اعتصاب زدند. حدود ۳۰ هزار نفر به فراخوان اعتصاب پاسخ مثبت دادند وطی درگیری کارگران با نیروی نظامی یک کارگر و یک پلیس کشته شدند. در تابستان ۳۲ جنبش کارگری از اوج خود در سال ۱۳۲۵ نیز فراتر رفت.

اما واکنش بخشهای مختلف الیت سیاسی ایران نسبت به این تحرکات گسترده کارگری در این دوره چگونه بود ؟ خلیل ملکی اعلام کرد که در شرایط کنونی اعتصابات به اندازه خرابکاریهای سیاسی خطرناک هستند. کاشانی برای دور کردن کارگران از اتحادیه های نزدیک به حزب توده به مسائل مذهبی پرداخت و مظفربقایی از نزدیکان مصدق و از رهبران اصلی جبهه ملی تا نیمه سال ۱۳۳۱ علاوه بر آ نکه سعی در تاسیس اتحادیه هایی به موازات شورای متحده داشت، چاقو کشانی برای ترور فعالین کارگری اجیر کرد ودر نهایت مصدق قانون " امنیت اجتماعی " را که متضمن محدودیت افزایش دستمزدها، بررسی تشکیلات اتحادیه ها و تهدید " محرکین اعتصابات " به زندان بود وضع کرد که براساس مواد ۱ و ۳ این قانون افرادی که کارگران وکارکنان کارخانه ها و واحدهای تولیدی و صنعتی را « تحریک » به اعتصاب یا برگزاری اجتماعات می نمودند به حبس و تبعید محکوم می شدند. اتحادیه های کارگری هم همانطورکه پیشتر اشاره شد در دوران مصدق همچنان غیر قانونی تلقی میشدند و فاقد حقوق و آزادیهای سندیکایی تلقی بودند.

جمع بندی:

به طور کلی در ذیل آنچه " مطالبات دموکراتیک " خوانده می شود نه برنامه و متن مکتوبی از مصدق می بینیم، نه سخنرانی ای و نه حتی وعده و وعید بی پایه ویا اشاره سربسته ای. علی شریعتی درمورد مصدق جمله ای دارد که می گوید : " مصدق رهبرم، کسی که ۷۰ سال برای آزادی نالید... ". بلی ! واقعا مصدق ۷۰ سال برای آزادی (که البته مشخص نیست که او چه تبیینی از « آزادی » داشته است) فقط " نالید " ! ولی ای کاش او به جای ۷۰ سال " نالیدن " درراه آزادی یک گام جدی و اساسی عملی در راستای متحقق ساختن مطالبات دموکراتیک مردم ایران در آن زمان متناسب با تحولات جهانی آن دوره و یا حتی در سطح مطالبات نهضتهای اجتماعی ایران در مقطع بین اوج نهضت مشروطه و آغاز سلطنت رضا خان (و چند سال پس از آن) برمی داشت.

البته نکاتی که هواداران مصدق در پاسخ به این انتقادات به آنها اشاره خواهند کرد نیز قابل پیش بینی است. جالب است کسانی هستند که از یک طرف می گویند : " دکتر مصدق خود اعلام می کند که برای این امور نیامده است و فقط ملی شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات را در دستور کار گذاشته بود " و از طرف دیگر در مقابل عدم حمایت اقشار مختلف جامعه از مصدق در مقطع کودتا اظهار تعجب و احساس حسرت می کنند. باید گفت که جلب و بسیج حمایت اجتماعی در سطح وسیع در گرو پاسخ دادن به مسائل و معضلات عینی جامعه است. اقشار گوناگون مردم در سطوح کلان به واسطه میزان کفایتی که یک حرکت سیاسی در پاسخ به مطالبات آنان نشان می دهد آن را انتخاب میکنند و حاضرمیشوند به خاطرحمایت از آن جانفشانی هم بکنند و نه به خاطر " اخلاقیات " و میزان " مرام و معرفت و ساده زیستی " یک رهبر سیاسی و اینکه مثلا " به فکر سرباز جلوی در خانه اش هم بود وخربزه به او تعارف می کرد " (۲۱) و از سوی دیگر همانطور که پیشتر اشاره شد، تحقق واقعی همان دو شعار و مطالبه، یعنی « ملی شدن صنعت نفت » و « انتخابات واقعاً آزاد » خود در گرو پاسخگویی به مطالبات عمده ی اجتماعی و انجام یک رشته اصلاحات رادیکال در جامعه بود. احزاب و شخصیتهای سیاسی نه فی نفسه که در رابطه شان با شرایط و نحوه بر خورد با آن است که مضحک و نا توان و یا دلیر قابل تحسین به نظر می رسند.

در مقابل استدلالات قدیمی از قبیل " نگذاشتند " و اینکه " انجام این برنامه ها بهانه به دست مخالفان می داد " و... که کراراً مطرح میشوند، بد نیست به جمله ی دیگری ازهمایون کاتوزیان اشاره کنیم: «... معهذا این واقعیت را که نیروهای دموکراتیک سرانجام شکست خوردند نمیتوان یکسره به پای تاکتیکها و تدابیر دشمنان نوشت. یک ارتش در حال پیشروی ازمقابله و تلافی دشمن احتمالاً حیرت نخواهدکرد و پیروزی یا شکست آن همانقدر به تصمیمات دشمن بستگی خواهد داشت که به تصمیمات خودش. هیچگاه نمی توان شکست آنرا ناشی از جنگ و مقاومت دشمن دانست. این درسی ساده، بدیهی و بسیار مهم است که اهل سیاست در ایران و به خصوص تحلیلگران علمی باید آنرا به دقت فرا گیرند... ». (۲۲)

پیش بینی خرابکاریهای مخالفان و داشتن طرحی برای خنثی سازی آن قاعدتا می بایستی جزئی از عناصر یک استراتژی سنجیده برای انجام یک برنامه سیاسی و پیشبرد اصلاحات باشد. تردیدی نیست که مصدق با دشمنان نیرومندی روبرو بود که برای خرابکاری احتیاج به " بهانه " نداشتند. آنها خیلی بیشتر از مصدق به منافعشان آگاه و سازمان یافته ومتحد بودند. اما هیچ تردیدی نمیتوان داشت که مصدق نیز از امکان جلب حمایت تود ه ای گسترده ای برخوردار بود که جذب آن با انجام برنامه های سیاسی پیشرو و سازماندهی آن می توانست یکی از ابزارهای مقابله با خیلی از " نگذاشتند " ها باشد. (در بخش بعد به این مساله خواهیم پرداخت.)

این مطلب نقطه نظری نیست که فقط مختص به نگارنده باشد. به عنوان مثال پژوهشگری از علاقمندان خلیل ملکی و درعین حال هوادار مصدق، یکی از عمده ترین دلایل شکست مصدق و جبهه ملی را " بی توجهی به توصیه استراتژیک خلیل ملکی به مصدق و دولت او " می داند که در برگیرنده حل و فصل منازعه نفتی، انجام یک رشته اصلاحات اجتماعی عمده بویژه اصلاحات ارضی، ایستادگی درمقابل فعالیتهای مخرب عوامل بیگانه و...بود. (۲۳)

۶ -جنگ قدرت پارلمانتاریستی با دربار، جلب حمایت آمریکا

امروز کمتر کسی شک دارد که در برهه ۱۳۲۰-۳۲ دربار ایران یکی از عمده ترین مراکز ارتجاعی و یکی از بزرگترین موانع برسر راه هرگونه اقدام و ازجمله کانون فتنه و دسیسه برعلیه دولت خود مصدق بوده است. راهبرد مصدق و جبهه ملی درزمینه برخورد با دربار بر اساس تجربه سال ۱۳۲۹ و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت در آن دوره در مجلسین شورای ملی و سنا استوار بود یعنی راهبردی مبتنی بر محدود کردن در بار، کوتاه کردن دست انگلستان، استفاده از تضاد آمریکا و انگلیس و جلب پشتیبانی آمریکا. آنها تسلیم در بار در سال ۱۳۲۹ را در همین راستا و ناشی از تسلیم انگلیس در برابر آمریکا ارزیابی میکردند. آنها تصور می کردند در دوران حکومتشان نیز با همین شیوه یعنی تکیه بر محبوبیت مردمی و ترساندن در بار و حامیان خارجی آن از " خطر کمونیسم " و آلترناتیو چپ (حزب توده) زمام امور را در دست داشته باشند. میزان آزادیهای غیر رسمی ای هم که برای حزب توده و سازمانهای وابسته به آن در دوران مصدق به رسمیت شناخته شده بود تا آنجا پیش میرفت که با ایجاد وحشت از "غول کمونیسم " دربار و حامیان خارجی اش را وادار به مصالحه کند. این راهبرد سیاستی مبتنی بر یک بند بازی پارلمانی و دیپلماتیک بود که میخواست بدون توده ای کردن سیاست و بسیج مردمی و انجام اصلاحات بنیادی درعین حال در دو جبهه با امپریالیسم و دربارهم نبرد کند!

ابراهیم یزدی در سخنرانی ای به مناسبت سالگرد ملی شدن صنعت نفت رویکرد مصدق و ملیون را در این زمینه به این نحو تبیین کرد که " اگر در آن زمان از هر ملی گرایی می پرسیدید که بین دربار و کمونیسم کدام گزینه را انتخاب می کنید همگی بدون شک دربار را انتخاب می کردند... "(۲۴) او با ذکر این جمله کلمه به کلمه استدلال حامیان سابق مصدق نظیر بقایی ومکی و... وسایر وابستگان سیا را که درنهایت از کودتا پشتیبانی کردند - درتوجیه عملکردشان درحمایت ازکودتا گران تکرار میکند اما چه باک وقتی که خود مصدق هم درنهایت عملا براین انتخاب مهر تایید نهاد چرا که در حساس ترین لحظات پیروزی کودتای زاهدی را به دعوت مردم به قیام ترجیح داد (به احتمال قوی بر اساس این توهم که مبادا حزب توده ازفرصت استفاده کرده زمام امور را در دست بگیرد) و به جای آن چندی در مخفیگاهی باقی ماند و پیشنهاد برای مقاومت را رد کرد و سپس با معرفی خویش به عوامل کودتا تثبیت حکومت کودتا گران را تسهیل نمود.(۲۵) بلی انتخاب یزدی و ملیّونی که او به آنها اشاره میکند همان انتخاب بقایی و مکی و شرکاء است یعنی " ترجیح شاه بر کمونیسم " که در نهایت در جوخه های اعدامی که از طرف شاه برای افسران کمونیست تدارک دیده شد و برقراری اختناق بیست و پنج ساله در کشور تجسم عینی می یابد.

به عنوان شاهدی بر این مساله و در تایید صحبتهای یزدی که واقعا خط پررنگی در بین ملیّون در آن زمان بود، شواهد زیادی وجود دارند که در اینجا به تعدادی از آنان اشاره می شود:

«باختر امروز» یعنی نشریه ای که توسط حسین فاطمی،"رادیکال" ترین و محبوبترین چهره جبهه ملی اداره میشد در ماههای دشوار پس از ۱۵ بهمن۱۳۲۷ زمانیکه دیکتاتوری خشن دربار همه آزادیها و حقوق انسانی را لگدمال می کرد و درحال مذاکره با شرکت نفت انگلیس بود، نوشت:

..."امروز نهمین سالگرد سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پادشاه جوان ورئوف و دموکرات ایران آغازمی شود. شاه جوان در یک موقع حساس ومشکل زمام امور کشور را به دست گرفت و اگر ثبات قدم ومقاومت و بیداری شبانه روزی اونبود، طوفان حوادث تاریخ وملیت و استقلال وطن ما را درهم می پیچید... عشق

کارنامه ی مصدق : جعل شکوه در تاریخ بی شکوه (بخش سوم)

روزبه کلانتری

زائد الوصف او بود که ایران را از قائله آذربایجان، سختترین مهلکه های ایران نجات داد... " (۲۶)

در مقایسه با جمهوری خواهی " شاگرد " ش ناصر که ریشه رژیم سلطنتی را در مصر از بیخ بر کند " قهرمان " ما (مصدق) آن هم پس از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ پشت قرآن را امضاء می کند و برای شاه می نویسد که:

"دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عمل نمایم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم..." و یا :

"روز ۲۶ تیرماه که استعفای خود را به پیشگاه شاهانه دادم قبل ازاینکه ازحضورشان مرخص شوم فرمودند : به من قول بدهید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلا تامل عرض کردم درمجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد نکرده ام ولی در مجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یاد کردم... پس از ۳۰ تیر هم برای اطمینان خاطر در پشت قرآنی نوشته اهداء نموده ام ..." و باز :

..." من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چون که تغییر رژیم موجب ترقی مملکت نمی شود... (۲۷)"

باخترامروز فاطمی درتاریخ ۱۳ اسفند ۱۳۳۱ یعنی ۴ روز پس ازتوطئه ۹ اسفند که ازسوی عوامل دربار برضد مصدق تدارک دیده شده بود نوشت:

.."مبارزات ضد درباری عناصرافراطی موردحمایت مردم نیست. زیرا هدف آن مخالفت بانهضتی ست که بهیچوجه با مبانی مشروطه مغایرت ندارد.. انتظار اینکه مردم این عناصر را در مبارزه ضد سلطنتی تقویت کنند مادام که هدف مبارزه ساقط کردن رژیم مشروطه باشد بی مورد است... " (۲۸)

مصدق درهمان روزهایی که توطئه ۹ اسفند شکست خورد اختلافات خود را با شاه به محضر پارلمان برد. نمایندگان مجلس پا در میانی کرده و پیشنهاد کردند که کمیسیونی به اختلافات شاه و مصدق رسیدگی کند. این کمیسیون از ۸ نفر تشکیل میشد که افرادی چون بقایی و مکی هم عضو آن بودند. سرانجام مبارزه ضد درباری ای که در روزهای پس از ۹ اسفند به کوچه و خیابان کشیده شده بود پس از تدوین این طرح و وعده اطرافیان مصدق به تصویب آن، به مجلس کشانیده شد که درنهایت نتیجه ای هم در بر نداشت. بر اساس مذاکرات پشت پرده و در برابر وعده حل مسائل مصدق، عده زیادی از سران توطئه ازجمله راس کودتاچیان آتی یعنی سرلشگرزاهدی را اززندان آزاد کرد واین امکان را فراهم کرد که محافل توطئه گر فرصت را غنیمت شمرده و با کشاندن مجادلات پیرامون این موضوع به جلسات مجلس و با دست زدن به انواع بازیهای پارلمانی وقت کشی کنند.

اما نکته جالب و تاسف برانگیز در اینجاست که مصدق بعد از کودتای نا موفق ۲۵ مرداد و فراری شدن شاه از وی در خواست می نماید که "... هرچه زودتر تشریف فرما شوند و از مقام سلطنت محافظت نمایند... " {!!} (۲۹)

اوضاع وقتی خراب تر میشود که بدانیم اقدام فردی نظیر حسین فاطمی در طرح مساله جمهوری در میتینگ ۲۶ مرداد که از سوی بعضی به وجود یک " جناح رادیکال و جمهوریخواه و چپ " در جبهه ملی تفسیر می شد یک اقدام صرفا فردی و ناشی از ناراحتیهای شخصی نسبت به شاه بوده است و گرنه هیات دولت مصدق قرار بود تشکیل جلسه دهد و طرح تشکیل شورای سلطنتی را تا " تشریف فرمایی " شاه به تصویب برساند... " (۳۰)

خب، وقتی هم از کودتا چیان دعوت به عمل می آید وهم درمقابل آنها مقاومتی سازماندهی نمی شود (دربخش بعدی به این مسئله خواهیم پرداخت) ، دیگر از چه کسی می توان شکایت داشت ؟

نخست وزیری که ارتش و پلیس و دولت و ابزارهای قدرت و ثروت جامعه را دراختیاردارد و برخلاف نظر افرادی نظیر همایون کاتوزیان که می کوشند او را دست بسته و دارای اختیارات محدود و صاحب " تنها یکی از ارگانهای دولت " نشان دهند، در موقعیتی قرارداشت که به تعبیر " یرواند آبراهامیان " " از سال۱۳۰۴ به این سو چنین قدرت فراوانی دردست نخست وزیر وچنان قدرت اندکی دردست شاه سابقه نداشت " (۳۱) از کودتا خبر نداشت و وقتی هم خبر شد نه تنها هیچ عملی انجام نداد بلکه قصد داشت از کودتا چی دعوت کند که به کشور باز گردد، آن وقت از حزبی که فعالیتش توسط همان دولت ممنوع وغیر قانونی شناخته شده یعنی حزب توده انتظار می رود که با آن دولت همکاری کند و برای آن خبرچینی کند و با اتکا به سازمان نظامی مخفی اش از سقوط آن هم جلوگیری نماید !! به راستی خنده دار نیست ؟

از سوی دیگر مصدق سیاست جلب حمایت آمریکا را با تهدید به " خطر کمونیسم " با شدت ادامه میداد ولی لندن و واشنگتن دست مصدق را خوانده بودند. " منچستر گاردین " در آن دوران نوشته بود : " مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که مرتب خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هرموقع که با سفیر آمریکا مواجه میشود بگوید : " یا پول بدهید یا ما کمونیست خواهیم شد! " ولی تا بحال نه آمریکایی ها پول داده اند و نه ایران کمونیست شده است" ..{!!}

اما در پاییز سال ۱۳۳۱محیط بین المللی کمتر ازهمیشه به سود راهبرد مصدق بود که میخواست با کمک آمریکا با ترساندن او از"خطر سرخ " نبرد خود را با استعمارانگلستان پیش ببرد. آن سالها، سالهای حاکمیت " دکترین ترومن " برعرصه سیاست خارجی آمریکا بود. ترومن رییس جمهور وقت آمریکا در ۱۲ مارس (اسفند ۱۳۲۵)۱۹۴۷ پیامی به کنگره آن کشور فرستاد واعلام کرد که انگلستان دیگر قادربه " کمک" به یونان(۳۲) و ترکیه نیست و آمریکا باید عهده دار این کمک شود. همین پیام که اعلام یورش وسیع آمریکا به منطقه خاور میانه بود، نقطه آغاز حاکمیت " دکترین ترومن " بر سیاست خارجی آمریکا محسوب می گردد. طبق این دکترین به نظرآمریکا، انگلستان و فرانسه منابع وقدرت لازم برای مقابله با کمونیسم را درخیلی از جاها ندارند و لذا جایگزینی آمریکا با آنها لازم می آید. آمریکایی که اعتقاد داشت به هرقیمتی که شده باید درمقابله بانفوذ کمونیسم مقاومت محکمی صورت بگیرد وحتی در این مسیر اگر لازم باشد باید ازسلاح هسته ای نیز استفاده کرد. درمورد مساله ایران و کشورهایی مانند آن، آمریکا و انگلستان هم ازهمان تاکتیک مصدق استفاده میکردند و با بزرگ جلوه دادن خطر شوروی از سویی کشورهای جهان سوم را دستخوش بیم از تجاوز شوروی می نمود و ازسویی دیگر نفوذ خود را در آنها با نام دفاع از آزادی و مقابله با "خطر کمونیسم " تثبیت می نمودند.

آمریکا تا زمانی از مصدق و نیروهای ملی در مقابل دربار و حامیان سنتی دربار یعنی انگلیس حمایت کرد که جنبه ضد انگلیسی آن صرفا در چارچوب شکستن انحصار تاراج منابع نفتی ایران توسط انگلیس بود و نه بیشتر. بدین ترتیب محافل آمریکایی از زبان افرادی چون بقایی راهبردی را اعلام می کردند که عبارت بود از طرد و سرکوب حزب توده ایران، توافق همه نیروها از جمله دربار زیر پرچم آمریکا و از این طریق تامین یک قرارداد متداول در دنیا از نوع ۵۰-۵۰ که همان موقع عربستان سعودی با آمریکا منعقد کرده بود.

از زمانی که آمریکا احساس کرد به توافق رسیدن با مصدق و جبهه ملی بر سر این مسائل ممکن نیست، نقش به ظاهر بیطرفانه و میانجیگرانه اش را دراختلاف بین ایران وانگلیس رها نمود وچونان یک مدعی قدم به میدان سیاست ایران نهاد. در توطئه های انگلیس شریک شد و سرانجام نقش اصلی را در انجام کودتا علیه مصدق ایفا کرد. در روز ۵ شهریور ۱۳۳۱ سفیر آمریکا و کاردار سفارت انگلیس در تهران پیش مصدق رفتند و پیام مشترک نخست وزیر بریتانیا و رییس جمهوری آمریکا را که در حکم نوعی التیماتوم تلقی می شد به او تحویل دادند. (۳۳)

اما مصدق حاضر نبود از راهبرد قدیمی خود مبتنی بر جلب حمایت آمریکا دست بکشد. مصدق و ملیون حاضر نبودند بپذیرند که آمریکا رفته رفته به دشمن درجه یک آنها مبدل می شود. آنها درست بر عکس برخی تصورات موجود که معتقدند " مصدق به ملل تحت ستم هشدار داده بود که که پس از استعمار کهن، استعمار نوینی بر جای آن خواهد نشست " درک نادرست وعقب مانده ای از روندهای بین المللی درآن مقطع تاریخی داشتند. داستان خوش بینی مفرط و توهم ملیون نسبت به آمریکا یعنی دولتی که سرانجام حکومت آنان را سرنگون نمود سابقه طولانی ای دارد. آنانکه خود زمین و زمان رابه وابستگی به " بیگانگان " وچشم امید دوختن به آنها و " اجنبی " پرستی متهم میکردند و می کنند، زمانی خود در ابراز شیفتگی نسبت به آمریکا از همدیگر سبقت می گرفتند.

حسین مکی که در زمان ملی شدن صنعت نفت دبیر جبهه ملی ایران بود و بعنوان " سرباز فداکار وطن " از سوی مصدق ملقب گشته بود، گسترش خونبار امپریالیسم آمریکا در جهان را با این جملات توصیف می کند:

..."مشعل فرشتهای که در مدخل نیویورک ایستاده است{ !! } از روزی که ویلسون طلسم مونرو را شکست و... لشکرهای آمریکایی را به اروپا فرستاد، عمل او روزنه امیدی به روی ملل ضعیف شرق گشود که ممکن است عهد عزلت و انزوای آمریکای بزرگ منتفی شده وعواطف بشردوستی و نوع پروری آمریکا، ملل ضعیف شرق را در زیر چتر حمایت خود بپذیرد. پرتو ضعیف امید که از افق تازه می درخشید ملیون ایران را آنقدر جرات و جسارت داد که به انتظار مساعدت آمریکا با بحران و احتضار مبارزه کنند و به نیروی امید مجهز شوند. این فکر که آمریکای صلح جوی بشردوست را به ایران علاقمند ساخت... زمینه مساعدی در دماغ ملیون یافت... " (۳۴)

حسین فاطمی چهره مشهور و رادیکال ملیون که البته بعدها نظرات خود را تاحدودی تغییرداد زمانی اعتقاد داشت که:

..."اگر اتازونی با قدرت بزرگ صنعتی و نظامی که دارد، بتواند مقام شایسته ای به دست آورد و تمام نیروی خویش را صرف مبارزه با دیکتاتوری سرخ و سیاه کند مسلم است افکار عمومی جهان تشنه عدالت و آزادی را به خود جذب خواهد کرد... " (۳۵)

فاطمی درجریان مبارزه علیه شرکت انگلیسی نفت، چشم امید به آمریکا داشت و درسال ۱۳۲۸یعنی یک سال قبل از ملی شدن صنعت نفت مینوشت:

..."ازآن سوی اقیانوس اطلس واز وطن "جرج واشنگتن" این روزها پیام محبت به گوش ما میرسد...اتازونی آمریکا که با کمکهای مادی و معنوی گران قیمت خودش بسیاری از ملتهای جهان را از مرگ و فنا نجات داده و اروپای ویران و گرسنه را از آغوش کمونیسم بیرون کشیده است، امروزه می رود که مسئولیتهای به مراتب سنگین تری را قبول کند... آمریکا باید در دهانه آتشفشان، ما را یاری کند ما این کمک آمریکا را جز با احساسات بشر دوستانه و عواطف عالیه انسانی به چیز دیگری تعبیر نمی کنیم... " (۳۶)

تونس، مصر: وقتی باد شرق گستاخی غرب را جارو می کند

تونس، مصر: وقتی باد شرق گستاخی غرب را جارو می کند

قیامهای مردم عرب یك الگو برای رهایی اند

نویسنده: آلن بادیو، لوموند ۱۹فوریه ۲۰۱۱
ترجمه: منوچهر هزارخانی

باد شرق بر باد غرب غلبه کرده است. تا کی در این غرب بیکاره و رو به افول، جامعهٔ بین المللی، کسانی که هنوز خیال می کنند ارباب جهانند، می خواهند به تمام دنیا درس رفتار درست و مدیریت صحیح بدهند؟ آ یا مضحك نیست که چند روشنفکر گوش به فرمان، سربازان ورشکستهٔ پارلمانتاریسم سرمایه سالاری، که نقش بهشت آفت زده را برای ما بازی می کند، بخواهند از وجود خودشان برای خلقهای ارجمند تونس و مصر مایه بگذارند تا به این مردم وحشی الفبای «دموکراسی» را بیاموزند؟ راستی که سخت جانی گستاخی استعماری چه دردناك است! آیا روشن نیست که این ما هستیم که باید از قیامهای مردمی کنونی درس بگیریم؟

آری، ما باید شاگردان این جنبشها باشیم، نه استادانی ابله برای آنها. چون آنها، با نبوغ ویژه یی که در نوآوریهایشان نهفته است، فصولی چند از سیاست را احیا کرده اند که مدتهاست به گوش ما خوانده می شود که دیگر اعتباری ندارند. به ویژه این اصل را که «مارا» مدام گوشزد می کرد: در زمینهٔ آزادی، برابری، رهایی، ما همه چیز را مدیون قیام مردمی هستیم.

شورش بر حق است. هم چنان که دولتهای ما و آنهایی که سنگشان را به سینه می زنند، مدیریت را بیشتر از سیاست می پسندند، به همان نحو مطالبه را هم به شورش، و گذار منظّم را به هر نوع گسست ترجیح می دهند. آن چه مردم مصر و تونس به ما یادآوری می کنند آن است که تنها اقدامی که می تواند درحد غصب فضاحت بار قدرت دولتی ـ که احساسی همگانی است ـ باشد، قیام عمومی است. و در چنین حالتی، تنها شعاری که می تواند اجزای گوناگون توده را متّحد کند، این است: «تو که آن جا نشسته ای، برو گم شو». امّا این که قیامی علیه قدرت دولت بتواند به پیروزی کامل برسد، حاوی درسی است که اعتبار جهانی دارد. این پیروزی همواره نشانهٔ افقی است که هر اقدام جمعی خارج از حیطهٔ قانون، در آن جای می گیرد؛ افقی که مارکس آن را «زوال دولت» نام داده است.

یعنی که خلقها در اتّحادی داوطلبانه برای اِعمال قدرت خلّاقه یی که در خود دارند، می توانند روزی از شرّ قهر شوم دولتی خلاص شوند. درست به همین خاطر و برای این ایدهٔ نهایی است که در تمام جهان، وقتی شورشی یك قدرت مستقر را سرنگون می کند، شور و شوقی بی پایان برمی انگیزد.

یك جرقّه می تواند آتشی در دشت ایجاد کند. همه چیز با مرگ مرد بیکاری که از روی استیصال خود را به آتش کشید شروع شد. این حرکت طی چند روز، چند هفته، به میلیونها انسان گسترش یافت. این گسترش افسانه یی از کجا می آید؟ آیا شیوع اپیدمی آزادیخواهی است؟ نه، این حادثه، به وجودآمدن ناگهانی نه یك واقعیت تازه بلکه هزاران امکان و فرصت است.

هیچ یك از آن ها تکرار آن چه قبلاً روی داده نیست. به همین دلیل منتهای کورذهنی است که گفته شود «این جنبش در طلب دموکراسی است» (به طور ضمنی یعنی همان که ما در غرب از آن برخورداریم) یا «این جنبش خواهان بهبود اجتماعی است» (به طور ضمنی یعنی رفاه نسبی خرده بورژوای جامعهٔ ما). قیام مردمی که از حادثه یی ناچیز شروع می شود و در همه جا طنین می افکند، برای همهٔ جهان امکاناتی ناشناخته خلق می کند. در مصر واژهٔ «دموکراسی» عملاً بیان نشد. در آن جا صحبت از مصر نوین است. از خلق واقعی مصر، از مجلس مؤسّسان، از تغییر مطلق زندگی، از امکانات شگفت انگیز و بی سابقه. صحبت از دشت جدیدی است که به جای دشتی خواهد آمد که جرقّهٔ به وجودآورندهٔ آتش از آن برخاست. این دشت آینده، در فاصلهٔ بین اعلام دگرگون شدن توازن قوا و اعلام به عهده گرفتن وظایف نوین قراردارد.

خلق، تنها خلق آفرینندهٔ تاریخ جهانی است. بسیار جای شگفتی است که در غربِ ما، حکومتها و رسانه ها، شورشیان میدان قاهره را خلق مصر تلقّی کنند. چطور ممکن است؟ خلق، تنها خلق معقول و قانونی برای آنها، مگر معمولاً به اکثریت در یك نظرخواهی یا در یك انتخابات خلاصه نمی شود؟ پس چطور ممکن است که ناگهان صدها شورشی معرّف یك خلق ۸۰میلیون نفری شوند؟ این درسی است که فراموشش نباید کرد و ما فراموشش نمی کنیم.

وقتی عزم، پافشاری و شهامت از آستانه یی فراتر رفت، خلق درواقع می تواند وجود خود را در یك میدان، در یك خیابان، در چند کارخانه، در یك دانشگاه و... متمرکز کند. چون تمامی جهان شاهد این شهامت و به ویژه خلّاقیت های حیرت انگیز همراه آن خواهد بود. این خلّاقیت ها خود دلیلی است بر این که خلق این جاست.

در جریان یك حادثه، خلق از کسانی تشکیل می شود که می توانند مسائلی را که آن حادثه برایشان پیش آورده است، حل کنند. مثلاً درمورد اشغال یك میدان، غذا، خواب، نگهبانی، شعارها، نمازخواندن ها، درگیریهای تدافعی، به طوری که مکانی که همه چیز در آن جریان می یابد، مکانی که به صورت نماد درآمده است، در دست خلق باقی بماند، به هر قیمت. این مسائل در مقیاس صدها هزار نفری که از همه جا آمده اند، حل نشدنی به نظر می رسند، به خصوص که دولت هم از این محل ناپدید شده است. حل مسائل لاینحل بدون کمك دولت. سرنوشت یك حادثه همین است و همین است که باعث می شود خلق ناگهانی و برای مدتی نامعین در محلی به وجود آید که تصمیم به جمع شدن در آن گرفته است.

بدون حرکت کمونیستی، کمونیسم وجود ندارد. قیام مردمی که از آن حرف می زنیم، آشکارا نه حزب دارد، نه سازماندهی دارای هژمونی و نه رهبران شناخته شده. همیشه این فرصت وجود خواهد داشت که معلوم شود چنین مشخصاتی یك نقطهٔ ضعف اند یا یك نقطهٔ قوّت. به هرحال چنین است که این قیام، به شکلی کاملاً ناب، بی شك ناب ترین شکل از کمون پاریس به بعد، دارای تمامی مشخصات چیزی است که باید آن را کمونیسمِ در حرکت نامید. کمونیسم در این جا آفریدنِ مشترك سرنوشت جمعی معنی می دهد.

هزاران امکان تازه در مورد این تضادها، در هر لحظه ظاهر می شوند که دولت ـ هر دولتی ـ آنها را نمی بیند. مشاهده می شود که ردیفی از مسیحیان درحال ایستاده، از مسلمانانی مراقبت می کنند که به رکوع رفته اند. هم چنین فروشندگانی را می بینیم که به بیکاران و فقیران غذا می دهند. شاهد آنیم که هرکس با افراد ناشناسی که در اطرافش هستند، گفتگو می کند. هزاران شعار نوشته یی می بینیم که از طریق آنها زندگی هرکس، بی هیچ گسست به تاریخ بزرگ همگانی می پیوندد. مجموعهٔ این موقعیتها کمونیسم در حرکت را تشکیل می دهند. افتخار به خلقهای تونس و مصر که یگانه وظیفه سیاسی حقیقی ما را به یادمان آوردند: در برابر دولت، وفاداری سازمانیافته به کمونیسم در حرکت.

ما خواهان جنگ نیستیم ، ولی از آن ترسی هم نداریم. در همه جا صحبت از آرامش مسالمت جویانهٔ تظاهرات غول آساست. و این آرامش را با آرمان دموکراسی انتخابی مورد نظر جنبش در ارتباط دانسته اند. با این همه باید تصدیق کرد که در این میان صدها نفر هم کشته شده اند و باز هر روز کشته می شوند. در بسیاری از موارد این کشته ها، مبارزان و شهیدان ابتکار و بعد حفاظت از خود جنبش بوده اند. و در این میان چه کسی جز جوانان متعلق به محروم ترین لایه های مردم از هستی خود مایه گذاشته است؟ باید طبقات متوسطی که خانم آلیوماری [وزیر خارجه وقت فرانسه] گفته است نتیجهٔ دموکراتیك مرحلهٔ کنونی به آنها و فقط به آنها بستگی دارد، به یاد بیاورند که در لحظه تعیین کننده، ادامهٔ قیام تنها به برکت تعهّد بی حدّ و مرز صفوف محرومان میسّر شد. قهر تدافعی اجتناب ناپذیر است.

آیا می توان به طور جدی تصور کرد که هدف اساسی این ابتکارات و این فداکاریهای بی شمار فقط این بوده که مردم مخیُّر به انتخاب بین سلیمان و البرادعی شوند، هم چنان که در کشور ما حقیرانه به انتخاب بین سارکوزی و اشتروس کان تن می دهند؟ آیا تنها درس این مرحله از جنبش فقط همین است؟

نه، هزار بار نه! البته فقط دولت های کشورهای عرب نیستند که ضدمردمی و، در عمق چه با انتخابات چه بی انتخابات، نامشروع اند. قیامهای تونس و مصر، هر سرنوشتی پیداکنند، یك معنای عام و جهانی دارند: آنها حامل امکانات نوینی با ارزش بین المللی هستند. برگرفته از سایت پیکار و اندیشه

***

برنامه های تلویزیونی سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی پارس هر شنبهساعت 10/5 تا 11.5 شب

به وقت ایران و ساعت 2 تا 3

به وقت آمریکا

تلفن تماس در کانادا

905/237/6661/

مردم لیبی در محاصرهٔ آتش استبداد خونخوار داخلی وضربات تجاوزگران امپریالیست

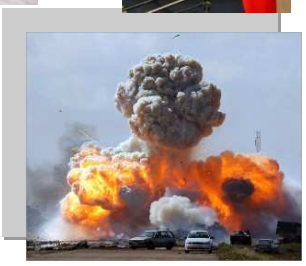

21 مارس 2011، اول فروردین 1390

به دنبال تصویب قطعنامهٔ 1973 شورای امنیت سازمان ملل، دولت های فرانسه، آمریکا، انگلستان، ایتالیا، کانادا، استرالیا، اسپانیا، بلژیک، دانمارک، نروژ، یونان، لهستان، قطر و امارات متحد عربی در ائتلافی با یکدیگر و در همکاری با اتحادیهٔ عرب و ترکیه اجرای این قطعنامه را که خواستار استقرار منطقهٔ تحریم هوائی (منطقهٔ منع پرواز) در سراسر لیبی است بر عهده گرفتند. نیکلا سارکوزی روز شنبه 19 مارس 2011 (28 اسفند 1389) ضیافت ناهار تبلیغاتی ای در کاخ الیزه با سران دولت ها و برخی نهادهای موافق قطعنامه تشکیل داد تا تصویب این قطعنامه را موفقیت دیپلوماتیک حکومت خود جلوه دهد. دو سه ساعت پس از پایان این مراسم هواپیماهای جنگی فرانسه که از مدتی پیش برای عملیات جنگی آماده شده بودند به لیبی حمله کردند. شنبه شب، کشتی های جنگی و زیردریائی های آمریکائی و انگلیسی مستقر در منطقه، 120 موشک تام هاک به لیبی پرتاب کردند تا سیستم های ضد هوائی و تأسیسات نظامی لیبی را منهدم کنند. بمباران لیبی روز بعد هم ادامه داشت و موشک ها و هواپیماهای آمریکائی و انگلیسی از زرادخانهٔ مرگبار شان به حمله ادامه دادند. به گفتهٔ فرماندهان نیروهای ائتلاف تجاوزگر امپریالیستی، «فازهای بعدی» عملیات ادامه خواهد داشت. ناو هواپیمابر فرانسوی شارل دوگل، با دوهزار ناوی، در راه پیوستن به ناوگان های آمریکا و انگلیس در منطقه است.

عمرو موسی دبیر کل اتحادیهٔ عرب که خواستار استقرار منطقهٔ منع پرواز در لیبی شده بود با حالت «حق به جانب» و «معصومانه» می گوید ما خواستاراستقرار منطقهٔ منع پرواز برای جلوگیری از کشتار غیر نظامیان بودیم و نه بمبارانی که به کشتار غیر نظامیان دیگر منجر شود! باید پرسید آیا این سیاست پیشهٔ کهنه کار معنی استقرار منطقهٔ منع پرواز را نمی دانسته و شاهد اجرای عملی آن در عراق در زمان زمامداری کلینتون نبوده است؟ (تنها در آن دوره میزان بمباران عراق بیش از تمام جنگ ویتنام بود)؟ آیا او در همان ضیافت روز شنبهٔ سارکوزی در بحث بمباران لیبی شرکت نداشته به ویژه هنگامی «اعتراض»است؟ مسخره و ریاکارانه بودن این آشکار می شود که رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا هفته ها پیش از حمله، صریحا گفته بود که ایجاد منطقهٔ منع پرواز به معنی حملهٔ نظامی و مستلزم انهدام دستگاه دفاع ضد هوائی لیبی، انهدام یا زیرساخت »زمینگیر کردن هواپیماهای آن کشور، درهم شکستن اعم از ارتباطات و مخابرات تا تأسیسات و بناها و انبارهای «ها اسلحه و سوخت و لوژیستیک است. با توجه به اختیارات وسیع شامل «منطقهٔ منع پرواز»مندرج در قطعنامهٔ 1973، استقرار درهم کوبیدن ادوات زرهی و توپخانه و خودروهای نظامی و غیره نیز می شود و براساس این قطعنامه هر ابزار جنگی نیروهای حفاظت از مردم غیر »دولت لیبی و هر هدف نظامی را با تکیه بر می توان نابود کرد. افزون بر آن، این عملیات، اهداف «نظامی اقتصادی را نیز شامل می شود.

این تجاوز نظامی که نام «طلوع اودیسه» بر آن نهاده اند بی شک تاکنون شمار زیادی تلفات غیر نظامی به بار آورده است هر چند فرماندهان نظامی از «عملیات جراحی گونه» که ظاهراً تنها اهداف نظامی را شامل می شود و «تلفات جنبی» ندارد حرف می زنند، اما مردم افغانستان و عراق معنی این «حملات دقیق و جراحی گونه» را در عمل دیده اند و بسیاری مردم جهان نیز معنی آن را خوب می دانند. کشته های این دو روز «هنوز از نتایج سحری است» که امپریالیست ها وعده اش را می دهند و معلوم نیست هنگامی که «اودیسهٔ آنها» با بلوغ و کمال خودش برسد چقدر کشته به بار خواهد آورد.

بدین سان ادعای «حفاظت از مردم غیر نظامی» (که به گفتهٔ برنارد کوشنر وزیر خارجهٔ اسبق فرانسه نام دیگری برای «حق دخالت است) صرفا پوششی برای پنهان کردن « droit d'ingérence است. بهانهٔ حمایت از «استقرار منطقهٔ منع پرواز»اهداف واقعی مردم غیر نظامی و جلوگیری از کشتار آنها دروغ بزرگ و شوخی تلخ و وقیحانه ای است که دست کم تاریخ 50 سال گذشتهٔ خاورمیانه، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نادرستی آن را در فلسطین، عراق، اندونزی، کنگو، آفریقای جنوبی، الجزایر، ویتنام، کامبوج و لائوس، برمه، سری لانکا، رواندا، سودان، پاکستان و افغانستان، آرژانتین، شیلی، هائیتی، ایران، ترکیه و غیره نشان داده است. در همهٔ این کشورها شاهد سرکوب های خونین و گاه قتل عام های وسیعی بوده ایم که یا خود امپریالیست ها و کارگزاران مستقیم شان عامل آن بوده اند و یا به خاطر منافعشان چشم و گوش خود را بر آنها بسته اند. بدین سان کسی که چشمی برای دیدن و حداقلی از تشخیص داشته را نخواهد خورد. «حفاظت از مردم غیر نظامی»باشد فریب ادعای آری، هدف واقعی حملهٔ نیروهای مؤتلف امپریالیستی به لیبی حفاظت از مردم غیر نظامی نیست. این حملهٔ گستردهٔ نظامی اهداف زیر را تعقیب می کند:

1) کنترل جنبش اعتراضی مردم لیبی و شکل دادن بدان در جهت منافع سیاسی و اقتصادی و نظامی امپریالیست های غربی

حملهٔ نظامی امپریالیستی به لیبی را بدون در نظر گرفتن جنبش عمومی مردم زحمتکش برای آزادی و نان در کشورهای عربی، به ویژه تونس، مصر، الجزایر، مراکش، عمان، بحرین و غیره نمی توان درک کرد. به ویژه توجه به موارد تونس، مصر و لیبی آموزنده است. از سال های دور تا دو سه ماه گذشته دولت های امپریالیستی، شرکت های چند ملیتی و نهادهای سرمایه داری جهانی با بن علی، حسنی مبارک و طی تقریباً ده سال گذشته با معمرقذافی بهترین روابط را داشتند. چه چیز باعث شد که دولت آمریکا به فرماندهی ارتش تونس توصیه کند تا از دستور بن علی سرپیچی نماید و وزیر خارجهٔ آمریکا به انتقاد صریح از بن علی بپردازد و تلویحا خواستار کنار رفتن او شود؟ چه چیز باعث شد که اوباما که نزدیک ترین روابط را با مبارک داشت به صراحت خواستار کنار رفتن فوری او و انتقال حکومت گردد و پس از او آنگلا مرکل، طیب اردوغان، سارکوزی و دیگران نیز خواستار کنار رفتن مبارک شوند؟ چه چیز باعث شد سارکوزی که تا آخرین لحظه با حکومت بن علی بهترین روابط را داشت و وزیر خارجه اش پیشنهاد کمک به بن علی برای سرکوب تظاهرات و اعتراضات مردم تونس و استفاده از «کاردانی فرانسه در این زمینه» می نمود، و همین سارکوزی که فرش قرمز به افتخار قذافی پهن کرد و برای او خیمه و خرگاه برافراشت (به امید اینکه نیروگاه هسته ای و سلاح به او بفروشد)، «پیشاهنگ» به رسمیت شناختن «شورای ملی انتقال» مستقر در بنغازی و دخالت مستقیم نظامی در لیبی شود؟ پاسخ به همهٔ این پرسش ها یکی است: سیل عظیم اعتراضات و جنبش وسیع توده ای در این کشورها و انفجار انقلابی در آنها، به عبارت دیگر تغییر در تناسب قوا، باعث شده است که امپریالیست ها نه در محتوا، بلکه در شکلِ سیاست خود، در تاکتیک های خود و تا حدودی در استراتژی خود تجدید نظر کنند.

تا زمانی که قدرت های حاکم در تونس، مصر و لیبی قادر به مهار کردن جنبش کارگری و توده ای بودند و تا زمانی که همقطاران آنها در کشورهای دیگر قادر به سرکوب باشند و به ویژه هنگامی که این سرکوب با منافع امپریالیستی هماهنگ باشد (مانند مورد بحرین)، قدرت های امپریالیستی نه تنها احساسات «انسان دوستی» شان گل نمی کند، بلکه مشوق و یاری دهندهٔ این سرکوب ها هم هستند.

- اما به هنگام برآمد وسیع و پیگیر جنبش اعتراضی توده ای با خواست صریح براندازی وضعیت دگرگون می شود. چنین وضعیتی ناقوس خطری است که نه تنها طبقات حاکم بر کشورهای تحت سلطه و عقب مانده، بلکه سرمایه داران و دولت های کشورهای پیشرفته و سلطه گر سرمایه داری را نیز دچار وحشت می کند. این وحشت تنها به خاطر از دست دادن بازار و غیره نیست، بلکه ترس از «سرایت انقلاب» به کشورهای «متروپل» نیز هست. دولت های کشورهای سرمایه داری پیشرفته و سیاست مداران و ایدئولوژی پردازانشان به خوبی می دانند که بخش های فزاینده ای از کارگران و جوانان این کشورها با جنبش های انقلابی و آزادی خواهانه در کشورهای زیر سلطه همدلی و تا حدی مراوده و همکاری دارند و انتقال تجربه و اندیشه بین آنها وجود دارد (هر چند این کنش و واکنش هنوز به هیچ رو کافی نیست).

بدین سان دولت های امپریالیستی می کوشند در صورت موفق نشدن سرکوب جنبش های آزادی خواهانه و انقلابی در کشورهای زیر سلطه، این جنبش ها را به زیر نفوذ خود درآورند تا از یک سو از رادیکال شدن و پیشروی این جنبش ها در جهت دموکراسی انقلابی و سوسیالیسم جلوگیری کنند و از سوی دیگر متحدان استراتژیک جدیدی از میان جریان های مختلف اپوزیسیون این کشورها برای آینده به دست آورند. امپریالیست ها به ویژه با احزاب و یا عناصر طبقات دارای این کشورها در حفظ روبنای نظامی و اداری یعنی اساس ماشین دولتی و یا ایجاد چنین دستگاه سرکوب طبقاتی، اشتراک منافع دارند. درست به همین جهت است که می کوشند تا آنجا که امکان دارد ماشین نظامی و اداری گذشته را حفظ کنند (تلاش مشترک بورژوازی و دیگر طبقات دارا در تونس و مصر و نیز امپریالیست ها برای حفظ ماشین دولتی، به ویژه ارتش، در این مورد کاملا گویا است).

در لیبی از یک سو جنبش اعتراضی به خاطر سرکوب خونین رژیم قذافی شکل مسلحانه به خود گرفته بود. از سوی دیگر آن نفوذ مستقیمی که امپریالیست ها در تونس و مصر بر ارتش و دیگر دستگاه های دولتی داشتند، در لیبی وجود نداشت. عوامل بسیار مهم دیگر مانند اهمیت لیبی به عنوان تولید کنندهٔ مهم نفت آفریقا و موقعیت ژئوپولیتیک لیبی و غیره که پائین تر به آنها اشاره می کنیم باعث شد که امپریالیست ها در اینجا به طور مستقیم دخالت نظامی کنند. این دخالت – در صورت موفقیت – به آنها امکان خواهد داد جنبش اعتراضی و جنگ داخلی لیبی را براساس منافع خود شکل دهند، ماشین دولتی جدیدی که حافظ مستقیم منافعشان به ویژه در آینده و در منطقه باشد با تکیه بر برخی از بوروکرات ها و افسران و مقامات امنیتی رژیم قذافی که اینک به شورشیان «پیوسته اند»، عناصر جاه طلب، برخی از سران قبایل مخالف قذافی و احتمالا برخی از گروه های مشابه اخوان المسلمین در لیبی به وجود آورند. ماشینی که دست یابی به اهداف اقتصادی و سیاسی شان را که در زیر به آنها اشاره می کنیم تسهیل نماید و جنبش جوانان و زحمتکشان لیبی برای آزادی و نان را کنترل و خنثی سازد.

مردم لیبی در محاصرهٔ آتش استبداد خونخوار داخلی وضربات تجاوزگران امپریالیست

2) کنترل کامل تر و وسیع تر منابع و صنایع نفتی لیبی

لیبی سومین تولید کنندهٔ نفت در آفریقا پس از نیجریه و آنگولا است و از نظر ذخایر نفتی مقام اول را در آفریقا دارد. هزینهٔ تولید نفت لیبی نسبتاً پائین است و به خاطر کم بودن سولفورش، پالایش آن نیز ارزان تر تمام می شود. منابع غنی نفت لیبی، مزیت های نسبی آن در زمینهٔ استخراج و پالایش و نزدیکی آن به بازارهای مصرف (که بخش مهمی از آن در اروپا واقع است) اشتهای شرکت های بزرگ نفتی را تحریک می کند.

شرکت های نفتی خارجی فعال در لیبی (پیش از جنبش های اعتراضی اخیر) عبارت بودند از شرکت های اروپائی رپسول ، وینترشال و نیز شرکت های آمریکائی OMV، انی، توتال، YPF مانند کونوکو فیلیپس، ماراتن اویل کورپ، هس کورپ، اکسیدنتال پترولیوم کورپ و شرکت کانادائی پترو- کانادا.

صدرات نفت لیبی حدود 2 درصد مصرف نفت جهان است. هرچند قطع این صادرات در کوتاه مدت با افزایش تولید مثلا در عربستان سعودی قابل جبران است (گرچه کیفیت نفت عربستان سعودی پائین تر از نفت لیبی است) اما در میان مدت و دراز مدت، به ویژه با افزایش تقاضای نفت چین و هند و فروکش کردن بحران اقتصادی جهانی، تحمل این کمبود نفت، مشکل ساز خواهد بود. از این رو دست یابی به ذخایر غنی نفت لیبی اهمیت زیاد و حتی حیاتی برای قدرت های بزرگ سرمایه داری و به طور مشخص شرکت های نفتی فعال در لیبی دارد. دست یابی به نفت لیبی از نظر سیاسی و ژئوپلیتیکی هم مهم است چون با توسعهٔ تولید نفت در لیبی امکان فشار اقتصادی به کشورهائی مانند ایران افزایش می یابد.

همچنین کنترل این منابع از سوی قدرت های غربی می تواند مانعی در راه دست یابی احتمالی چین که در همه جا به دنبال نفت و گاز است به وجود آورد.

با توجه به آنچه گفته شد بی حزب سیاسی خود، حزب کمونیست، را به روشنی نشان می دهد. حزبی متشکل از پیشروان طبقهٔ کارگر که به منابع نفت لیبی یکی از اهداف «آزاد»به تئوری تردید دست یابی حملهٔ نظامی به لیبی به بهانهٔ حفاظت از مردم غیر نظامی این کشور است.

3) کنترل دریای مدیترانه

هرچند قدرت هائی که در حمله به لیبی شرکت کرده اند در حوزهٔ مدیترانه دارای نفوذند اما تضعیف قذافی یا برانداختن او (که یکی از اهداف اعلام نشدهٔ یورش به لیبی است) زمینه و امکانات بیشتری برای کنترل مدیترانه و احتمالاً ایجاد پایگاه نظامی دائمی فراهم می کند. این امر به ویژه با توجه به تغییرات سیاسی ای که در تونس و مصر رخ داده و با احتمال اوج گیری مبارزات توده ای در الجزایر، مراکش و سوریه و غیره اهمیت دارد. افزون بر آن تا آنجا که به کشورهای اروپائی عضو ائتلاف مربوط می شود کنترل مهاجرت از آفریقا به اروپا نیز مهم است. می دانیم که یکی از برگ های برندهٔ قذافی در روابط و معاملاتش با کشورهای اروپائی کنترل عبور مهاجران از طریق لیبی به اروپا بود.

4) اطمینان بخشیدن به اسرائیل

جنبش های اعتراضی اخیر مردم در کشورهای عربی و به ویژه سقوط حسنی مبارک همچون طرف معاملهٔ قابل اعتماد، و عدم اطمینان از آیندهٔ مصر باعث تضعیف موضع اسرائیل گردید. تغییر رژیم در لیبی به کارگردانی دولت های مهاجم امپریالیستی باعث اطمینان دادن به اسرائیل می شود. از سوی دیگر، هرچند قذافی مدت ها است که از حمایت از جنبش فلسطین کنار کشیده است اما سران اسرائیل به هر حال از برافتادن و یا تضعیف او خوشحال می گردند. همچنان که آمریکا، فرانسه و انگلیس که هرکدام «خرده حساب هائی» با او دارند.

5) توسعهٔ بازار برای فروش اسلحه

دولت های مهاجم شرکت کننده در «ائتلاف»، به ویژه آمریکا، فرانسه، انگلستان و ایتالیا تولید کننده و فروشندهٔ انواع سلاح اند و تجاوز به لیبی فرصتی برای فروش سلاح به دولت آیندهٔ لیبی و دولت های دیگر است. از سوی دیگر این جنگ، فرصتی برای سازندگان سلاح برای فروش آن به خود این دولت های مهاجم برای جانشین کردن سلاح ها و مهمات فرسوده و کاربست «مدل های جدید» است.

6) تمرین تجاوزهای دیگر

این جنگ همچنین فرصتی برای تمرین تجاوزهای دیگر به ویژه در خاورمیانه و تحکیم موقعیت امپریالیست ها برای مقابله با جنبش ها و انقلابات دیگر در منطقه است.

سخن آخر

تجاوز امپریالیستی به لیبی با اهداف پلید آن که بر شمردیم و نتایج وخیمی که می تواند برای جنبش های اعتراضی و انقلابی داشته باشد، یک بار دیگر اهمیت و ضرورت سازمان یابی طبقهٔ کارگر، به ویژه سازمان یابی سیاسی این طبقه در سوسیالیسم علمی مجهز باشد، حزبی که در تمام عرصه های مبارزهٔ طبقاتی و همهٔ اشکال مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا و توده های تحت ستم شرکت داشته باشد، حزبی که در کنار طبقه کارگر و توده ها، آنها را نسبت به همهٔ توطئه های دشمنان طبقاتی آگاه سازد تا با نیروی عظیم توده سدی در مقابل آن دشمنان به وجود آید و در همان حال با تکیه بر همان نیرو راه روشن و پر شکوه انقلاب پیروزمند آینده گشوده شود.

جنبش چپ بر سر دو راهی لیبی - امریکا

ح ارانی

کشور لیبی واقع در شمال افریقا،با داشتن منابع سر شار نفت و سیصد کیلومتر ساحل ابی در شمال کشور، دارای موقعیت سوق الجیشی ویژه ای می باشد.از نظر مساحت بزرگتر از ایران و عمدتا به سه منطقه با فرهنگ های کاملا متفاوت و قبیله ای در مناطقتریپولی، فزان،و سیرناسیا تقسیم شده و 80 در صد جمعیت در شمال این کشور ساکن هستند از سال 1911 تا 1943 تحت اشغال ایتالیا بود.از سال 1943 تا سال 1951 تحت اشغال نیروهای متفقین قرار گرفت . در سال 1951 توسط سلزمان ملل متحد بر اساس لایه مصوب نوامبر 1949 اولین دولت پادشاهی لیبی تا سیس شد

جنبش چپ بر سر دو راهی لیبی - امریکا

پادشاه این کشور ادریس اولین و اخرین پادشاه این کشور در سپتامبر سال 1969 توسط یک گروه کوچک ارتش به رهبری افسر 27 ساله ای بنام قدافی سر نگون شد و به زعم خود انقلاب استقلال طلبانه لیبی را اغاز کرد.جمعیت لیبی کمی بالا تر از شش میلیون نفرکه در بدو کودتا بین 10 تا 20 درصد این جمعیت در خدمت اهداف پلیسی مورد استفاده قرار گرفت.قذافی خود را برادره رهبر و راهنمای انقلاب نام نهاد.در سال 1973 به مناسبت تولد محمد پیغمبر مسلمین در سخنرانی معروف خود 5 نکته را به مردم لیبی اعلام نمود.که در ان انقلاب فرهنگی و اداری ،ایجاد ملیشیای مردمی،جایگزینی قانون شریعه بجای قانون اساسی موجودتحولاتی را در کشور بوجود اورد.با تکیه بر درامد نفت،و کمی جمعیت عملا وضع مالی مردم در مقایسه با همسایگان کمی بهتر شد ،تحصیلات رایگان و خدمات درمانی رایگان مرز خواندن و نوشتن را تا تا 80 درصد افزایش داد.با این احوال علیرغم پیشرفتهای نسبی،دیکتاتوری لجام گسیخته قذافی و حکومت پلیسی همچون سوریه، کره شمالی،کوبا ،ونوزیلا،فساد خود و خانواده و اطرافیان؛عیاشی های پر هزینه،فقدان ازادی،عقب نگه داشتن کشور از نظر اقتصادی و صنعتی،همگی دست به دست هم داده تحت تاثیر مبارزات حق طلبانه مردم منطقه،مبارزت دموکراسی خواهی مردم لیبی در ماه مارس 2011 شروع شد.ابتدا از شهر بنقاضی،و پیوستن بخشی از ارتش و سرایت ان به دیگر شهر ها و حتی تا نزدیکی های تریپولی پایتخت لیبی،با سر کوب قذافی موجه شد و عملا با سخنرانی های تحریک امیز،این دیکتاتور دیوانهکه به مدت 42 سال بر اریکه قدرت تکیه زده ،قصد تعقیب خانه به خانه و اطاق اطاق در جهت سرکوب مخالفین.کشور های غارتگر امپریالیست را در مقابل دیکتاتوری ایشان مبدل به ازادی خواه نمود.مردم دنیا هاج و واج و مبهوت نظاره گر ازادی خواهی .غافل از این که چند قدم ان طرف تر دولت امریکا با داشتن پایگاه نظامی در کشور بحرین ،توسط دست نشانده سعودی خود به کشتار مردم بحرین ادامه میدهند.کسی نه چشم بینا دارد و نه گوش شنوا،مردم بحرین در مقابل دیکتاتوری قذافی و ازادی خواهی امپریالیست ها فراموش شده اند.در بحرین خواهان حفظ دیکتاتور و در لیبی بر عکس خواهان حذف دیکتاتور.یکی از عواملی که امریکا و متحدان ان را وادار به عملیات نظامی در لیبی کرده،خلاس شدن از دست دیوانه ای است که هر از چندی در سازمان ملل ادای انقلابی بودن در می اورد.دوم تلاش در جهت حفظ ابروی از دست رفته در جنگ ویتنام،کره،عراق و قلمداد کردن خود به عنوان دموکراسی خواه حتی به قیمت نابودی ملت و سرزمین لیبی. سوم بررسی عکس العمل مردم منطقه و جهان جهت ادامه تهاجمات نظامی در دیگر کشورها.چهارم فروش اسلحه و جایگزینی سلاح های مصرفی در جنگ لیبی.حال با توجه به مسایل گفته شده علیرغم محکوم کردن این جنگ توسط بیش از 50 حزب سوسیالیست در حد محکومیت حمله و نه بیشتر،عملا این احزاب و کلیه به اصتلاح چپهای ضد امپریالیست ایرانی در مقابل کشتار مردم لیبی سکوت اختیار کرده اند اولی حمله را محکوم و در مقابل کشتار قذافی سکوت می کنند.عده ای نجات مردم بن قاضی را در حمله و حمایت تجاوز گران می بینند و ارزو می کنند که این حمله در مورد ایران هم تکرار شود به شرطی که خونی از دماغ وابستگان این افراد ریخته نشود.این عده در منطقه خوزستان زندگی نکرده اند تا مزه حملات موشکی و شکستن دیوار صوتی ، بمباران هوایی و به رگبار بستن مردم در مناطق توسط هواپیما،اوارگی و به دنبال ان بیکای و فقر را ندیده اند.از دور در تهران و شمال ایران به زندگی خود مشغول بودند.اگر از یک خوزستانی یا هم وطن کرد بپرسید او هرگز خواهان جنگ نیست،خصوصا توست اجنبی ها.بنا بر این وظیفه تمام انسانهای ازادی خواه است که بیدرنگ حملات متجاوزین و دیکتاتور لیبی را محکوم کنند.تعیین و تکلیف سرنوشت مردم لیبی فقط و فقط به عهده مردم مبارز و ازادی خواه لیبی است و نه کس دیگری.مردم لیبی و احزاب پیشرو ان حق تعیین سرنوشت خود را دارند و مداخله تجاوز کاران و حیله های انها را محکوم می کنیم.سکوت نیرو ها در مقابل این تجاوز عواقب بسیار گزافی برای مردم منطقه در بر خواهد داشت.فراموش نکنید ممکن است کشور بعدی ما با شیم.

رزمندگان آزادی در لیبی

رزمندگان آزادی در لیبی کیستند؟

ترجمه و تلخیص: احمد خزاعی

26 مارس،2011

پیتر دیل اسکات: یادداشتهای لیبیائی

کودتای بدون خونریزی معمر قذافی در لیبی در اول سپتامبر 1969بر علیه ادریس شاه، توطئه های بسیاری را بر علیه حکومت او به دنبال آورد- از سوی سلطنت طلبان، از سوی موساد اسرائیل، از سوی سرخوردگان فلسطینی، دستگاه امنیت سعودی، از سوی جبهه نجات ملی لیبی، از سوی کنفرانس ملی مخالفان لیبیائی، از سوی دستگاه جاسوسی انگلیس، توسط حملات ایالات متحده و از همه جدی‌تر، از سوی گروه اسلامی القاعده مانند به نام «الجماعت الاسلامیت المقاتله به لیبیا».

ایالات متحده و اسرائیل شورشیان لیبیائی را در برخی از کشورهای افریقائی آموزش می‌داده اند. نشریه پاریسی افریکن کنفیدنسیال در 5 ژانویه 1989 گزارش می دهد که ایالات متحده و اسرائیل مجموعه پایگاه هائی را در چاد و کشورهای مجاور برای آموزش 2000 شورشی لیبیائی ای که ارتش چاد آن‌ها را دستگیر کرده بود تأسیس کرده‌اند. کشور چاد پایگاه اصلی این گروه، «جبهه ملی برای نجات لیبی»، بوده است. اسناد رسمی ایالالت متحده نشان می‌دهد که بودجه جنگ مخفی شورشیان مستقر در چاد را عربستان سعودی، مراکش، اسرائیل و عراق [اشغال شده] تأمین می‌کرده اند. سعودی، در یک مورد، به یک گروه مخالف، یعنی جبهه ملی برای نجات لیبی، (که همچنین ار سوی سازمان جاسوسی فرانسه و سازمان سیا پشتیبانی می شود)، 7 میلیون دلار پرداخت کرده است. اما یک نقشه برای قتل قذافی و بدست گرفتن حکومت در سال 1980 خنثی و در هم کوبیده شد. سال بعد پرزیدنت ریگان از مصر درخواست کرد که به لیبی حمله و حکومت آن را سرنگون کند، اما مبارک از این کار خوداری کرد. واشینگتن پست، این برنامه را در اواخر 1985 پس از مخالفت کنگره با آن، افشا کرد. (ریچارد کیب، «.جنگ سری برعلیه لیبی، مدیا لنز")

جبهه ملی برای نجات لیبی جزو شرکت کنندگان در کنفرانس ملی مخالفان لیبیائی بود که در سال 2005 در لندن تشکیل شد. انگیس، نیز، به جبهه ملی برای نجات لیبی ومخالفان لیبیائی کمک مالی می کند. این جبهه کنگره ملی خودرا در جولای 2007 در ایالات متحده تشکیل داد.گزارش «شقاوت ها» و مرگ غیر نظامیان از طریق گروهی درواشنگتن برای مطبوعات غربی ارسال می شود. جبهه، همچنین مقاومت وعملیات نظامی را هم از داخل و هم از خارج لیبی سازماندهی می کند. (نفت و امپراتوری در شمال افریقا. کیث هارمون اسنو، 2 مارس 2011).

کنفرانس ملی مخالفان لیبیائی ، که در برگیرنده جبهه ملی برای نجات ملی نیز هست رهبری قیام را برعهده دارد. جبهه ملی برای نجات لیبی ی که رهبری اصلی خشوتن ها را در دست دارد، ملیشیای مسلح حمایت شده از سوی ایالات متحده است که عمدتاً متشکل از خارج نشینان لیبیائی و قبایل مخالف با قذافی است. (غالی حسن، عشق امریکا به دیکتاتور های آدمکش و نفرتش از دمکراسی، اکسیس آو لاجیک 17 مارس،2011)

الجماعة الاسلامیة المقاتله به لیبیا (گروه اسلامی رزمنده لیبی)

گروه اسلامی رزمنده لیبی در سال 1995 توسط گروهی ازمجاهدانی که بر علیه آشغال افغانستان جنگیده بودند تشکیل شد. این مجاهدین پس از بازگشت از افغانستان از آنچه که به نظرشان فساد و ناپرهیزکاری رژیم حاکم بر لیبی می‌آمد خشمگین شدند و گروه رزمنده اسلامی را تشکیل دادند تا دولتی را تشکیل دهند که نشاندهنده چیزی باشد که به عقیده آن‌ها خصلت واقعی مردم لیبی است. مهمترین عملیات نظامی گروه اقدام به قتل قذافی است: اعضاء گروه رزمنده اسلامی در سال 1996 بمبی را زیر اتومبیل حامل قذافی انداختند. گروه همچنین از پایگاهش در کوهستان دست به عملیات چریک گونه بر علیه نیروهای امنیتی رژیم زده است.

بخشی از گروه برای مبارزه با رژیم حاکم برلیبی و برعلیه منافع غرب در سراسرجهان با القاعده هم پیمان شدند

در سال 2004 جورج تنت رئیس سازمان سیا در برابر سنای آمریکا گزارش داد که یکی از بلافصل ترین خطرها [برای امنیت ایالات متحده] از سوی گروه های بین المللی کوچکتر افراطی سنی است که از پیوندشان با القاعده سود برده اند. گروه رزمنده اسلامی لیبیائی در زمره این گروه‌هاست. («گفته می‌شود که مصر شورشیان لیبی را مسلح کرده است"، وال استریت جورنال، 17 مارس، 2011). در روزهای اخیر مقامات لیبیائی اسناد امنیتی ای را پخش کرده‌اند که تفصیلاتی را در مورد سوفیان الکومی که گفته می‌شود راننده اوساما بن لادن بوده است و همچنین در مورد رزمنده دیگری بدست میدهد که گفته می‌شود در ایجاد یک «امارت اسلامی» در درنا، در شرق لیبی شرکت داشته است. درنا به عنوان زادگاه بخش بزرگی از بمب گزاران خودکشی کننده شهرت دارد، همچنین شدیداً مخالف قذافی است.

در سال 2009 این گروه از اقدام خود برای به قتل رساندن قذافی عذر خواهی کرد و پذیرفت که اسلحه را زمین بگذارد. حکومت بسیاری از اعضاء این گروه را برمبنای برنامه «اصلاح و توبه» که سیف الاسلام قذافی مبتکر آن بود از زندان آزاد کرد. شایان ذکر است که گروه رزمنده اسلامی موجودیت خود را در جریان شورش مسلحانه ایکه در سال 1995 در بن غازی برعلیه حکومت قذافی سازمان داد رسماً اعلام کرد. در جریان این شورش تعداد زیادی از طرفین به قتل رسیدند. اعلامیه موجودیت این گروه و اعلامیه های بعدی آن توسط لیبیائی های بازگشته از افغانستان که انگلیس به آن‌ها پناهندگی سیاسی داده بود در لندن صادر شده است. مشارکت حکومت انگیس در فعالیت های گروه رزمنده اسلامی برعلیه قذافی و پشتیبانی مالی انگلیس از این گروه موضوع بحث‌های فراوانی بوده است. به هر حال، پشتیبانی مالی بن لادن از این گروه اهمیت بسیار بیشتری داشته است. گفته می‌شود که او برای هر رزمنده ای که در میدان جنگ به قتل رسیده پنجاه هزار دلار به گروه رزمنده اسلامی پرداخت کرده است. [تروریزم مانیتور مه، 2005]

درهر صورت حکومت های امریکا، انگلیس، و فرانسه اکنون همرزمان گروه رزمنده اسلامی، که رادیکال ترین عنصر در شبکه القاعده است، از آب در آمده‌اند. هیلاری کلینتن در کنگره آمریکا خطرات این اتحاد نامقدس را مورد اذعان قرار داد." [یوچی شیماتسو، حمله به لیبی: چرا عملیات سپیده ادیسه محکوم به شکست است؛ نیو امریکن مدیا، 20 مارس، 2011]. به علاوه، گفته می‌شود که مصر و عربستان سعودی از همان آغاز شورش با اجازه آمریکا به شدت مشغول مسلح کردن و کمک به شورشیان لیبیائی بوده اند. [رابرت فیسک، ایندپندنت، 7 مارس، 2011 و وال استریت جورنال17 مارس 2011]

نیوایچی شیماتسو: قطر در پشت توطئه 9 سپتامبر و ناآرامی های اخیر در جهان عرب

اعتراض کنندگان جوان دربنغازی، قاهره و تونس شاید متحیر و احتمالاً سرخورده شوند که امیدهای دمکراتیکشان بازیچه دست نخبگان فرا محافظه کار عربی شده است که زیرجلکی از برآمد اسلامگرایان رادیکال رزمنده ای در سراسر افریقای شمالی پشتیبانی می کرده اند. گزارشهای معتبر سازمانهای اطلاعاتی آمریکا در بردارنده شواهدی است حاکی از پشتیبانی دراز مدت قطر از برآمد اخوان المسلمین، القاعده و جهادگران رزمنده ای که از افغانستان برمی گردند. روابط این جریانها با قطر که پس از رویداد نهم سپتامبر توسط پژوهشهای ضد تروریست برملا شده، اکنون که زرادخانه هائی در یک کشور آفریقای شمالی بدست گروه رزمنده اسلامی لیبیائی، وابسته گهگاهی به القاعده، افتاده نیازمند بررسی مجدد است. زرادخانه بسیارمجهز لیبی شامل مواد منفجره قدرتمند، دستگاه های پرتاب موشک وسلاح های شیمیائی است. گروه رزمنده اسلامی در لیست تروریستی وزارت خارجه امریکاست.

به نظر مقامات اطلاعاتی ایالات متحده، که توسط سی ان ان بازگو شده، نگران کننده تر از همه، گم شدن سلاح های شیمیائی است. الجزیره پس از اینکه در ابتدا از زبانش در رفت که اولین اعتراض ها در لیبی توسط گروه رزمنده اسلامی سازماندهی شده به سرعت مشی خود را تغییر داد و شرح به شدت فیلتر شده‌ای بدست داد که این رویدادها را به صورت «اعتراضاتی مسالمت آمیز» تصویر می کرد. این شبکه تلویزیونی مستقر در قطر برای ماستمالی کردن کشته شدن 150 سرباز در جریان قیام این سناریوی عجیب وغریب را پخش کرد که این سربازها به خاطر «خودداری از جنگیدن» توسط افسرانشان اعدام شده اند. این افسران مرموزسپس در حالی که توسط اعتراض کنندگان خشمگین محاصره شده بودند باد هوا شدند و به طرز معجزه آسائی پایگاه خود را تخلیه کردند. یک تحلیل گر اطلاعاتی امریکائی این گزارش رسانه‌ها را «چرند» خواند و در عوض این توضیح واضحات را مطرح کرد: این سربازها در حمله مسلحانه رزمندگان جنگدیده ای که از افغانستان و عراق برگشته اند به قتل رسیده اند.

پیتر دیل اسکات دیپلمات سابق و استاد زبان انگلیسی در

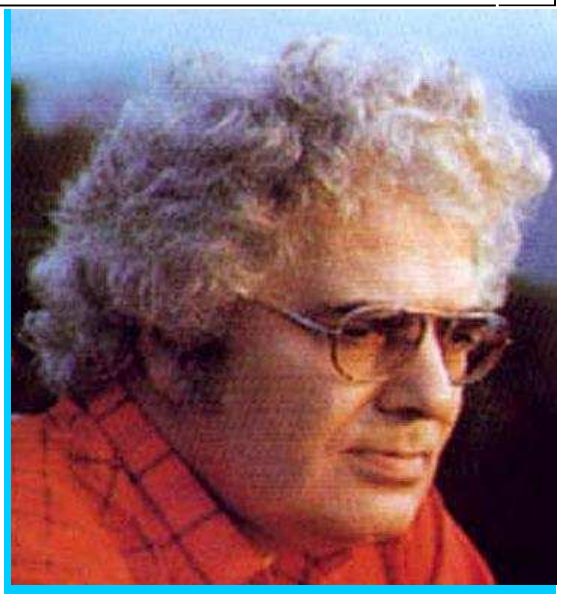

دلتنگی‌های آدمی را
باد ترانه‌ای می‌خواند،
رویاهایش را
آسمان پرستاره نادیده می‌گیرد،
و هر دانه برفی
به اشکی نریخته می‌ماند.

سکوت،
سرشار از سخنان ناگفته است؛
از حرکات ناکرده،
اعتراف به عشق‌های نهان
و شگفتی‌های بر زبان نیامده.

در این سکوت،
حقیقت ما نهفته است.
حقیقت تو
و من.

* * *

برای تو و خویش
چشمانی آرزو می‌کنم
که چراغ‌ها و نشانه‌ها را
در ظلمات‌مان
ببیند.

گوشی
که صداها و شناسه‌ها را
در بیهوشی‌مان

دلتنگی‌های آدمی را
باد ترانه‌ای می‌خواند،
رویاهایش را
آسمان پرستاره نادیده می‌گیرد،
و هر دانه برفی
به اشکی نریخته می‌ماند.

سکوت،
سرشار از سخنان ناگفته است؛
از حرکات ناکرده،
اعتراف به عشق‌های نهان
و شگفتی‌های بر زبان نیامده.

در این سکوت،
حقیقت ما نهفته است.
حقیقت تو
و من.

* * *

برای تو و خویش
چشمانی آرزو می‌کنم
که چراغ‌ها و نشانه‌ها را
در ظلمات‌مان
ببیند.

گوشی
که صداها و شناسه‌ها را
در بیهوشی‌مان

دلتنگی‌های آدمی را
باد ترانه‌ای می‌خواند،
رویاهایش را
آسمان پرستاره نادیده می‌گیرد،
و هر دانه برفی
به اشکی نریخته می‌ماند.

سکوت،
سرشار از سخنان ناگفته است؛
از حرکات ناکرده،
اعتراف به عشق‌های نهان
و شگفتی‌های بر زبان نیامده.

در این سکوت،
حقیقت ما نهفته است.

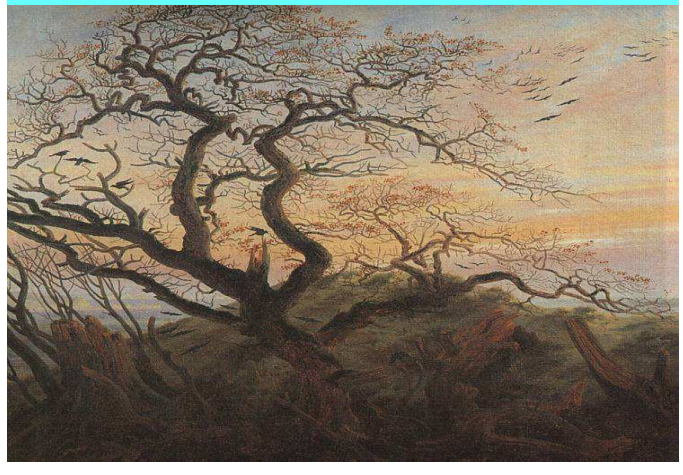

کیوان ستاره بود

ما از نژاد آتش بودیم:
همزاد آفتاب بلند، اما
با سرنوشت تیرهٔ خاکستر!

عمری میان کورهٔ بی‌داد سوختیم:
او چون شراره رفت
من با شکیب خاکستر ماندم.

کیوان ستاره شد
تا بر فراز این شب غمناک
امید روشنی را
با ما نگاه دارد.

کیوان ستاره شد
تا شب‌گرفتگان
راه سپید را بشناسد.

کیوان ستاره شد
که بگوید
آتش
آنگاه آتش است
کز اندرون خویش بسوزد،
وین شام تیره را بفروزد.

من در تمام این شب یلدا
دست امید خستهٔ خود را
در دست‌های روشن او می‌گذاشتم.

من در تمام این شب یلدا
ایمان آفتابی خود را
از پرتو ستارهٔ او گرم داشتم.

کیوان ستاره بود:
با نور زندگی می‌کرد
با نور درگذشت.

او در میان مردمک چشم ما نشست
تا این ودیعه را
روزی به صبحدم بسپاریم.

تهران، 27 خرداد 1358
هوشنگ ابتهاج (هـ . الف. سایه)

***

سینما

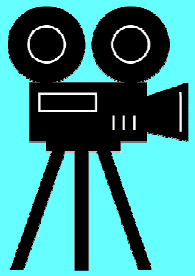

از آبادان که اومدم، تازه سر و صورتم تو آیینه پیدا شده بود. تُپل بودم، ولی صورتم دراز بود و بم می‌گفتند کله‌کتابی و همیشه یه عکس «سال‌مینو» لای یه چیزی داشتم. تو تهران خونهٔ برادرم زندگی می‌کردم. ما یه اتاق داشتیم و برادرم زن داشت و چون شب‌ها اونا با هم می‌خوابیدن، من خجالت می‌کشیدم. آخه دوازده سالم بود. . .
روزا راه می‌افتادم تو شهر دنبال کار. آبادان یه‌خورده تو عکاسی کار کرده بودم، ولی این‌جا یه رفیقی پیدا کردم به اسم ایزدی و رفتم تو عکاسخانه‌ای که اونم کار می‌کرد مشغول شدم. جارو پارو می‌کردم و فرمان می‌بردم و چای می‌آوردم و روزی پنج تومن هم مزد می‌گرفتم. همهٔ دلم به عکس زن‌هایی که تو عکاسخانه رنگ می‌کردن خوش بود. اسم یکی‌شون خانم روشن بود و مث روفیا خال داشت.

بعد از مدتی تو عکاسخانه ازم راضی شدن. چند باری خرد خرد بم پول می‌دادن که کاغذ بخرم. یه روزی هم صد تومن تو کشو بود و من ندزدیدم و شنیدم که می‌گفتند: «بچهٔ خوبیه. خوزستانی‌ها همشون خوبن» بعد بم گفتن: «شب‌ها بیا همین‌جا بخواب.» . . .
داستان «تجربه» را در اجرایی رادیویی بشنوید!

امسال و این‌روزها سالگشت شصتمین سال تولد «امیر نادری» بود و همزمان مصادف با بیست سالگی مهاجرت او از ایران. او را از اهل سینما و دوستداران فیلم در ایران، از بزرگ تا کوچک، همه می‌شناسند. نوجوان‌های سال‌های دور، با «امیرو» و «ساز دهنی»، جوانهای چند دههٔ پیش با «خداحافظ رفیق» و «تنگنا»، و اهل کتاب و ادبیات هم، شاید با «تنگسیر»ی که «صادق چوبک» قصهٔ آن را نوشته بود.

یادمان باشد تا همین چند سال پیش، اگر فیلمی بود که در فستیوال‌های مهم فیلم در جهان، از ایران آمده بود و جایزه می‌گرفت، همانا فیلم‌های «امیر نادری» بود و از آنها مثلا یکی «آب، باد، خاک» و یا «دونده». پس غیر ایرانی‌های اهل فن هم او را می‌شناسند.

«امیر نادری» را همه می‌شناسند و می‌شناسیم، چون یکی مثل خودمان است. نه مثل آنچنان که مرسوم قوم دست اندر کار سینماست، دور از دسترس و ناپیدا، و نه خوشبختانه دچار و مبتلا به ادا و اطوارهای هنرمندانی از آندست که افتد و دانید.

زادهٔ شهر نفت و تفتزده آبادان است. شش ساله بوده که مادر از دست می‌رود. پدر قبل از تولد او رفته بود. همراه با برادر بزرگتر، زیر سایهٔ خاله‌ای که مانده است قد می‌کشد. از آن بچه‌هایی که در «کوچه» بزرگ می‌شوند و در «خانه» فقط می‌خوابند. تخمه‌فروشی جلوی در سینما و گرداندن بازار سیاه و خرید و فروش بلیط فیلم و کمی بعدتر کنترلچی سالن و بالاخره آپاراتچی سینماهای آبادان، تا اینکه به همراه برادر به تهران می‌آید و کار و پادویی در عکاسخانه‌ها و آشنایی با «علیرضا زرین‌دست» که برادرش دستی در سینما دارد.

فیلم «قیصر»، به‌نوعی فیلم «اولین»ها هم بود. غیر از خود فیلم که اولین نمونه از نوع دیگر سینمای ایران است، در همان چند دقیقهٔ اول، روی تصاویر تیتراژش کلی نام‌های امروز بسیار آشنا دارد که آن‌روزها برای اولین بار دیده و شنیده می‌شد. بازیگرانی چون «جمشید مشایخی» و «بهمن مفید» که از تئاتر آمده بودند و اولین کار سینمایی‌شان بود، تا «اسفندیار منفردزاده» که اولین موسیقی متن فیلم را ساخته بود. نام «عباس کیارستمی» را هم اولین بار در این فیلم دیدیم. همان چند دقیقه تیتراژ اول فیلم کار او بود. و اسم «امیر نادری» را هم، که عکس‌های فیلم را گرفته بود.

نقل است از «مسعود کیمیایی» که: تو گیر و دار آماه کردن یکی از صحنه‌ها، یک‌هو یکی پرید وسط که: «آقای کیمیایی من امیر نادری هستم. می‌خوایید عکس‌های فیلمتونو من بگیرم؟» گفتم: بگیر. گفت: «خب، پس ششصد تومن بدید برم یه دوربین بخرم»

اینکه چطور بعدا اولین فیلمش، «خداحافظ رفیق» را می‌سازد، خود حکایت مفصلی‌ست که بماند برای بعد. فقط این را دانسته باشیم که «خداحافظ رفیق» اولین فیلم «ارزان‌ساخت» سینمای ایران است. فیلمی که با بودجهٔ کم و حداقل امکانات تهیه شد. و دیگر اینکه اگر «قیصر» را اولین فیلم «ضد قهرمان» بدانیم، «خداحافظ رفیق»، اولین فیلم «ضد قصه» در سینمای ایران است.

«امیر نادری»، هر چه که بود، «قصه‌نویس» نبود. و نیست هم. گرچه، در کارنامهٔ فعالیت‌های هنری او عنوان سه قصه نیز به‌چشم می‌خورد.
یکی «تجربه»، که اول بار اسفند ماه سال 1355 و در ماهنامه «رودکی» به چاپ رسید [شماره 65 - 64]، بعد «ساز دهنی» که در دومین شماره از «آیندگان ادبی» ، در سوم خرداد ماه 1357، و بالاخره قصهٔ «این‌طوری مرد شدم» که در دی‌ماه همان سال و باز در روزنامه آیندگان منتشر شد.

فیلم «ساز دهنی» را قبلا خودش ساخته بود. «تجربه» را بعدا اما «عباس کیارستمی» ساخت با سناریویی مشترک با خود نادری و برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

«محمد بهارلو»، نویسنده و همشهری امیر نادری، در نقدگونه‌ای بر این سه طرح ـ قصه، در یادداشتی با عنوان «تجربه‌های خام» می‌نویسد:

«. . . داستان‌های امیر نادری، اگر عنوان داستان برای آن‌ها قائل باشیم، از زاویهٔ دید اول شخص مفرد، شخصیت اصلی داستان، نوشته شده‌اند، به شیوهٔ خاطره‌نویسی. . . نادری با توسل به محتویات ذهن راوی هر سه داستان، یک نوجوان بی‌سواد و بی‌تجربه اما حساس و پر شر و شور، ماجراهای ساده و محدودی را روایت می‌کند، بی‌آن‌که ذهنیت خود او به‌عنوان نویسنده بر داستان‌ها حاکم باشد.

موضوع در هر سه داستان، تجربیات درونی است، البته بر اساس واقعیت‌های بیرونی که از طریق گزارش و تصویر کردن عرضه شده است، با کیفیتی غریزی و به‌طرز ساده‌دلانه‌ای عینی. جریان و سیاق روایت از حیث سادگی و لحظات نازک و حساس و مشاهدهٔ ناگهانی جزییات، کودکانه به‌نظر می‌رسد؛ کمابیش مثل یک نقاشی کودکانه که کودک برای خود کشیده باشد. اگرچه ممکن است ما را در لحظاتی با سادگی شیرین و غرابت دریافت‌های خود در شگفت کند. . .

در واقع این داستان‌ها نشان می‌دهند که نادری، به‌عنوان نویسنده، آدم مستعدی نبوده است به‌گمان من داستان‌های او در بهترین حالت طرح‌ها و یادداشت‌های به‌سرعت نوشته شده‌ای برای فیلم هستند، نقطهٔ شروعی برای این که تصورات و عواطف او ثبت شوند تا بعد به تصویر در آیند. . .

رئالیسم نادری مبتنی بر اعتقاد به واقعیت عینی زندگی است؛ رئالیسمی که از راه مطالعه عینی طبیعت مشهود به‌دست آمده است. . . آن چیزی است که دیده است، تاثیراتی است که آگاه و بیدار، جذب کرده است، نه آن چیزی که دیگران دوست دارند ببینند. . .»
[از کتاب: معرفی و نقد فیلم‌های امیر نادری، غلام حیدری، ص. 169 تا 171]

نظر سنجی در مورد جنبش کارگری

شش نظرسنجی و گزارشی به جنبش

بخش اول

مهران.ع و همکاران

مقدمه : در شش نظر سنجی که در پی (در دو قسمت و هر قسمت حاوی سه مصاحبه) می‌آید با کارگران در محیطهای کارگری گوناگون با شرایط نسبتن مختلف اما در بیشتر مواقع با پاسخ های نسبتن یکسانی در مورد فاکتورهایی بنیادین در جنبش کارگری، به گفت و گو نشسته ایم. تمامی این کارگاه‌ها در شهر رشت و یا در اطراف آن هستند. هنگامی که نتایج این نظر سنجی را پیش از انتشار به چند فعال کارگری در شهرهای دیگر به ویژه تهران نشان دادیم، اظهار داشتند بسیاری از واقعیت‌های مطرح شده در این نظر سنجی‌ها با کمی اختلاف شبیه به اوضاع کارگران و کارگاه‌های محل کار آنها در جاهای دیگر کشور است. این گزارش از واقعیت می‌تواند پایه و نقطه عزیمتی باشد برای هرگونه تحلیل از وضعیت معیشتی-اقتصادی کارگران، سطح آگاهی و سطح مبارزات طبقاتی آنان . در اینجا ما به ارائه‌ی تحلیل خود از این موارد نمی‌پردازیم. به باور ما پاسخ های داده شده به پرسش ها خود به زبانی صریح سخن می‌گویند و می‌توانند سطح آگاهی و مبارزه را در میان بخشی از کارگران بازتاب دهند. این پاسخ‌ها باید برای ما کمکی باشد تا بر این اساس به ارائه‌ی تحلیلی واقعی از شرایط موجود در طبقه‌ی کارگر دست یابیم و بتوانیم مبتنی بر آن راهکارهای خود، سبکِ کار و بایدها و نبایدهایمان را هر چه عینی‌تر و دقیق‌تر تعریف و برنامه‌ریزی کنیم...

باید البته تصریح کرد در بسیاری از کارخانه‌ها و یا محیطهای کاریِ مورد بررسی در این نظر سنجی، کارگران (مطابق گفته های پاسخ دهندگان) به نسبت، از وضعیت خود در مقایسه با دیگر کارگران راضی‌تر بوده اند.

این نکته را هم باید افزود که مصاحبه شوندگان، اگر خود، فعال کارگری نبوده‌اند اما دست کم دوستی و آشنایی و ارتباطی نسبتن مداوم با فعالان کارگری و یا حداقل یکی از تشکل‌های فعالین کارگری داشته‌اند.

مهران.ع و همکاران - اسفند 89

1 -کارخانه سبحان

اسم کارخانه‌تان چیست؟ لطفن درباره-ی وضعیت کنونی آن توضیح دهید.

-اسم کارخانه داروسازی سبحان است که حدود 350-370 کارگر و مهندس و کارمند دارد. یک تعداد کمی هم در دفتر تهران مستقر هستند. کارخانه قبلن تحتِ پوشش بنیاد 15 خرداد بوده اما اخیرن قبل از عید چون تعدادی به عنوان نمایندگی رهبریت آمده-اند احتمالن الآن باید تحت پوشش رهبری باشد. اوایل فروردین هم حقوق‌ها را قدری اضافه کردند حدود50-60 هزار تومان. در این کارخانه اغلب کارگرهای قدیمی بودند که بعدن بیشترشان با 25 سال سابقه بازنشست شدند و رفتند بیرون و فرزندانشان با پرداخت 5 میلیون تومان از سنوات در کارخانه به صورت قراردادی استخدام شدند. یعنی همان شرایطی که پدرشان داشته را دارند اما از نظر حقوق حداقل دستمزد را دریافت می کنند. بیشتر پرسنلِ کارخانه را الآن نیروهای جوان تشکیل می‌دهند. اغلب حقوق کارگرها دو روز قبل از پایانِ ماه

بدستشان می‌رسد و سالی 7 الی 8 مورد هم مزایای مختلفی حدود 80 هزار تومان می‌دهند. سالی چند بار هم اضافهِ تولید کارخانه را بین کارگرها پخش می کنند. حدود 20 نفر کارگرهای پیمانکار اند که در بخشِ بسته‌بندی یعنی جایی که داروها را بسته‌بندی می‌کنند کار می‌کنند .

-وضعیت بیمه چطور است؟

-همه بیمه هستند.

-نوع استخدام چیست، آیا همه استخدامی اند؟

-همه نه ولی الآن شرکت نیروهایی که می‌گیرد به صورت قراردادِ سالیانه است. قدیمی ها که رفتند بیرون با فرزندان‌شان قرارداد می‌بندند. ولی وقتی نیروهای متخصص می گیرند اغلب به صورت قرارداد سالیانه است.

-آیا الآن مطالبه مشخصی که کارگرها دنبالش باشند وجود دارد؟

-نه مطالبه مشخصی ندارند.

-حقوق عقب مانده‌ای ، مسئله ای.....

نه همه چیز عالی است. شرکت همه چیز را می دهد. از لحاظ کاری کارخانه دارد کار می کند و تولید هم دارد .

-آیا تشکل کارگری در کارخانه وجود دارد؟

-قبلا به صورت نماینده‌ی کارگرها وجود داشت یعنی شورا بوده. بعد با مدیریت جدید، آن شورا استعفا داد. حتی به یکی که بیخ دماغ‌شان بود و از حزب‌الهی-های قدیمی بود پول هنگفتی داده شد که آن شخص هم رفت بیرون. او هر وقت دلش می‌خواست کارگران را جمع می‌کرد اما هر وقت هم که منافع به نفعِ خودش می‌چرخید کاری به چیزی نداشت.

-کارگرها لزوم و ضرورت تشکیل تشکل را قبول دارند؟

-حتی نماینده‌ی اداره‌ی کار هم آمد برای تشکیلِ شورای اسلامی ولی نصفِ کارگران هم حاضر نشدند که رای بدهند که آیا شورایِ کارگری می‌خواهند یا نه؟

-آیا تشکل بهتری می‌خواستند یا نه؟

-نماینده‌ی کارگران از قول مدیریتِ شرکت گفته بود که شما هر خواسته‌ای دارید به شما می‌دهم، آن پولی که شما می‌خواهید من به شما می‌دهم و خودش شروع کرد و چند نفر را به عنوان نماینده دست‌چین کرد. بین سرپرست‌ها و کارگرهایی که بالاخره می دانست حرف‌هایش را رد نمی‌کنند. آنها را به عنوان نماینده‌ی کارگران که از نظر اداره کار هم قانونی بوده، انتخاب کرد. ولی الآن به آنها هم وقعی نمی‌گذارد .

-شاید اگر به شورای اسلامی رای ندادند دنبال شورای دیگری بوده‌اند؟

-نه دنبال چنین چیزهایی نیستند.

-آیا همکاران شما از تشکل‌هایی مثل کمیته هماهنگی، کمیته پیگیری، اتحادیه آزاد، کانون مدافعان و شورای همکاری چیزی شنیده‌اند؟

-نه متاسفانه. چیزی که الآن در بخش‌های کارگری خودمان اغلب درباره-اش سوال می کنیم یا صحبت می-شود فوتبال است. از هر چیز دیگری به عنوان شورا و اتحادیه و نماینده و ... اطلاعی ندارند چون مواردی هم دیده نشد. ولی خوب با توجه به این، نسبت به 8-7 سال پیش که وضع جامعه تغییر کرده و کارخانه هم کاملا سکوت بود و کسی حتا از دوست وهمکار حرفی نمی زد، الآن بعد از انتخابات مثلن سر میزِ ناهار کارگرها هم بحث خودشان را در ارتباط با اوضاعِ جامعه دارند.

-آیا کارگران کارخانه‌ی شما با کارگرانِ دیگر ارتباط دارند؟

-فقط به صورت فامیلی و دوستی.

-آیا کارگران از دو تا قطعنامه کارگری 89 و 88 خبر دارند؟

-خبری ندارند. گاهی از سرپرست‌هایشان می‌پرسم مثلن کارگرهای شما در در چه حد اند؟ در جواب می‌گویند از همه چیز بی-خبرند.

-آیا از اول ماه مه روز جهانی کارگر آگاهی دارند؟

-کارخانه را تعطیل می‌کنند و کارفرما یک پولی هم به آنها می‌دهد به عنوان اول ماه مه. ولی دیگر کسی خبری از چیزی ندارد.

-آیا از اتفاقات کارگری که در سطح جهان اتفاق می‌افتد کارگرهای شما باخبر می شوند؟

-تا جایی که من خبر دارم نه اصلن. به جز فوتبال دغدغه‌ی دیگری ندارند. یعنی اصلن اخبار جهانی را پیگیری نمی‌کنند.

-آیا دستمزدی که می‌گیرند حداقل حقوقِ وزارتِ کار است یا بیشتر؟

-کارگرهای قدیمی که بیشتر از حداقل دستمزد می‌گیرند کارگرهای جدید هم حداقل دستمزد به اضافه مزایایی که شامل سود کارخانه است. مثلن امروز فیش این دفعه را که دادند به هر کارگر برای سه ماه تابستان حدود 150-160 هزار تومان می‌رسد.

-خوب متوسطِ حقوق ماهیانه چقدر می‌شود؟

-حدود 400 هزار تومان.

-شخص شما تا حالا راهنمایی کرده‌اید که حرکتی ایجاد کنید، بحثی را راه بیندازید، احتمالن اعتراضی را سازماندهی کنید، یا هر کار دیگری انجام دهید؟

-نه تا حالا نه .

-کسی دیگری این کار را کرده؟

-نه.

-سالانه حداقل دستمزد را شورای عالی کار تعیین می‌کند کارگرها اصلن این را می‌دانند؟

-می‌دانند که بعد از عید، حالا شاید به عنوان شورای عالی کار ندانند، ولی می‌دانند که دولت حقوق را زیاد می‌کند.

نظر سنجی در مورد جنبش کارگری

-آیا می‌دانند که جلسه با چه ماهیت یا جریانی تشکیل می‌شود ؟ و چه کسانی می‌نشینند و برای‌شان تصمیم می‌گیرند؟

نه. مخصوصا نسل جدید-ی هم که تازه شروع به کار کرده‌اند، چیزی در این باره نمی دانند.

-اصلن می‌دانند که می‌توانند در برابرِ چنین چیزی یعنی افزایش دستمزد خودشان هم تاثیرگذار باشند؟ چه نقشی ایفا کنند؟ یا فقط منتظر می‌نشینند که ببینند چه می‌شود؟

-من فکر نمی‌کنم که اعتقادی داشته باشند به این که می‌توانند تاثیرگذار باشند .

-تا حالا درباره‌ی طرحِ هدفمند کردن یارانه ها بحث کرده‌اند؟

-اغلب فرم را پر کرده-اند. مثلا می‌گویند من شدم گروه 3 و آن فرد هم که نماینده‌ی مجلس است هم گروه 3 هست. در کل دیگر اعتقادی به این قضیه ندارند.

-آیا می‌دانند که طرح هدفمند کردنِ یارانه‌ها، یعنی همان حذف کردنِ بخشی از سوبسید؟

-بله. اما هنوز برای‌شان ملموس نیست که این قضیه چه فاجعه‌ای را موجب می‌شود.

-یعنی درک می‌کنند که این به اصطلاح طرح، کلاهبرداری است؟

-خوب در جامعه هستند و این احساس را دارند که وضع بدتر می‌شود.

-همکاران شما درباره-ی اعتراضاتی که بعد از انتخابات ریاست جمهوری اتفاق افتاد، سوای رنگ و بوی حاکم بر آن ، به طورِ کلی چه‌طور فکر می‌کردند ؟

-آن‌هایی که با سیستم بودند با احمدی‌نژاد بودند و او را به نحوی تایید می‌کردند. ولی اکثرن با هیچ جریانی نبودند. یعنی بی‌موضع بودند. یعنی نه این‌ور نه آن‌ور و سرِشان به کارِ خودشان بود. تحلیلی هم نداشتند که مثلن بفهمند این دعواها دعوای ما نیست. موضعی نداشتند اصلن عنوان نمی‌شد. بحث نبوده. ولی جریان کارگری در کارخانه‌ی ما طوری است که کارگرها حتا نسبت به خودشان هم اعتماد ندارند. مثلاً در یک بخش 5 نفری اگر حقوق یک کارگری زیاد شود آن جمع می‌افتند به جان یکدیگر. یعنی حرف‌هایشان و ارتباطشان با هم صمیمانه نیست که حرف‌هایشان را به هم بگویند. شاید در حد خیلی خصوصی وجود داشته باشد. مگر در همان چند روزی که جو یک مقداری باز بود. بعد از آن حتی بین روشنفکرها که بچه‌های تحصیلکرده، لیسانس و فوق لیسانس و دکتر و اینها هستند هم ، دیگر آن بحث‌ها فراموش شده است.

-یعنی بین کارگرها در این دوره اتفاق خاص نیفتاد؟

-نه.

-بین کارگرهایی که با شما همکارند کدام رسانه بیشتر طرفدار دارد : VOA, BBC، جمهوری اسلامی، فارسی وان، کومله، کارگر تی وی..... . شما چه برداشت می‌کنید؟

-آنها چیزی عنوان نمی‌کنند. نمی‌دانم. در سطح تحصیلکرده‌ها که حقوق و مزایای زیادی دریافت می‌کنند چیزهایی هست. مثلن اول جنبش سبزی بودند. الان دیگر کنار کشیدند. رسانه هم VOA را همین گروه می‌بینند. بخش‌های کارگری عنوان نمی‌کنند.

-به طور واضح می‌توانید تحلیل بکنید که از بین موسوی، خاتمی و رفسنجانی و کروبی کارگرها برای کدام یک ارجحیت خاصی قائل می‌شوند؟ یا احمدی نژاد را می‌پذیرند؟ البته ممکن است بعضی‌ها هم اصلن موضعی نداشته باشند. به طور عمومی نسبت به این چهار پنج نفری که نام بُردم می‌توانید نظری بدهید؟

-نسبت به آن چهار پنج نفر نه ، اما احمدی نژاد را مسخره می‌کنند.

-احمدی نژاد را مسخره می‌کنند یعنی این‌که یکی از آن‌های دیگر را قبول دارند؟

-نه.

-آیا اعضای کمیته هماهنگی یا تشکل‌های دیگر با کارگرهای کارخانه‌ی شما ارتباطی دارند که آنها را نسبت به مطالبات و حقوق‌شان آگاه کنند ؟

-من هستم که باید این مسائل را بِبَرم در کارخانه اما موقعیت‌اش را ندیدم.

-ترکیبی که گفتید بیشتر جوان‌اند، از لحاظ جنسیتی چه‌طور؟

-بیشتر مرد هستند. در بخش‌های تولیدی مرد هستند. در قسمت‌های بسته‌بندی و اداری خانم‌اند.

-ساعاتِ کار چه‌طور؟

-از 7 صبح تا 3:45 پنجشنبه‌ها هم تعطیل است.

-اضافه کار چه‌طور؟

-اضافه کار قطع شده. مگر در بعضی بخش‌ها

-وقتی اضافه کار قطع شد کارگرها ناراضی نبودند؟ یعنی همین دستمزد برایشان کافی بود؟

-بعضی‌ها ناراضی بودند اما اعتراضی نشد. در بعضی قسمت‌ها هم راضی بودند مثلن خانم‌ها. بیمه هم کامل پرداخت می شود.

2-کارخانه داروسازی گیلارانکو

-اسم کارخانه؟

-داروسازی گیلارانکو که مالکیت آن خصوصی است.

-وضعیت بیمه‌ی کارگران چه‌طور است؟

-همه بیمه‌اند.

-وضعیت استخدامی چه‌طور است؟

-قراردادی‌اند. به جز چند نفر که قدیمی‌اند. چون تعداد پرسنل‌اش کم است. جز چند نفر بقیه قراردادی‌اند.

-چه تعداد کارگر دارد؟

47 تا.

متوسط حقوق ماهیانه چقدر است؟

-از 350000 به بالا.

-ترکیب جنسیتی چه‌طور است؟

-هم آقا هست، هم خانم . در قسمت بسته بندی و اداری چند خانم هست اما بیشترشان آقا هستند

-وضعیت کارخانه از نظر مالی چه‌طور است؟ درحال تولید؟یا ورشکستگی؟

-نه، وضعیت خوب است.

-ساعت کاری چه‌طور است؟

-7 تا 4:30 و 44 ساعت در هفته پنج شنبه‌ها هم تعطیل است.

-آیا علاوه بر حقوق مزایا هم می‌دهند؟

-این اعدادی که گفته شد با مزایاست.

-مرخصی چه‌طور است؟

-خیلی کم

-آیا مطالبه‌ی معوقه یا درخواستی در حال حاضر وجود دارد؟

-اعتراضی که نه. اخیرن بعد از عید که حقوق این قدر زیاد شد. ولی کارگرها اعتقاد داشتند که باید بیشتر از این‌ها می‌شد چون تورم خیلی زیاد است. 303 تومن خیلی کم است.

-به چه نحوی اعتراض کردند؟

-آمدند بالا در قسمت اداری با مدیر مالی صحبت کردند، او هم گفت دست من نیست باز هم به ما اعلام می‌کنند.

-بعد داستان این جا تمام شد؟

-نه بعد از هر حقوقی که دوم هر ماه واریز می‌شود در کارخانه‌ی ما یک سری مسائل پیش می‌آید که چرا حقوق‌ها این‌قدر کم است. مخصوصا آنهایی که در قسمت تولید هستند. البته در حد صحبت درباره-ی- این مسائل هست.

-تشکل یا انجمن صنفی در کارخانه دارید؟

-فقط نماینده‌ی کارگرها

-یعنی کارگرها از این وضعیت راضی‌اند؟

-فردی که نماینده هست کارگرها خیلی قبولش دارند. خیلی آدم آرامی است اما بجایش حرف‌هایش را هم می‌زند. هر قضیه کوچکی که در تولید پیش می‌آید از ماسک یکبار مصرف گرفته تا تعطیلی یا اضافه‌کاری با مدیر کارخانه صحبت می‌کند.

-حق کارگر را می‌گیرد؟

-بله در بیشتر موارد.

-یعنی کارگرها به یک چیزی مثل تشکل اصلن فکر کرده‌اند یا چیزی درباره اش شنیده‌اند؟

-من در جریان نیستم و چیزی نشنیده‌ام.

-شرکت پیمانکاری در کارخانه ندارید؟

-نه.

-ارتباطی با کارگرهای کارخانه های دیگر دارید؟

-بله ، مثلا با سبحان، بهورزان و داروسازی های دیگر

-برای چه ارتباط دارند؟ فامیلی؟

ادامه در صفحه 19

نظر سنجی در مورد جنبش کارگری

ادامه صفحه 18

- ارتباط کاری . چون کارخانه‌ی داروسازیِ کوچکی است خیلی از پرسنل باتجربه سبحان آمده-اند در کارخانه و الآن خیلی از کارها را انجام می‌دهند ولی در مورد بخش کارگری من اطلاع ندارم.

-درباره کمیته هماهنگی چیزی می دانند؟

-یکبار سرهمین قضیه اول ماه مه که بعد با دخالت پلیس خیلی شلوغ شد بود شاید اسمش را شنیده باشند و نسبت به آن انگیزه یا احساسی داشته باشند.

-اول ماه مه اصلن برگزار می شود؟ هست؟ نیست؟

-اول ماه مه تعطیل است و مثل کارخانه‌ی سبحان پولی هم می‌دهند .

-آیا کارگرهای شما از قطعنامه 89-88 جنبش های کارگری خبر دارند؟

-فکر می‌کنم خبر ندارند.

-از اخبار جهانی مربوط به کارگرها با خبر هستند؟

-تعداد کسانی که VOA,BBC نگاه می‌کنند زیاد است.

-شما خودت هیچوقت سعی کردی چیزی را پیش ببری ؟ حرکتی راه بیندازی حرفی ، اعتراضی؟

-چون تازه به این کارخانه رفته‌ام نه . فقط در این حد که صحبت کنیم بیشتر متوجه شوم آنها چه‌طوری فکر می کنند. تا همین حد است. یا در مورد مسائلِ روز صحبت می کنیم که کلن باید اعتماد ایجاد کنم چون من همه‌اش 8 ماه است که آنجا هستم.

-آیا می‌دانند اسفند ماه توسط شورای عالی کار افزایش دستمزد اتفاق می افتد؟

-گفتم که آن موقع که 303 تومان اعلام شد اعتراض‌شان در چه حد بود، فکر می کردند که قسمت مالی کارخانه می‌تواند کاری برایشان بکند نمی‌دانستند که قضیه دست کیست.

-درباره‌ی هدفمند کردن یارانه ها اصلن بحثی بین‌شان هست؟

-چرا بیشترشان می‌دانند مثلن موقع ناهار یا صبحانه درمورد آن صحبت می‌کنند، می دانند که جریانش چیست و چه اجحافی دارد در حقشان می‌شود.

-درباره‌ی اعتراضاتِ انتخابات و آدم‌های درونِ حکومت احمدی نژاد چه نظراتی دارند؟

-خیلی هایشان از احمدی نژاد در بخش کارگری متنفرند و مسائل مربوط به او را هم دنبال می‌کنند. چه در تلویزیونِ ایران و چه در BBC,VOA . و خیلی‌ها هم فکر می کنند اگر موسوی می‌آمد برای‌شان بهتر بود. یعنی به این باور رسیده‌اند که احمدی نژاد به عنوان یک فرد، چهره‌ی ایران را در بین رسانه‌هایی مثل bbc و voaخراب می‌کند.

-تشکل‌هایی مثل کمیته هماهنگی ، کمیته پیگیری و ... در کارخانه‌ی شما برای تشکل یابی تاثیری داشته؟

-نه.

-وضعیت قراردادها چه‌طور است؟

-قراردادها بستگی به خودِ فردی دارد که قرار است بیاید. بستگی به مُعرف دارد. ممکن است 3 ماهه ، 6 ماهه ، 11 ماهه و یک ساله باشد.

-قراردادِ سفید امضا یا یک ماهه چه‌طور؟ دارید؟

-نه نداریم.

-آیا به حقوق 400 هزار تومان هم معترض‌اند؟

-مدیر مالی کارخانه همیشه می‌گوید کدام کارخانه این‌طوری سرِ وقت حقوق می‌دهد؟ اینجا را با جاهای دیگر مقایسه کنید. باید راضی باشید.

روشنگر

متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود

به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!

کانال تلویزیون افغان
برنامه های سیامک ستوده
ساعات پخش برنامه ها:
هر هفته شنبه ها از ساعت 2 تا ساعت 3 به وقت واشنگتن
و یکشنبه ها از ساعت 7 تا 8
شب به وقت ایران

در ایران از اسلام خبری نیست!

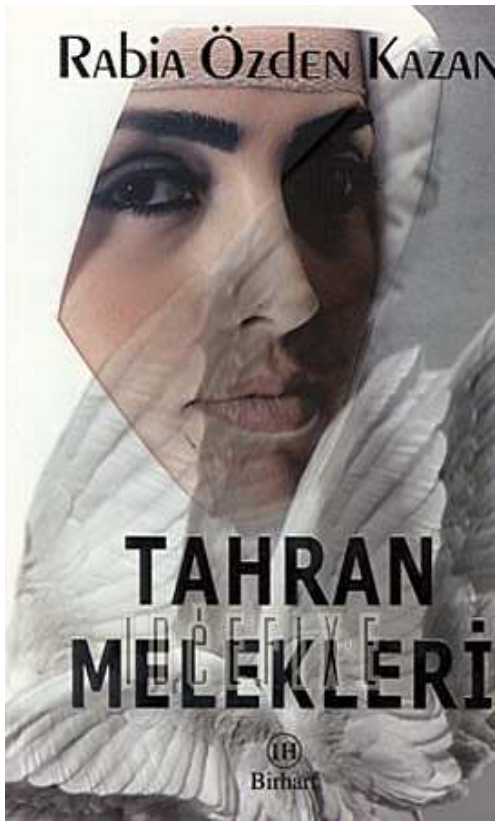

ربیعه اوزدن از زنان اسلامگرای ترکیه، پس از سفر به ایران مشاهدات خود را در چارچوب کتابی به رشته تحریر در آورده است. او در کتاب خود نوشته است که در ایران از اسلام خبری نیست، بلکه اصول و قواعدی حکومتی در جریان است که به نام اسلام اعمال می شود.

کتاب «ملکه های تهران»، حاصل سفر ماه رمضان سال۲۰۰۶ ربیعه اوزدن کازان به ایران است. ربیعه اوزدن کازان نامزد سابق محمد علی آغجا است که در ۱۳ مه‌ی۱۹۸۱در جریان سوء قصد تروریستی نافرجام به جان پاپ ژان پل دوم، در رم دستگیر شد و به شهرتی جهانی دست یافت.

«الگوی سراب»

خانم اوزدن کازان که خود از اسلامگرایان ترک محسوب می شود، دلیل سفر به ایران را در مقدمه کتاب «ملکه‌های تهران» این گونه‌بیان می کند: «ایران در پی انقلاب ۱۹۷۹ برای اسلامگرایان جهان به الگویی تبدیل شده و اکنون بسیاری از زنان مسلمان خارج از ایران، در حسرت زندگی در ایران هستند. به همین دلیل تصمیم گرفتم به ایران بروم.»

شوق و علاقه وافر این زن مسلمان برای زندگی در کشوری که که اینک آن را «الگوی سراب» می خواند، تنها ۲۰ شبانه روز دوام آورد.

کتاب «ملکه‌های تهران» که به زبان های انگلیسی و ترکی نوشته شده، در ماه میلادی آینده، ماه ژوئیه، ابتدا در ایتالیا و سپس در آمریکا و ترکیه منتشر می شود.

ربیعه اوزدن کازان مشاهدات خود را که با گفت و گو با زنان صیغه‌ای و مقایسه اوضاع زنان ایران با زنان مسلمان در ترکیه همراه است، چراغی می داند که می تواند افرادی مثل او را روشن سازد تا نسبت به تصویر ذهنی خود از ایران بیش از این دچار اشتباه نشوند.

خانم اوزدن کازان در بخشی از کتاب خود می نویسد: «جوانان ایرانی در پارتی ها و مناسبت های مختلف، مشروبات الکی را مثل آب مصرف می کنند». او می نویسد شخصا مشاهده کرده است که زنان و مردان ایرانی در این پارتی ها به شیوه هالیوودی، عشق بازی کرده‌اند.

پیشنهاد صیغه به نویسنده ترک !!

اوزدن کازان یک شب پس از افطار دیده است که مردی سالخورده دربرابر ۵۰۰ دلار خواستار صیغه کردن او شده، یا آن طور که او می نویسد «یک شب همبستری در برابر پول و خواندن جملاتی عربی که این عمل خرد کننده را به لحاظ قانونی توجیه می کند»، توسط پیرمردی به او پیشنهاد شده است.

ربیعه اوزدن کازان در بخش دیگری از کتاب ملکه های تهران می نویسد: «می خواهم ظلم و زورگویی های رژیم اسلامی ایران را افشاء کنم. اما دقت کنید زورگویی اسلام را نمی گویم. آنچه من از اسلام آموخته‌ام، اسلام مولانا است، اسلامی که عشق، صداقت، دوستی با همه مردم جهان و آزادی را ارائه می دهد، نه اسلام رژیم ایران.»

او می نویسد: «در اسلام همبستری یک شبه زنان برای پول با مردان بیگانه، وجود ندارد.»

ربیعه اوزدن می افزاید: «اینجا (ایران) پر از تضاد و درام است.»

چرا زنان ایرانی برای نحوه زندگی خود تصمیم نمی گیرند و هیچ اختیاری ندارند؟ او می نویسد: «من اینجا در ترکیه هر جایی بخواهم زندگی می کنم، اما در ایران حتی به زنان می گویند چرا اینجا نشسته‌ای.»

این نویسنده اسلامگرای ترک در پایان کتاب خود می نویسد: «در آنجا (ایران) اسلامی وجود ندارد، بلکه آنچه من دیدم اصول و قواعد سیاسی بود.»

به گزارش رسانه‌های ترکیه کتاب «ملکه‌های تهران» که به زبان های انگلیسی و ترکی نوشته شده، در ماه میلادی آینده، ماه ژوئیه، ابتدا در ایتالیا و سپس در آمریکا و ترکیه منتشر می شود.

بنظر می آید خانم اوذدن کازان که سی سال طول کشیده است که پی به ماهیت اسلام نوع جمهوری اسلامی ببرد، حداقل سی سال دیگر هم نیاز دارد که هواداران مولانا هم به قدرت برسند تا شاید ایشان با تجربه آنان، بتواند سرانجام پی به اصل قضیه اسلام فارغ از انواع گوناگونش ببرد. امیدواریم که ایشان عمر کافی برای چنین تجربه لاک پشتی را پیدا کند. روشنگر

***

داستان و شعر

فرانتس کافکا

وکیل

ترجمه: فرخ شهریاری

مطمئن نبودم که من یک وکیل دارم، نمی‌توانستم در اصل اطلاع دقیقی بگیرم، همه‌ی چهره‌ها غیرقابل‌تحمل بودند، بیشتر آدمهائی که در مقابل من رفت‌وآمد می‌کردند و پشت‌سرهم تو راهروها از مقابل من رد می‌شدند، همگی شکل زنهای چاق و پیر بودند، با پیش‌بندهای بزرگ راه راه آبی تیره و سفید که تمام اندامشان را پوشانده بود. دستی روی شکم می‌کشیدند و با قدم‌های سنگین به این سو و آن سو می‌رفتند. نیز نتوانستم دریابم که آیا ما درون ساختمان یک دادگاه بودیم؟
بعضی شواهد بر له، ولی بیشتر علیه این نظر بودند. جدا از تمامی مسائل در دادگاه، صدای مهیبی از فاصله دور بلاانقطاع شنیده می‌شد. معلوم نبود از کدامین سو، چرا که در تمامی راهرو طنین انداخته بود. اینطور به نظر می‌امد که از همه جا، یا شاید همانجائی که اتفاقاً آدم توی آن قرار دارد، انگار محل اصلی طنین این صدای غریب بود. این یک خیال بود، چرا که صدا از فاصله بسیار دور به گوش می‌رسید. این راهروهای باریک و دالان‌مانند که به آرامی بهم متصل می‌شدند، با درهای بلند و تزئین‌های ساده،؛ مثل‌اینکه به یک خواب عمیق دائمی فرورفته‌باشند، راهروهای یک موزه یا یک کتابخانه بودند . اما اگر اینجا اداگاه نیست، پس چرا من نگران داشتن وکیل هستم؟ برای اینکه من همیشه یک وکیل جستجو می‌کردم؛ همه جا حیاتی و لازم است، چرا که وکیل در هر جائی مورد احتیاج است، حتی بیشتر از دادگاه. برای اینکه دادگاه حکم خود را از روی قانون صادر می‌کند، مجبور هم هستیم که آن را بپذیریم. ناگزیریم که آن را بپذیریم، چرا که اگر با آن ناعادلانه و سطحی برخورد شود، زندگی کردن ناممکن است، آدم باید به دادگاه اعتماد داشته باشد و به عالیجناب قانون، آزادی کامل بدهد. برای اینکه این تنها وظیفه اوست. اما برای قانون همه چیز خلاصه می‌شود در اتهام، وکیل و حکم. خود را قاطی کردن برای انسانهای آگاه هم، گناهی نابخشودنی است. به غیر از این اما، رابطه پذیرش جرم یک حکم است ، که با تأئید و تحسین همراه است؛ اینجا و آنجا نزد آشنایان و غریبه‌ها، دوستان، در خانواده و اجتماع، درشهر و ده، خلاصه همه جا.
اینجاست که داشتن یک وکیل ضروری است. چندین و چند وکیل، بهترین‌ها، یکی در کنار دیگری، یک دیوار از انسانهای زنده، چرا که وکیل‌ها سخت تغییردادنی هستند. اما دادستانها؛ این روباهان مکار، موشهای نامرئی که توی هر سوراخی براحتی وارد می‌شوند، حشرات موذی‌ای که زیرآب هر وکیلی را می‌زنند.
آهان(پس واسه همین من اینجا هستم! وکیل مدافع جمع‌اوری می‌کنم، اما تا حالا که کسی را پیدا نکرده‌ام. فقط این پیر زنها همینطور می‌آیند و می‌روند، اگر در حال جستجو نبودم، تا حالا خوابم برده بود. من در مکان درستی نیستم، بدبختانه نمی‌توانم این حقیقت را ببینم، که جای عوضی‌ای هستم. باید در جائی باشم که انسانهای زیادی در کنار هم جمع می‌شوند، از تمامی اکناف، اقشار، شغل‌ها، از هر سنی. من باید این امکان را داشته باشم که مناسب‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین کسانی‌که نگاهی به من دارند را با دقت و آرامش از میان جمع بزرگ انتخاب کنم. بهترین و مناسب‌ترین حالت شاید یک بازار مکاره باشد. به جای این، من چکار می‌کنم. توی این راهروها وول می‌خورم، جائی که چند تا پیرزن که با کندی و بی‌حالی و بی‌توجه به من، راه خودشان را می‌روند، مثل ابرهای بارانی جابجا می‌شوند، با سرگرمی‌های مجهول هم مشغول هستند، بدون اینکه بفهمند چکار می‌کنند. برای چی با عجله و کورکورانه وارد خانه‌ای می شوم، بدون‌اینکه تابلوی بالای در را نگاه کنم، بعد وارد راهروها می شوم، خودم را با تفاله‌هائی قاطی می‌کنم، که به خودشان هم القا کرده‌اند که دارند کار مهمی انجام می‌دهند. بعد هم حتی نمی‌توانم به خاطر بیاورم که جلوی چنین خانه‌ای بوده‌ام، یک بار هم از پله‌ها بالا رفته باشم. ولی اجازه ندارم برگردم. این وقت به‌هدردادن ، اعتراف به پذیرش راه خطا، برایم غیر قابل تحمل است. چطوری؟ در این زمان کوتاه و زودگذر، همراه چنین صدای مهیبی از پله‌ها پائین رفتن؟ نه این غیرممکن است، با این زمان کوتاهی که در اختیار تو قرار داده شده، که تو اگر حتی یک ثانیه را از

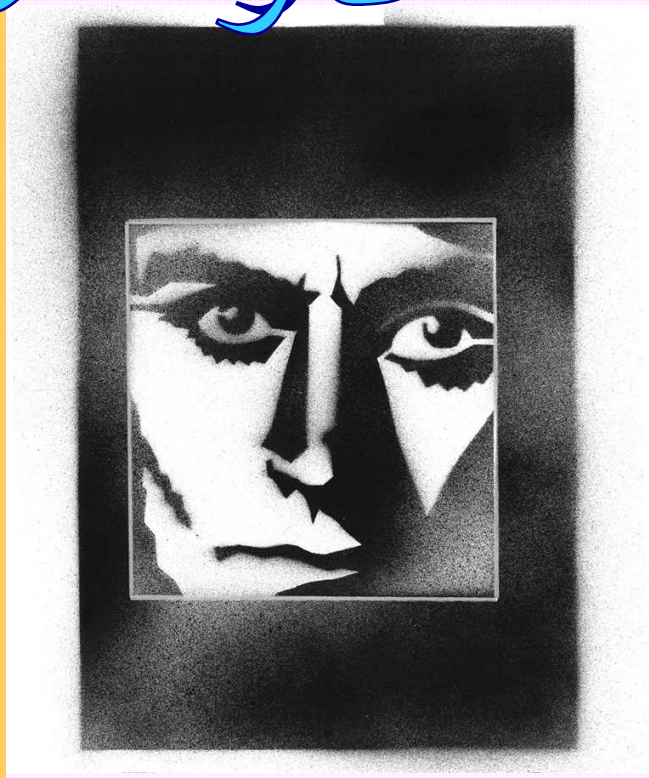

دست بدهی، تمام زندگی را باخته‌ای. این مدت زمان، بیشتر از این نیست، همین قدر است، درست مثل زمانی که تو از دست می‌دهی. یک راهی را که انتخاب کرده‌ای ادامه بده، با تمامی مشکلاتش. تو فقط می‌توانی برنده شوی. خطری تو را تهدید نمی‌کندرها . شاید دست آخر سقوط کنی، که بعد از اولین قدمها از پله‌ها پائین بیائی، از پله‌ها به پائین پرت شوی، شاید ،نه، بلکه یقیناً.
اگر اینجا درون راهروها پیدانمی‌کنی ، درا باز کن، پشت این درها چیزی پیدا نمی‌کنی، یک طبقه دیگر وجود دارد. آن بالا هم چیزی پیدا نکردی، این هم آخر دنیا نیست. خیز بردار وبپر، بسوی پله‌های جدید.
تا زمانی که تو اوجگرفتن را فراموش نکرده‌ای، پله‌ها هم حرکتشان قطع نخواهد شد. در مقابل گام‌های اوجگیرنده‌ی تو، پله‌ها هم بطرف بالا رشد می‌کنند.

درها چیزی پیدا نمی‌کنی، یک طبقه دیگر وجود دارد. آن بالا هم چیزی پیدا نکردی، این هم آخر دنیا نیست. خیز بردار وبپر، بسوی پله‌های جدید.
تا زمانی که تو اوجگرفتن را فراموش نکرده‌ای، پله‌ها هم حرکتشان قطع نخواهد شد. در مقابل گام‌های اوجگیرنده‌ی تو، پله‌ها هم بطرف بالا رشد می‌کنند.

*****

ترانه ای از جان لنون **زن**

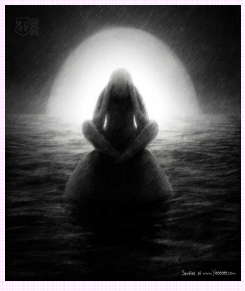

زن فرودست ترین دنیاست
آری چنین است
بیندیش و کاری کن..
مجبورش می کنیم که صورتش را رنگ کند
و برای مان برقصد
اگر نخواهد برده باشد می گوییم دوست مان ندارد
اگر واقعی باشد می گوییم ادای مردان را در می آورد
او را مدام تحقیر می کنیم
اما چنین می نماییم که روی سرمان جا دارد
..

*****

نویسنده. امان پویامک

چینهای قفس

کفشهای زن با پینه های نارنجی و سرخش، پشت سنگ های که جاده را سنگلاخی میساختند به زحمت کشیده میشدند، بقچه ای سرخ گل سیبی که از گوشه ای کبود چادری پر چینش بیرون زده بود دست بدست با او راه میرفت ، در چشم اندازش همه سنگ بود و بازهم سنگ بود، و میگفتی جزءِ برگهای پاییز زده ای درخت چناریکه دست باد اینجا و آنجا پراکنده بود و زنیکه در چینهای چادری اش گم شده بود، هیچ چیزی به این حوالی سنگی و سرد روح نمیبخشید. و همین منظر که این همه سنگ را در امتداد نگاهش انداخته بود، با سردی اش بایگانی حواسش را مه آلود میساخت و حس مالیخولیایی ای را که از دیرگاهی در او خوابیده بود بیدار میکرد، حس این را که زنده هست یا نه؟ و حال این غریزه ای مرگبو در ضربان چهار بندش که از نو به شمارش افتاده بودند پیچیدن میگرفت و بعد با دلهره ای گنگی در هم میآمیخت، در حرکاتش جاری میگشت و درست مثل تیاترستی که نقش « پانتو میم » ای را در صحنه ای به نمایش بگزارد پاهایش را محکم به سنگهای زیر پایش کوبید، انگار میخواست با این پای کوبیدن به نوعی اعلان موجودیت کند. اما، میگفتی با این هم باورش را نشناخت چندقدم بعقب برگشت و درست مثل اینکه کسی مخاطبش بوده باشد،با صدای که سرشار از تردید و شک بود فریاد کشید ، کلمات فریادش با زوزه ای باد های دوره گرد گره خورند و بعد به گوش خودش رسیدند:

ـ اگر زنده ام پس زنده گی کو؟

از آنچه که از زبان خودش شنید دست و دلش لرزیدند ،گونه هایش تب کردند، و پاهایش از حرکت ایستادند، لحظه ای در چین های چادری اش فرو رفت و به نجوای نفس هایش گوش داد، انگار حل معمای بودن و نبودنش را از نفسهایش سوال میکرد، امابه فکرش رسید که نفس هایش را هم قفس کرده اند. از این خبر دلش سخت گرفت، چیزی در درونش بال بال زد، در طعم چشمهایش تلخ شد در شانه هایش لرزید، درگلویش گیر کرد تا قفل بی کلید سکوتش را شکست، هق ـ هق اش با شیون باد های سرد دست دادند و خود را به سنگها کوبیدند ،شانه هایش زار و حزن آلود لرزیدند و درختی که آنسوتر با چندین پنجه و دست بروی آسمان ابری آغوش باز کرده بود برگهای زردش را بر شانه های لرزانش ریخت میگفتی با این کار سکوت شکنی زن را تحسین میکرد و او بیشتر از بیش دلش میگرفت و زار میزد ،اما ناگهان تمام گریه اش را خورد چون به انتهای جاده رسیده بود. مردی در حالیکه لبخند تحقیر آلودی برلبانش داشت سر راهش نشسته بود، زن در حالیکه کوشید هق ـ هق اش را زیر چادری اش مدفون سازد و آرام گیرد، لحظه ای دست و پای خود را گم کرد بعد بقچه ای سرخ گل سیب را با دستان لرزانش به مرد تعارف کرد، و بعد خواست از آنچه که در دلش انبار شده بود چیزی بگوید؛ اما انگار صدایش معتاد بود، معتاد به لرزیدن، به قطع شدن و معتاد به ناگفته ماندن. مرد با همان لبخندش بقچه را از دست زن میگیرد و دست به گره آن میبرد، گره را از هم باز میکند بقچه پر از سیب سرخ است ، سیبها با یکهزار و یک معنی سرخشان به مردمیخندند، مرد بی توجه به همه چیز با همان لبخند اولی اش سیبی بر میدارد اول آنرا بو میکند و بعد به دندان میکشد زن از پشت سوراخهای چادری اش به جای دندانهای که پشت سیب میمانند با حسرت میبیند و از اصطکاک دندانها و سیب که در هوا طنین می اندازد، و از این صدا ها چیزی در درونش میشکند و بی صدا در چشمانش آب میشود، مرد با دست دیگرش از گوشه ای چادر گل سیب که بر زمین هموار است میگیرد . .

ادامه در صفحه 25

تفاوتهاي قيامهاي مصروتونس با ايران

با سلام و احترام خدمت شما. درچند روزگذشته (در كانال پارس و پيام افغان) برنامه هايي درباب تفاوتهاي قيام مردم ايران ومصرداشتيد و به طرح اين سوال پرداختيد كه چراهمانند رژيمهاي عربي قيام در ايران همكاني نشده است؟ بعنوان يك هموطن ساكن درايران ميخواهم جواب سوال شمارا بدهم. گرچه دلايلي نظير:عدم سازماندهي- نداشتن رهبري كارامد- نبودحمايت مالي و.. كه گفته شد راصحيح ميدانم اما با عرض تاسف بايد بگويم شما وسايررسانه ها بدليل نبودن در ايران از يك نكته كليدي غافل بوديد.سعي دارم آن يك نكته و آن رمز را براي شما بگشايم. چرا كه هنگامي ميتوان براي يك حركت طراحي و برنامه ريزي مناسب داشت كه همه مولفه ها واجزاي تاثيرگذار برآن جنبش كاملا شناخته شده باشند وگرنه جنبش ازهمان مولفه مغفول مانده ضربه خواهد خورد .

ازشما تمنا دارم اين نامه را براي مطالعه كارشناسانتان فوروارد كنيد تا حتما آن را بخوانند.

لطفا توجه كنيد: رسانه هايي مانندشما ومخاطبين شما وساير اپوزيسيون خارج وداخل وحتي آنها كه الان توخيابان كتك ميخورند نوعا ازقشرتحصيلكرده هستند وعوام در بينشان كم ديده ميشود برخلاف قيامهاي عربي وبرخلاف قيام سال 57 ايران. اين گروه روشنفكر بدليل جايگاه اجتماعي-فرهنگي- تحصيلي كه دارند با قشرمستضعف وكم سواد ايران يك فاصله نامريي (درعين حال حقيقي) دارد. اين دوقشربا اينكه هردو ناراضي هستند هنوزباهم قاطي نشده اند.مانند سالهاي 50تا 55ايران. همان زمان دانشجويان وچپيها كه تحصيلكرده تربودند اعتراضاتي ميكردند اما توده عوام (قشرمستضعف) با انها قاطي نميشد. بدلايلي كه ميگويم درسال 57 اين اتفاق افتادواثر حيرت اور ان ظاهرگشت. لطفا توجه كنيد:

بطوركلي مردم ايران 3گروه هستند:

يك گروه 15 درصدي جدي مخالف رژيم (همينها كه دراين 2سال به خيابان آمدندوبا وجود رديابي با رسانه ها ي شما تماس ميگيرند)

يك گروه 10 درصدي مصمم وخشن مدافع رژيم (كه با خانواده هايشان حدود 8 ميليون ميشوند) وشامل دستجات زير هستند:

الف- افراد خيلي متدين ومذهبي كه باوركرده اند دشمنان جمهوري اسلامي دشمن خدا واسلامند

ب- خانواده هاي شهيدان كه(به اشتباه) رفتن جمهوري اسلامي را پايمال شدن خون عزيزانشان ميشمارند

ج- نيروهاي بسيج وسپاه ونيروهاي انتظامي وخانواده هايشان و جامعه چندصدهزارنفري طلبه ها و روحانيت وخانواده هايشان

د- افرادي كه بواسطه پست ومقام و يا شاغلين متوسط بالاي دولتي كه بخاطرمنافع شخصي ومادي مدافع رژيم هستند.

اين گروه 7-8 ميليوني در اين 30 سال بخوبي تشكيلاتي وسازماندهي ومنسجم شده اندودرهنگام ضرورت بطورجدي به ميدان مي آيند- هميشه درتظاهرات رژيم – انتخابات و..هستند وبا تغييرات مخالفت ميكنند.

مهمترين گروه جامعه (ازحيث عدد) يك توده 75درصدي يا حدود 60 ميليوني عوام ومستضعف و كم تحصيلات هستند كه شامل روستاييان- كارگران – كسبه – كارمندان جزء دولتي –پرسنل بخش هاي خصوصي وخانواده هايشان هستند. اين گروه بعلت فقر اقتصادي بشدت درگير معيشت هستند واگر بين آنها در ايران باشيد ميبينيد كه نه رمق پرداختن به مسايل سياسي را دارند نه بينش كافي را براي تشخيص جهت درست را دارند ونه وقت براي اين كارها دارند. ضريب نفوذ اينترنت دراين گروه بسيار ناچيز و اگربعضي ازآنها ماهواره نگاه ميكنند فقط براي رفع خستگي روزمره و كانالهاي سازو آواز است وعلاقه اي به كانالهاي تنش زاي سياسي ندارند.اتفاقا سياست كارآمد رژيم هم همين است كه اين طبقه بزرگ را خسته و مشغول و فقيرنگاه بدارد. اندازه اين گروه بزرك كم

اگرخميني توانست جمعيت اندك مخالف دهه 50 را به توده ميليوني سال 57 تبديل كندورهبري خودرا ديكته كند براي اين بود كه توانست اين گروه را بخود جذب كند.(با زبان قابل فهم اين توده يعني پيش كشيدن دزديهاي شاه ودربارو وعده مجاني كردن آب -برق-و... وعده رفاه وارزاني)

اگر مجاهدين خلق يا بني صدر شكست خوردند براي اين بودكه موفق به جذب اين طبقه نشدند.

اگر خاتمي درسال 76 موفق شد فقط براي اين بودكه توانست شعارهايي بدهدكه براي اين گروه تازه و جذاب بود.

اگر احمدي نژاد توانست (منظورآن تعداد راي بدون تقلبش) حدود 15-20 ميليون راي جمع كند فقط براي اين بود كه درمناظرات تلويزيوني توانست قاپ اين قشر سطحي وكم دانش را بخوبي بدزدد وگرنه درغير اين شرايط جمع آراي او حداكثر به ميزان 5 ميليون مي شد. يعني واجدين شرايط انتخابات درطبقه دوم . (طبقه طرفداران رژيم)

اين گروه بزرگ – 75درصدي جمعيت ايران - ناراضي هستند اما ضرورت دموكراسي را درك نميكنند وآن را يك كالاي روشنفكري مي دانند كه داشتن آن ضروري نيست. آنها واقعا هنوز نفهميده اند كه تا دموكراسي نباشد عدالت – پيشرفت – رفاه بوجود نمي آيد. عقيده غالب اين طبقه 75 درصدي اين است كه هرمخالفي به قدرت برسد مانند اين رژيم عمل ميكند پس چرا خود را خسته كنند؟ آنها متاسفانه به ضرورت ايجاد ساختار دموكراتيك كه تضمين كننده بالا آمدن افراد شايسته وسالم باقي ماندن آنهاست نرسيده اند. لذا اين طبقه بزرگ اگرچه مخالف و ناراضي هستند اما اينكه اين مبارزات چه فايده اي دارد را درك نميكنند.بعنوان فرد تحصيلكرده اي كه ازاين طبقه بوده ام مي گويم: نديدم كارشناسي كه در اين 30 سال به نقش و اهميت اين طبقه پي ببرد(درست برعكس رژيم آخوندي) حتي آقاي نوري زاده هم ازاين موضوع مهم غافل بود.درادامه به اين ميپردازم كه چطور ميشود اين گروه بزرگ را حركت داد؟

اما عجالتا عرض ميكنم يك شاه كليد براي حركت اين گروه بزرگ وجود دارد وآن افشاي مفاسد اقتصادي و ثروت اندوزي مسولين است. اين طبقه اگرچه نسبت به ضرورت دموكراسي غافل است اما چون فقيرو رنج ديده هستند به همان اند ازه نسبت به دزدي واختلاس مسولين حساس است واگر ميخواهيد آنها را تكان دهيد بايد ليست كاملي از ثروت اندوزي و مايملك 200نفر اول مملكت نظير: رهبروخانواده اش – علما- امامان جمعه – مسولين نظامي وكشوري را نه ازماهواره (چون يا ندارند يا كانالهاي تفريحي را فقط ميبينند- يا چون متعلق به كشورهاي غربي است به آن اعتماد نميكنند) بلكه با يك روش فكرشده ديگر (مثلا چاپ كتاب و انتقال به داخل) دربين آنها منتشر كنيد. شايد بگوييد همه اينها را ميدانند اما با عرض معذرت بايد بگويم برخلاف نظر شما باتوجه به اينكه اين قشر (روستاييان – كارگران – كسبه –كارمندان پايين) با اينترنت وماهواره سياسي كاري ندارند

حتي درحدود 10ميليون بيسواد در اين طبقه داريم كه روزنامه هم نميتوانند بخوانند وكاملا به اخبار راديو- تلويزيون و گفته هاي پيشنمازمسجدشان وابسته هستندونظر به اينكه رسانه ها سانسورشديد هستند- اين گروه خيلي به عمق خيانت رژيم پي نبرده وريشه مشكلات را در بي عرضگي وندانم كاري مسولين و نيز مخالفتهاي كشورهاي بد غربي وامپرياليسم آمريكا ميدانند. به شما بگويم هنوزحداقل 50 ميليون نفر از 80 ميليون ايراني اعتقادي به دزد بودن خود شخص خامنه اي ومراجع تقليد ندارند واين حرفها را شايعه ميدانند! وفساد را مال وزرا وباند هاشمي وكروبي ميدانندباورنميكنيد اما واقعيت دارد كه همين عدد ازمردم – خصوصا مناطق دور ازمركز- هنوز نميدانند كه پارسال در تهران مخالفين با چه شدتي سركوب شدندو همه اين حرفها را شايعه وبزرگنمايي ميدانند!! واقعا همين است كه به شما ميگويم شما فقط با مردمي كه با شما تماس دارند برخورد داريد وفكرميكنيد همه اينجوري فكر ميكنند.

اين خطاي استراتژيك نه فقط شما بلكه همه گروههاي مخالف حذف شده اين 33سال است . شما با علم آمار بيگانه ايد! چنددرصد از مردم داخل ايران ازعمق چيزهايي كه شما ميدانيد آگاهي دارند؟ من ميگويم كمتراز 30 درصد مردم داخل ايران.

اين همان تفاوت كليدي بين قيامهاي مصروايران است .آنجا همه به دزد بودن مبارك اعتقاد داشتند اما اينجا نه! آنجا نابسامانيها را از چشم دشمن خارجي نميديدند(چون دشمن خارجي وجودنداشت) اما اينجا لولويي بنام غرب و آمريكا وجود دارد كه دست كم نيمي از مردم ايران طبق تلقينات رژيم مشكلات را گردن آن مي اندازند.

مطلب مهم ديگركه از چشم شما غافل مانده اين است كه درمصرولیبي و ايران پيش ازانقلاب - مردم با يك ديكتاتورو خانواده اش طرف بودند لذا با رفتن يك فرد وخانواده اش تقريبا كارتمام ميشد اما در ايران مردم با يك باشگاه طرف هستند كه حدود 10 درصد ايران عضو دارد(فقط جامعه طلاب و آخوندها ونظاميان وبسيجيان وخانواده شان بالغ برچندين ميليون نفرميشوند) حتي با مردن يا استعفاي خامنه اي اعضاي اين باشگاه اجازه تغييرات را به بقيه مردم ايران نميدهند والان هم همراهي اين باشگاه چند ميليوني با رهبري كار را سخت كرده است. همينها جاسوسي ميكنند - همينها موتورسواران سركوبگرهستند وبراي سركوب با لباس شخصي مي آيند نه نيروي انتظامي !

در علم مديريت قديم– مديريت به سبك استبدادي بدترين نوع مديريت گفته شده بود اما جديدا ميگويند مديريت باشگاهي بدتر ازاستبدادي است وخساراتش بيشتر و ازكار انداختنش سخت تراست. اين فرق دوم قيام مصر با ايران است فرق سوم: اضافه كنيد به موارد بالا آبديده بودن مسولين رژيم وهشياري آنان را درحفظ حكومت خود هرگز نبايد حاكميت فعلي ايران را كه تجربه ساقط كردن رژيم شاه – سركوب و حذف رقبا در اول انقلاب – پشت سرگذاشتن 8 سال جنگ يكطرفه و33سال حكومت با وجود مخالفت غرب را با شخصي مثل محمدرضا كه سلطنت را از پدر به ارث برد يا مبارك كه تقريبا از سادات به ارث برد يا بقيه كه با كودتا به قدرت رسيدند- مقايسه كرد.در ضمن مسولين اين رژيم برخلاف رژيمهاي ديگرجاي زيادي براي فرارکردن ندارند وناچارند مقاومت بكنند.

اگر پيرشدن رژيم را كنار بگذاريم به نظرم دليل كارآمدي براي شكست اين رژيم فعلا وجود ندارد

اما بعد از اين حرفهاي ناخوشايند – آيا اميدي براي تغيير رژيم وجود دارد؟نتايج جنبش فعلي چيست؟

بعنوان يك ايراني ساكن در وطن ميگويم بضاعت فعلي جنبش درآن حد نيست كه بتواند رژيم را عوض كند يا خامنه اي را سرنگون كند اما در اين 2سال واقعا جنبش اثر خود راگذاشته وآن را از درون پوك كرده و يقين دارم خامنه اي آخرين ولي فقيه ايران است وهمه اين تغييرات كه انتظارش را ميكشيم بعد ازمرگ او اتفاق خواهد افتاد(همين خودش خيلي است- چيزي كه قبلا محال مينمود)

ادامه در صفحه24

«یک مشت گدای عرب از راه رسیدند

درمیهن پر رونق ما خانه گزیدند
با روضه و با روزه در این باغ پراز گل
چون گاو دویدند و چریدند و خزیدند
با چوب و چماق وقمه و دشنه و چاقو
سر ها بشکستند و شکمها بدریدند
.....»
هادی خرسندی

این هادی خرسندی ما پاک خراب کرد

این هادی ما این دفعه ئی پاک خراب کرد
کارهای قبلیش همه رو تو جوی آب کرد
چشمش رو روی هموطن آدمخورش بست

بیچاره عرب رو سبب رنج و عذاب کرد

شاه وساواک و دزدای قبلی رو فراموش

ملا و چماقدار همه رو عرب خطاب کرد

بر آتیش افکار راسیستی و فاشیستی

فوت کرد و خاکستر به سر صلح و صواب کرد

زحمتکش خوب عرب رو قاتل و جانی

ایرونی دزد رو پاکتر از جام شراب کرد

غارتگر و دزد اینور و اونور همه جاهست

او ایرونی رو شست ومث عکس، توی قاب کرد

گر بانی اسلام یکی دزد عرب بود

ایرونی، اراجیفِ اونو هزار کتاب کرد

بیچاره عرب هم مث اجداد من وتو

با نیزه و شمشیر قبول اسلام ناب کرد

این هادی ما واسه خودش کبکبه ای داشت

موی سفیدش با مخش تسویه حساب کرد

ایکاش کمی فکر میکرد وقت نوشتن

با این قلمش بشریت رو پاک جواب کرد

آپریل 42011

مسعود الوند

طنز

پیام نوروزی اوباما به جوانان ایرانی

یه روز صبح سحر هنگام نوروز
بیدار شدم با ساز حاجی فیروز

چشامو وا کردم دیدم عمو سام
به جوونای وطنی میده پیغام

رئیس جومبولشون با تنبک و ساز
مثل حاج خاتمی با خنده و ناز

دل پاک جوونا رو نشون کرد
نه با موشک بلکه اینبار با زبون کرد

میگفت عیدی آوردم واسَه ت امروز
میخوام بهت بدم برای نوروز

دموکراسی دارم واسه تو امسال
کیلو کیلو میخوای یا خروار خروار؟

عراق و افغانستان هم دموکرات شد
آش تو هم داغترهم پر ملات شد

میدونی کشور من از قدیما
بوده مهد دموکراسی تو دنیا

برا دموکراسی چه خونا خوردیم
چقد آدم به زیر خاک سپردیم

رها کردیم جهان رو از تروریست
بچه پنج روزه تا پیرصد وبیست

درو کردیم تروریستای سرخپوست
و هر کس که شده بود با اونا دوست

درسته که اونا تفنگ نداشتن
موهای ترسناک و عش عشی داشتن

اگر کشتیم دو میلیون در ویتنام
کمونیست بوده اند بجون بابام

اگرهمه اونا رو نمیکشتیم
دیگه میز و ریاست رومیداشتیم

دویست تا کودتا کردیم تو دنیا
دنیا از ایران گرفته برو به بالا

پنجاه سال بمبامون ریخت رو فلسطین
خودمون نزدیم، دادیم به "بگین"

فلسطینیا که پاک تروریستن
تروریست هم نباشن امریکایی نیستن

غیر امریکائی ارزش نداره
مث بچه سوسک بی پر و باله

چپاول کرده ایم ثروت دنیا
تمامشمو دادیم به عمه ریکا

هر کی جیک بزنه میشه تروریست
میره پیش "آسانژ" و اون "ویکی لیکس"

اگه این کارا رو ما نمیکردیم
دموکراسی تو دنیا نمیآوردیم

حالا تو هم بیا با شادی و شور
دموکراسی بخور پوستشو بریز دور

مسعود الوند

حماسه جنبش سبز

چو کشتار و خونریزی از حد گذشت
و آب فسون نیز از سد گذشت

بسی مردمان خسته از این وقیح
که گفتند او را ولی فقیه

و از اینهمه ظلم و بیداد و کین
که آمد بآنها بفرمان دین

به چالش گرفتند دیو دو سر
یکی دیو دین و رژیم آندگر

برای رژیم سیه کار دین
تو گویی که لرزد تمام زمین

سیاستگران دروغ و دغل
پی چاره کردند زانو بغل

همانها که در راس قدرت بُدند
و اسباب کشتار و نکبت بدند

شکنجه چیان و تجاوزگران
وزیران و دزدان و غارتگران

همانها که گفتند دموکراسی
و ملی فریب است و هم رقاصی

بشستند دستان خونین خویش
بُریدند دو وجب از پشم و ریش

دموکرات گشتند و ملی شدند
سکولارهای بس رام و اهلی شدند

تو گویی که مادر چو آنها بزاد
سکولار علی نام آنها نهاد

و آن یک بشد میردمکراتحسین
و افزود بر نام خود "ت" و "عین"

خود او به یکروزه تغییر کرد
پس از آن دمکراسی تعمیر کرد

ولی چون تحول به یکباره بود
همه ذهن و افکار آنها زدود

فراموش کردند اعمال خود
و کردار یاران غمخوار خود

نه حرفی ز اعدام و کشتارشان
نه از آن امام تبهکارشان

نه از لاجوردی جلاد و مار
نه تواب سازیهای آن نابکار

نه از قتل عام درون اوین
نه از گور جمعی بزیر زمین

نه از دختران تجاوز شده
نه از نوجوانان پر پر شده

علفهای هرزه ی سبز اینچنین
شدند در پی حفظ و ابقای دین

که اینباره با این دروغ و ریا
سواری بگیرند از توده ها

ولی رنگ سبز از علف هم نبود
به معجون بس دیگری مینمود

تو گویی که خشکی خونابه ها
و ترس از دگر خیزش توده ها

که زردی به چهره آنها بداد
بنای چنین سبز ملی نهاد

ولی چون سیاهی دین چیره شد
همه رنگ سبز اینچنین تیره شد

چو سقط جنین پر از راز گشت
حماسه بدینگونه آغاز گشت

و افسونشان جمله جارو شده است
ولی دست این جانیان رو شده است

رژیم و خدا را نشان کرده است
جوان مبارز و پرچم بدست

مسعود

الوند

آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر
و به آدرس های زیر ارسال نمائید.
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمائید.

کانادا

TD Canada Trust
Name: Roshangar
Acct. # 03152 004 79065218649
ABA (Rout No.): 026009593
Switch Code: TDOMCATTTOR

آدرس های پستی:

تظاهرات اتحادیه های کارگری در آستانه میلاد چشم انداز

روز شنبه 26 مارس 2011به دنبال فراخوان کنگره اتحادیه های کارگری (TUC)، لندن صحنه بزرگ ترین تظاهرات در هشت سال گذشته بود. از سال 2003 که حدود دومیلیون نفردرمخالفت با تصمیم دولت حزب کارگر به رهبری تونی بلر، برای حمله نظامی به عراق دست به تظاهرات زدند، لندن چنین تظاهرات بزرگی را به خود ندیده بود. پلیس لندن که معمولا تعداد تظاهرات کنندگان را بسیار کمتر از میزان واقعی شرکت کنندگان اعلام می کند، تعداد تظاهرات کنندگان را 250 هزار نفر براورد کرد. روزنامه ایندپندنت تعداد را 400 هزار نفر و کنگره اتحادیه های کارگری، تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات را حدود 500 هزار نفر اعلام کرد.

اعضای اتحادیه های کارگری، دانشجویان، بیکاران، بازنشستگان، دانش آموزان، فعالین سیاسی و اعضای نهاد ها، سازمان ها و احزاب مترقی، با پرچم ها، بنرها و پلاکاردهای رنگارنگ و متنوع به خیابان آمدند تا به سیاست صرفه جویی دولت ائتلافی حزب محافظه کار و حزب لیبرال دمکرات اعتراض کنند.

شعار های نه به قطع و کاهش خدمات رفاهی، نه به بیکار سازی، دولت دیوید کامرون باید برود، نه به ریاضت کشی اقتصادی، بر ثروتمندان مالیات ببندید، کارگران بریتانیا، تونس و مصر با هم متحد هستند، از شعار های اصلی تظاهرات روز شنبه بود.

بسیاری از تظاهرات کنندگان از شهرهای مختلف انگلستان به لندن آمده بودند و عده ای ازآنها که خود را از شهرهای شمالی به لندن رسانده بودند تمام شب را در راه گذارنده بودند. تعدادی از از پدران و مادران با فرزندان خرد سال خود در تظاهرات شرکت کرده بودند و عده ای با ویلچیر در تظاهرات حضور یافته بودند تا اعتراض خود را نسبت به قطع خدمات رفاهی فریاد زنند.

حضور چشم گیر پلیس، نگرانی مقامات امنیتی از تظاهرات را نشان می داد. حدود 4500 نفر پلیس برای کنترل تظاهرات به خیابان فرستاده شده بودند. اماکن و ساختمان های مهم دولتی و تجاری مانند محل سکونت نخست وزیر، پارلمان و فروشگاه های بزرگ در محافظت کامل پلیس قرار داشت. تظاهرات تا ساعات پایانی بصورت مسالمت آمیز بر گزار شد و با سخنرانی چند سخنران در هاید پارک لندن به پایان رسید. اما ساعتی پیش از پایان تظاهرات، چند صد نفر از تظاهرات کنندگان که چهره خود را با ماسک و پارچه پوشانده بودند به ساختمان دو بانک و یک فروشگاه حمله بردند و خسارتی را وارد کردند. اقدام این گروه از تظاهرات کنند گان باعث شد که کل تظاهرات تحت شعاع قرار گیرد. تلویزیون بی بی سی و تعدادی دیگر از کانال های خبری تلویزیونی، ساعت ها بطور زنده صحنه های حمله تظاهرات کنندگان به بانک ها، در گیری پلیس با آنها و سرانجام محاصره آنان توسط پلیس را بطور زنده پخش کردند. در روز بعد از تظاهرات نیز بسیاری از رسانه های گروهی به موضوع خشونت در تظاهرات پرداختند و سعی کردند که خواست های تظاهرات را در حاشیه قرار دهند. پلیس اعلام کرده که حدود 200 نفر از تظاهرات کنندگان را دستگیر کرده است و قصد دارد 170 نفر از آنها را برای محاکمه به دادگاه معروفی کند.

تظاهرات روز شنبه در اساس در اعتراض به حمله مستقیم دولت بریتانیا به شغل، سطح معیشت و رفاه کارگران و مردم عادی بر گزار شده بود. سرمایه داری بریتانیا از سال 2008 دچار یکی از ژرف ترین بحرانهای اقتصادی بعد از رکود بزرگ 1929 شده و دولت بریتانیا با اتخاذ سیاست ریاضت کشی اقتصادی و صرفه جویی در بودجه رفاه عمومی، قصد دارد که بار هزینه بحران را بر دوش کارگران و مردم عادی بیاندازد. دولت که با کسری بودجه عظیم روبرو است، مدعی است که برای کاهش کسری بودجه راهی جز کاهش و قطع خدمات عمومی و رفاهی و بیکار سازی، به ویژه در بخش خدمات عمومی وجود ندارد. واقعیت اما این است که بخش بزرگی از این کسری بودجه در نتیجه ترزیق پول توسط دولت به بانک های خصوصی به منظور جلوگیری از ورشکستی کامل سیستم مالی به وجود آمده است. بنا به پاره ای از آمارها از آغاز بحران اقتصادی تا کنون، دولت بریتانیا حدود 700 میلیارد پوند به بانکها پرداخته است . موضوعی که در این رابطه بیش ازهمه باعث خشم مردم شده، این است که درست در هنگامی که شغل و سطح معیشت آنها از سوی دولت مورد حمله قرار گرفته، مدیران بانک هایی که از طریق مالیات مردم از سقوط و ورشکستگی نجات داده شده اند، علاوه بر حقوق های میلیونی، هر ساله پاداش چند میلیونی نیز دریافت می کنند.

دولت ائتلافی احزاب محافظه کار و لیبرال دموکرات که در ماه مه سال گذشته به قدرت رسید، چند ماه بعد از رسیدن به قدرت، بودجه اضطراری صرفه جویی اقتصادی را به تصویب رسانید و به اجرا گذاشت. در همان زمان دولت پذیرفت که در نتیجه اجرایی شدن این بودجه، طی چهار سال آینده یک و نیم میلیون نفر در بخش دولتی و به همین تعداد در بخش خصوصی شغل شان را از دست خواهند داد و به صف بیکاران خواهند پیوست. از آن زمان تا کنون پانصد هزار نفر بیکار شده اند. در حال حاضر آمار رسمی بیکاری در بریتانیا به 5/8 درصد و تعداد بیکاران به 5/2 میلیون رسیده است، و همه پیش بینی ها حاکی از این است نرخ بیکاری همچنان سیر صعودی خواهد داشت.

افزون براین، در دوسال گذشته درآمد اسمی ومیانگین خانواده ها 10 در صد کاهش یافته است. درهمین مدت، دستمزد اکثر کارگران ثابت مانده در حالی که نرخ تورم سالانه 5 در صد افزایش یافته است. عدم امنیت شغلی و وجود صف میلیونی بیکاران باعث شده است که کارگران به امید حفظ شغل خود به ثابت ماندن و در بسیاری موارد به کاهش دستمزدها تن در دهند. از دهه 1920 به این سو، این نخستین بار است که در آمد واقعی اکثریت کارگران و شاغلین تا این میزان کاهش می یابد.

حزب محافظه کار به رهبری دیوید کامرون با شعار مبهم ایجاد جامعه کلان به قدرت رسید. اکنون بیش از پیش آشکار شده است که معنا و مفهوم جامعه کلان، پایان دادن به بقایای دولت رفاه است. سیستم بهداشت و درمان رایگان، آموزش رایگان، بیمه های بیکاری، زمان بازنشستگی و حقوق باز نشستگان، مسکن دولتی، کمک های مسکن، کتاب خانه های دولتی و دیگر خدمات عمومی و رفاهی همگی مورد حمله دولت واقع شده است. دولت محافظه کار کامرون از بسیاری جهات از دولت مارگارت تاچر، دست راستی تر است.

دولت تاچر با اعمال سیاست اقتصادی خصوصی سازی، بازار آزاد و مقرات زدایی در راه حرکت سرمایه، ضربه کاری به دولت رفاه وارد کرد. اما هسته اصلی سیاست دولت تاچر در هم شکستن قدرت اتحادیه های کارگری بود. دولت تاچر با شکست دادن اعتصاب یک ساله کارگران معادن در سال 1984، و سپس با تحمیل شکست های دیگر به جنبش کارگری و تصویب قوانین ضد اتحادیه ای، آنچنان شکستی به اتحادیه های کارگری و بطور کلی به جنبش کارگری بریتانیا تحمیل کرد که این جنبش از آن پس هیچگاه نتوانست کمر راست کند ودر قامت گذشته خود عرض اندام نماید. با این حال حزب محافظه کار در دوران تاچر نتوانست بطور کامل به همه اهداف خود و از جمله به هدف ایجاد دولت کوچک و قطع تمام خدمات رفاهی دولت دست یابد. دولت کامرون بر آن است در دل بحران کنونی سرمایه داری، کاری را که تاجر موفق به انجام آن نشد، به پایان برساند.

اهمیت تظاهرات روز شنبه 26 مارس در این است که در چنین متنی از اوضاع سیاسی و توازن قوا صورت گرفت. این تظاهرات، نه ی بزرگ کارگران و مردم به سیاست ضد کارگری و ضد انسانی دولت کامرون بود. اما در مبارزه جاری، توازن نیرو، همچنان به نفع دولت و طبقه حاکم است. کارگران بریتانیا دراساس فاقد آن تشکل های رزمنده، اگاه و سراسری هستند که بتوانند دولت محافظه را ازقدرت به زیر بکشند و سرمایه داری بحران زده بریتانیا را در نبرد قدرت به چالش بگیرند. کنگره اتحادیه های کارگری که تظاهرات روز شنبه را فرا خوانده بود، هیچ شباهتی به یک تشکل رزمنده ندارد. نزدیک به سه سال از بحران سرمایه داری و یک سال از به روی کار آمدن دولت کامرون می گذرد. در حالی که در تمام این مدت، سطح زندگی و رفاه کارگران بطور مرتب مورد هجوم دولت و کارفرمایان قرار گرفته و در یگر کشور از جمله فرانسه، یونان و ایرلند کارگران دست به اعتصاب و مبارزه زدند، اما این کنگره خاموش بوده است.

کنگره اتحادیه های کارگری بریتانیا در فراخوان خود برای تظاهرات شنبه این تظاهرات را "تظاهرات آلترناتیو، اشتغال و رشد اقتصادی" نامیده بود. اما در هر سه این موارد، کنگره هیچ راه حلی به نفع کارگران ندارد. آلترناتیوی که کنگره از آن سخن می گوید به روی کار آمدن مجدد حزب کارگر است. اما بحران سرمایه داری زمانی آغاز شد که حزب کارگر در قدرت بود و سیاست نجات بانک ها و کسر بودجه و در نتیجه سیاست صرفه جویی و ریاضت کشی اقتصادی در ابتدا توسط همین حزب اتخاذ گردید. دولت کامرون در واقع دارد همان سیاست حزب کارگر را منتها با شدت و سرعت بیشتر ادامه می دهد. اعتراض حزب کارگر به دولت کنونی این نیست که چرا هزینه های دولتی را کاهش می دهد، بلکه اعتراض اش این است که چرا این کار را به یک باره انجام می دهد و نه صورت تدریجی. اد میلیبند رهبر حزب کارگر که یکی از سخنرانان تظاهرات روز شنبه بود در سخنرانی خود، با اصل سیاست ریاضت کشی اقتصادی دولت مخلفت نکرد بلکه گفت که دولت باید صدای تظاهرات کنندگان را بشنود و در سیاست های خود تجدید نظر کند. منظور او از تجدید نظر، همان کاهش تدریجی به جای کاهش سریع هزینه های دولتی است.

در دو مورد دیگر یعنی در ارتباط با رشد اقتصادی و اشتغال نیز کنگره هیچ راه حلی واقعی برای کارگران و مردم ندارد. در هر دوی این موارد تنها طرح ارائه شده از سوی کنگره ایجاد "بانک سبز" با هدف سرمایه گذاری در صنایع پاک مانند توربین های بادی تولید برق و نظایر این هاست.

اما کمتر کسی این طرح کنگره را جدی خواهد گرفت. زیرا هر گاه سرمایه داران، سرمایه گذاری در این گونه صنایع را سود آور تشخیص دهند، بی نیاز به پند و اندرزهای کنگره دست به سرمایه گذاری خواهند زد، شغل ایجاد خواهند کرد و با استثمار کارگران، هم سود به جیب خواهند زد و هم به رشد اقتصاد ملی کمک خواهند کرد. ارائه چنین طرحی آن هم از سوی کنگره اتحادیه های کارگری خنده آور به نظر می رسد. اما این دقیقا همان چیزی است که کنگره به عنوان راه برون رفت از بحران اقتصادی ارائه داده است.

یکی از شعارهای مشهود در تظاهرات، در خواست از کنگره اتحادیه های کارگری برای اعلام اعتصاب عمومی بود. کنگره توان، اتوریته و امکان آن را دارد که اعتصاب عمومی فرا بخواند. با توجه به وجود روحیه اعتراضی در میان کارگران و نگرانی گسترده از نا امنی شغلی، چنین فرا خوانی با استقبال گسترده و سراسری روبرو خواهد شد. تا اکنون نیز تعدادی از اتحادیه های کارگری در اعتراض با سیاست قطع و کاهش هزینه های عمومی و اخراج سازی ها دست به اعتصاب زده اند. برای نمونه در عرض یک سال گذشته کارگران عضو اتحادیه کارگران قطار و مترو چندین بار اعتصاب کرده اند. در روز پنج شنبه گذشته آموزگاران کالج ها و استادان دانشگاه بطور یک پارچه اعتصاب کردند ودر نتیجه کلیه کالج ها و دانشگاه ها به حالت تعطیل درآمدند. آموزگاران مدارس نیز اعلام کرده اند که در این هفته به اعتصاب یک روزه دست خواهند زد. در کنار این ها باید به اعتراض و تظاهرات های گسترده، سراسری و رادیکال دانشجویان در ماه های گذشته علیه افزایش شهریه ها نیز اشاره کرد. همه این ها نشان می دهد که شرایط برای اعتصاب عمومی آماده است.

کنگره اتحادیه های کارگری اما تا کنون از اعلام اعتصاب عمومی خود داری کرده است و بعید است که در آینده نیز به چنین کاری تن در دهد. رهبران سازشکار کنگره اتحادیه های کارگری حفظ موقعیت کنونی خود با حقوق های کلان را صد بار بر درگیر شدن در مبارزه جدی ترجیح می دهند. بعلاوه اعلام اعتصاب عمومی در صورت عقب ننشستن دولت به معنای شکست اعتصاب و تضعیف جایگاه کنگره اتحادیه های کارگری خواهد بود. از سوی دیگر پیروزی اعتصاب عمومی می تواند به سرنگونی دولت

ادامه صفحه 23

محافظه کار و انتخابات جدید بیانجامد. اما حزب کارگر یعنی الترناتیو حکومتی کنگره اتحادیه های کارگری در حال حاضر چندان تمایلی به کسب قدرت دولتی ندارد. حزب کارگر ترجیح می دهد که در شرایط کنونی همچنان در اپوزیسیون باقی بماند تا حزب محافظه کار سیاست های ضد کارگری و تنفربرانگیز صرفه جویی اقتصادی و اخراج سازی ها- که حزب کارگر هیچ مخالفت اصولی با آن ندارد- را پیش ببرد تا حزب کارگر بعد ها در موقعیت دیگر و بهتری به قدرت برسد.

به دنبال تظاهرات شنبه یکی از وزیران دولت کامرون اعلام داشت که دولت صدای تظاهرات کنند گان را شنیده است اما قصد تغییر سیاست های خود را ندارد. گنگره اتحادیه های کارگری در برابر این تصمیم دولت، فاقد استراتژی مبارزاتی است. برندان باربر رهبر کنگره اتحادیه های کارگری در مصاحبه با تلویزیون بی بی سی در پاسخ این پرسش که برنامه بعدی کنگره چیست، گفت که کنگره فعلا برنامه دیگری ندارد و اظهار امید واری کرد که دولت در سیاست های خود تجدید نظر کند .

مارگارت تاچر در توجیه سیاست های اقتصادی نیولیرال خود جمله ای گفت که بسیار مشهور است. او گفت: " آلترناتیو دیگری وجود ندارد." آلترناتیو دیگر سوسیالیسم بود. اما تاچر سوسیالیسم را آلترناتیو نمی دانست و روی سخن اش با احزاب و کسانی بود که می خواستند سرمایه داری را با سیاست های اقتصادی دیگری اداره کنند. تا آنجا که موضوع به حفظ سرمایه داری و سیاست های اقتصادی احزاب بورژوازی بر گردد به نظر می آید که این گفته تاچر اکنون بیش از زمانی که او آن را بیان کرد، صحت دارد؛ سرمایه داری بعد از سی سال تجربه نیولیبرالیسم که قرار بود راه حل معضلات آن باشد، اکنون در بحران ساختاری و ژرفی فرو رفته است. احزاب بورژوایی از محافظه کار گرفته تا سوسیال دموکرات - که اینک با حفظ نام در عمل نیولیبرال شده اند- هیچ کدام آلترناتیوی دیگری غیر حفظ سرمایه داری از راه تداوم همان سیاست های نیولیبرال ندارند. و این سیاست اکنون بیش از گذشته مستلزم حمله گسترده و همه جانبه به سطح معیشت و دسمزد کارگران است. اما تظاهرات روز شنبه در لندن یک بار دیگر نشان داد که کارگران حاضر نیستند بدون مبارزه هزینه بحران سرمایه داری را بپردازند.

اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران ایران- واحد بریتانیا
28 مارس 2011

ادامه از صفحه 4

بحث و گفتگو در مورد خواسته های انقلابی برای تحولات پایه ای و پیشرفتهای خزنده ضد انقلابیون در خیابا نها و شبکه های اجتماعی ادامه دارد. جامعه مدنی مبارزه خود را برای رسیدن به آزادی و دمکراسی ادامه می دهد. روزنامه نگاران در رسانه های مختلف معترضند و خواهان کناره گیری رهبران سابق هستند. دانشجویان نیز بر این خواسته پافشاری می کنند. اتحادیه های کارگری جدید تشکیل می شوند و اعتصابات برای کسب شرایط کاری بهتر در جریان است. مسیحیان و اقلیتهای مذهبی که نقش فعالی در انقلاب مصر داشتند برای احقا ق حقوق برابر شهروندیشان و علیه خشونت مسلمانان مرتجع مبارزه می کنند.

روز 23 مارس دولت جدید مصر قانونی را تصویب کرد که هرگونه اعتصابی که از طرف افراد و وزارتخانه های دولتی مخل نظم و کسب و کار تلقی شود جرم و مستوجب مجازات محسوب میشود. دانشجویان دانشگاه قاهره که چند هفته است برای برکناری رییس دانشگاه دست به تحصن زده اند اولین کسانی بودند که روز بعد از تصویب این قانون بازداشت شدند.

ادامه صفحه21

بعنوان يك فرد ساكن ايران ميگويم اگر ميخواهيدسرعت وقدرت جنبش بالا رود راهكارهاي پيشنهادي زير را كه برگرفته از شناخت كاملم از طبقه 75 درصدي مردم است و ميتواند آتش اين نهضت را شعله ورتر كند با دقت زياد مطالعه كنيد:

بسيار كارآمد وموثرميباشد(موثرتر از طرح مباحث كانالهاي شما وساير رسانه ها) كه ليست ثروت ومايملك خارج وداخل كشور 200 نفراول مملكت را تهيه واز راهي به غير از ماهواره و اينترنت منتشر كنيد.اين كار به تنهايي به اندازه مساعي 2سال گذشته موثر است .طبقه مياني جامعه چندان به تقلب در انتخابات و ضرورت دموكراسي حساس نيستند ولي بدليل فقرنسبت به مال اندوزي مسولين حساس هستند براي همين است كه هيچ مقام كشوري يا روحاني در ايران اجازه افشاي داراييهايش را نميدهد چراكه به تقدس آنها لطمه جدي ميزند واين افشاگري به شرط اينكه بدست طبقه مياني برسد ميتواند پاشنه آشيل رژيم باشد.
انتشار ليست كمكهاي مالي به كشورها وگروههاي خارجي برحسب تومان كه براي طبقه كم سواد قابل فهم باشد(با روشي به غير اينترنت وماهواره)
بجاي اعمال تحريمها كه سبب مشكلات ونفرت طبقه مياني ايران ازغرب شده ورژيم آن را كاملا به نفع خودش تبليغ ميكند بايد تمام ديپلماتها ومقامات كشورهاي دوست ايران را مثل روسيه – چين
تركيه – پاكستان و... را وادارنمود كه دايما درباب اشاعه دموكراسي وآزاديهاي مدني به دولت ايران تذكر مداوم بدهند ورژيم ايران را خسته كنند. در حيرتم كه آمريكا در مذاكراتش با روسيه چرا روي انرژي هسته اي زوم كرده درحاليكه اگر روي دموكراسي زوم ميكرد هم همراهي بيشتر روسيه را ميداشت وهم اصل قضيه حل ميشد.
واداشتن هنرمندان- دانشمندان – انديشمندان كشورهاي مرتبط با ايران – براي توصيه وتذكر به اشاعه دموكراسي به مسولين ايراني
آموزش و اشاعه روشهاي مبارزه منفي از سوي رسانه هاي خارجي به مردم ايران . نظير آنچه گاندي كرد يا روشهاي جيمزشات. به شما قول ميدهم اگر مردم تصميم بگيرند با هيچ شيخ يا پاسداري معامله يا صحبت نكنند بسياركم هزينه ترو سريعتر ازتظاهرات خياباني به نتيجه ميرسيم.!!!
عدم اجازه دسترسي رژيم ايران به ماهواره هايي كه ازآنجا تبليغات ميكند.
جلوگيري دول غربي از سفر همه مسيولين دولتي ايران به كشورهايشان و ندادن ويزا- دعوت نكردن از آنها در هيچيك از كنفرانسها وهمايشهاي بين المللي – خصوصا همايشهاي تبليغاتي براي رژيم ايران . اين كار به تنهايي بيشترازتحريمي هاي فعلي كاررا براي رژيم سخت ميكند.
به اميد آزادي

یاد داشت سردبیر:
دوست عزیز از مقاله مستدل و آگاهی دهنده شما بی نهایت متشکرم. من کاملا با شما موافقم. منهم در برنامه های گذشته ام، منجمله برنامه هفته گذشته، علت شکست جنبش را عدم شرکت طبقه کارگر و اقشار میانی که درگیر مشکلات اقتصادی هستند ذکر کردم. با اینحال نوشته شما برای من بسیار روشن کننده بود. ما آنرا در نشریه روشنگر که یکی از نظریات پرتیراژ و رادیکال خارج از کشور است و هفته آینده از چاپ بیرون و برای شما هم ای میل خواهد شد چاپ می کنیم و به ره نمودهای شما هم عمل خواهیم کرد. فقط در یک مورد باید بگویم شما کمی نسبت به قدرتهای غربی خوش بین هستید. مسلما آنها خواهان دمکراسی و به حرکت در آمدن توده زحمتکش نیستند. آنها دعوایشان با دولت ایران با دعوای مردم فرق دارد. برای همین مسئله اتمی در مرکز مشاجراتشان است. آنها فقط خواستار تغییرات آرام از بالا بدون مشارکت مردم اند. چون وقتی مردم به میدان بیایند باز گرداندن آنها کاری مشکل است .با تشکر مجدد.

اطلاعیه کمک مالی برای چاپ مستقل روشنگر در اروپا

رفقا و دوستان عزیز

ما تا کنون از طریق کپی کردن نشریه روشنگر انهم بطور محدود و سیاه سفید آنرا در فرانکفورت و بخشا هم در شهرها و کشورهای دیگر با هزینه شخصی خودم و یکی دو رفیق دیگر بدست شما و دیگران از کانال مغازه های ایرانی رسانده ایم ولی از آنجائی که نشریه روشنگر نشریه ای رادیکال و چپ و غیر تشکیلاتیو مستقل می باشد و تا کنون مقالات و دیدگاهای مختلف و بخشا مخالف نظرات غالب در در نشزیه را هم چاپ کرده در آمریکا و کانادا به نشریه ای توده ای تبدیل شده و انتشار محدود ولی استقبال خوب آن در اروپا هم نشانه از قابلیت رشد و انتشار وسیعتری رابیان مکند. این در حالیست که ما با تبلیغات عظیم و گسترده نیروهای ارتجاعی از سلطنت طلب تا مجاهد و بقول معروف سبزگرا از طریق رادیو و تلویزیون و ماهواره و...مواجه هستیم

رفقا و دوستان عزیز

ما تصمیم به چاپ نشریه به صورت ارجینال آن هم در تیراژ گسترده تری در اروپا داریم و برای تحقق این امر نیاز به 500 تا 800 ایورو در ماه داریم و من بعنوان مسئول اروپای نشریه دست کمک بسوی شما دراز می کنم.اگر شما حتی ماهی 10 ایورو یا هر مبلغی که در حد توان مالیتان باشد برای ما ارسال کنید ما نه تنها انرا در لیست مالی نشریه درج می کنیم بلکه شما با اینکار مثبت و با ارزشتان گامی در جهت مبارزه فرهنگی مابر علیه رژیم های ارتجائی و مذهب و آلترناتیوهای رنگا و رنگ آن برداشته اید

من در اینجا شماره حساب بانکی خودم را برایتان می نویسم ولی شما می توانید کمکهای مالیتان را مستقیم به خساب نشریه روشنگر در کانادا نیز که در روشنگر می باشد واریز کنید.

Goodarz Hassanvand

Kontonummer: 305072536

BLZ :50050201

Sparkasse Frankfurt am Main

UST-ID DE :11 41 040 95

دست همگی شما را دوستانه و رفیقانه می فشارم

گودرز فرانکفورت آلمان

روشنگر

متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود

به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید!

مصدق و سوسیالیزم

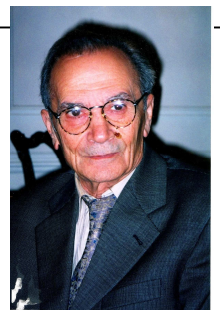

. نوشته علی ضرابی

مقاله نویسنده ارجمند روزبه کلانتری را خواندم و بخش هایی از مقاله ایشان مورد تأیید من نیز هست و قبول دارم که نوشته ایشان از انسجام کامل هم برخوردارمیباشد مطلب نشان میدهد که ایشان کوله بار؟ طیف چپ را بدوش دارند. من هم یک سویالیست هستم و سوسیالیست خیلی قدیمی و کاملاً معتقد به اصول آن با اینکه اهل تظاهرنیستم، نمیدانم چرا اینجا دلم می خواهد عرض کنم من هم جزء هشتاد نفری هستم که بیانیه صلح استکهلم را درآن زمان یعنی تقریباً شصت سال پیش امضا کرده ام و آنرا با بصیرت کامل در سنین جوانی امضا کردم وهمیشه معتقد به آن بوده ام به این جهت که معتقدم سیستمی از سوسیالیست بهتر نمی تواند پیدا شود یا لااقل تاکنون. خودنمایی من ازاین نظر است که جناب کلانتری بدانند که یک طرفدار یقه پاره کن زنده یاد دکترمصدق نیستم وآنچه می نویسم روی عشق به دکتر مصدق نیست ولی دیوار را یک طرفه رنگ نمی کنم. من هم مثل آقای کلانتری معتقدم طبقه کارگر و زحمت کش جامعه در جهان تا کنون نتوانسته حقوق خود را بگیرد ومتأسفانه نمی تواند هم وما به امید آنروزی هستیم که قدرت سوسیالیزم به حدی برسد که بتواند بساط سرمایه را بر هم چیند و سرمایه را ملی کند که این اتفاق خواهد افتاد وبه قول فرزانه از دست رفته اخوان ثالث :

عاقبت کار جهان طور دگر خواهد شد زبرزیر یقین زیر و زبر خواهد شد

این شب تیره اگر روز قیامت باشد آخرالامر به هرحال سحر خواهد شد

در این زمان هم همیشه حرف آخر را طبقه کارگر زده است نمونه آن. انقلاب فرانسه، انقلاب کبیر اکتبر، انقلاب از دست رفته ایران حرکت های موفقیت آمیز در آفریقا و خاورمیانه همه دال بر آنست که گذشته برانیکه قدرت طبقه کارگربه نمایش گذاشته شده تأثیر بخش هم بوده واین تأثیر بخشی است که همه ما چشم به آن دوخته ایم. کارگر همیشه پیروز بوده اگر در مواردی هم این پیروزی به تأخیر افتاده به جهت فشار سرمایه و وسیله دست نشاندگان سرمایه یعنی پادشاهان ویا رئیس جمهوری هائیکه که رمق ملت ها را کشیده اند وملت ها را رعیت و نوکر و مزدوربه حساب آورده اند.

در ایران هم متأسفانه همیشه چنین کسانی سرکاربوده اند از صدر تا ساقه ولی بعدازشهریور 1320 که رضاشاه از ایران اخراج شد مردم تا حدودی بپا خواستند اما از آنجا که ما درچهره تاریخمان طعم آزادی را ندچشیده بودیم واز سویی دو کشوری که همواره در ایران گماشتگانی به نام شاه داشتند فوراً دست به کار شدند وهریک به نوع دیگر زنجیر استعمار جدیدی برای مردم ما ساختند. انگلیس ها وسیله قوام السلطنه حزب دموکرات را برپا کردند و روسهای استالینی حزب توده را حزبی که نام توده و سوسیالیزم را به سیاهی ثوق داد و متأسفانه آنچه لنین دوست داشت انجام شود وبرنامه ای برداشته شده از مانیفست کارل ماکس که واقعاً اگر صحیح انجام میشد موجب نجات بشر فراهم ساخته بود به اصطلاح فاتحه خواند و بهشتی که لنین درصدد ساختن آن بود این مرد خودخواه و خونجوار به جهنم تبدیل کرد و در ایران هم عده ای از حول حلیم در دیگ افتادند وبا شعارهای مسخره و عوام پسند موجب گمراهی عده ای را فراهم کرد و امریکا که در این جریانات تسلیم انگلیس شده بود دم دستگاه غلام یحیی و پیشه وری را جمع جور کرد و عده ای از آنها به زیر زمین و عده ای هم به دربار ارباب استالین گریختند ومردم آزاده ایران بخصوص کارگران هم مبارزه را ادامه میدادند و دکتر مصدق که به جرم آزادی خواهی در قفس پهلوی بود آزاد و وارد مبارزه شد وبا شناختی که ملت از او داشتند با فشار به شاه و حرکت های ضد استعماری همان مجلس ساخته شده وسیله شاه، او را مجبور کردند مصدق را به نخست وزیری انتخاب کنند وبرای نجات ایران مصدق این پست را قبول کرد و همانطور که شما مرقوم داشته اید اولین کاری که کرد اعلام داشت مردم و مطبوعات آزاد هستند و مطبوعات مجازند حتی در مورد خود من هرچه بخواهند بنویسند و اطمینان داشته باشند که من شکایتی از آنها نخواهم کرد و در حکومت کوتاه او مجلس هفدهم با وکلای خیلی بهتر از دست نشاندگان شاه شروع بکار کرد. متأسفانه چون ما طعم آزادی را نچشیده بودیم هرچه خواستیم کردیم. روزنامه چلنگر کاریکارتوری از مصدق را بدون شلوار در حالیکه به سردر مجلس نشسته و بول از او خارج میشود نشان میداد و زیر آن نوشته بود

چنان به سردر شورای مملکت ریدند که گه مصحح مظفری عدل گردید

ولی به قدرمصدق به این مکان شریف کسی نریده است نمی ریند نخواهد رید

من در یادداشت های آقای خازنی رئیس دفتر مصدق خواندم که نوشته بود این عکس را به مصدق نشان دادم او خندید و گفت: هیچ عیبی ندارد هرکس این عکس را ببیند خودش قضاوت خواهدکرد. شما ناراحت نباشید مردمی که هزارسیصد سال است نتوانسته اند دم بزنند حال که آزاد شده اند حق دارند به نحوی بغض خودرا خالی کنند.میدانم که شما هم قبول دارید که او مرد ملی وطن پرست بود. او بخلاف گذشتگانش یک سوسیالیست به تمام معنی بود. دکتر مصدق در امر ملی شدن صنعت نفت به نمایندگی همه ملت ایران قانون ملی شدن صنعت نفت را در مجلس شورای ملی به هر نحو که بود به تصویب رسانید و نطق او در دادگاه لاهه واقعاً موجی را فراهم کرد که ملل دیگر نیز هوس سر بلند کردن در مقابل انگلیس ها را کردند. مصر با کپی از کار مصدق کانال سوئیز را ملی کرد واین عمل نشان داد که کفتار پیر را هم میشود با حرف حساب به زانو در آورد. مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت قانون کسر ده درصد از حق مالک برای آبادانی دهات را به تصویب رسانید و اول از همه آنرا در ملک موروثی خودش انجام داد.ما باید کارنامه همین دو سال دولت مصدق را بخوانیم انوقت بگوییم هرکس در آن زمان حاکم میشد میتوانست چنین خدماتی را انجام دهد. شاید اینطور باشد ولی هرکس خادم ملت نمی شد . ما مثل مصدق نداشتیم اگر میداشتیم او هم مصدق میشد. آیا قوام السطنه یا حکیم الملک یا حسین علاء ویا ساعد مراغه ای می توانستند مصدق باشند. بدیهی است اگر می خواستند البته که مصدق بودند ولی آنها سر سپرده و نوکر انگلیس و روسیه و سومی هم که تازه پا به عرصه وجود گذاشته بود یعنی

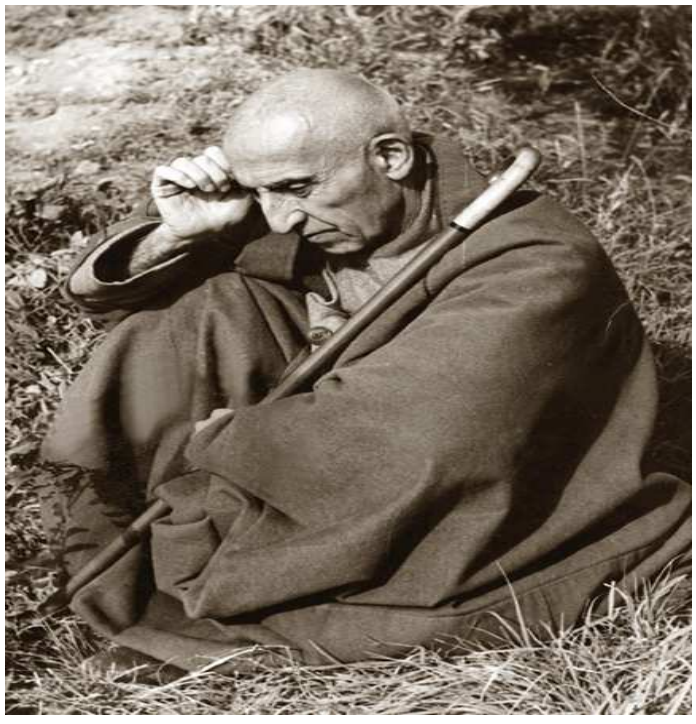

جناب کلانتری خیلی از جوان ها ندانسته و ناشناخته سوار اسب چوبی استالین آدم خوار شدند، و چیزی از کمونیست و سوسیالیست نمی دانستند. متأسفانه ما از آنجا که راهی برای شناخت سوسیالیزم نداشیتم آب را از کوزه شکسته استالین می خوردیم، ای کاش ما بجای عده زیادی که کمونیسم استالینی را چکی و بدون مزمزه کردن آن قبول کردند، صد نفراحسان طبری یا دکتر تقی ارانی ویا انورخامه ای ویا دکترتقی ارانی ویا نوشین می داشتیم در آن صورت راحت از جهنم

ادامه صفحه20

و به طرفی کش میکند. سیب ها پیش پای زن در بین سنگها میلولند و مرد با خون سردی ابلها نه ای چادر گل سیب را دو باره هموار میکند و با همان لبخند وهمان یک دست، در چادر جای سیب چند تا سنگ میگزارد و دو باره بر گوشه های آزاد آن گره میزند و به زن تعارف میکند؛ زن با چشمان تر به راه پشت سرش میبیند به برگهای پاییزی چنار که مثل دستهای قطع شده روی سنگها افتاده اند، با گامهای لرزان و بقچه ای سنگین از سنگ در حالیکه قدمهایش برگهای روی سنگها را میشکنند با چین های چادری اش مثل قفسی به حرکت میآید و از مرد دور میشود و صدای برخورد دندانها و سیب، هق هق شا نه ها و صدای شکستن برگها همه و همه با هم دست میدهند و آرام آرام با زن درشیون باد ها ی بیخانمان گم میشوند. . .

چرا انقلاب ما اسلامی شد؟
و
چه گونه اسلامی شد؟

مجید دارابیگی
24 فوریه 2011 برابر با 5 اسفندماه 1389

سی و دومین سال گرد انقلاب مردم ایران هم زمان شد با رستاخیز مردمی در چند کشور عرب زبان، رستاخیزی که سبب شد بن علی دیکتاتور تونس و مبارک دیکتاتور مصر یکی پس از دیگری پای به فرار بگذارند و هم اکنون زمین زیر پای علی عبداله صالح دیکتاتور یمن و معمر قذافی دیکتاتور لیبی هم به لرزه در آمده است هر چند امیر بحرین، رئیس جمهور ال جزایر، پادشاه اردن و پادشاه مراکش هم وضع به تری ندارند تا کی نوبت سوریه و شیوخ نفتی برسد. پرسشی که با این زمین لرزه ی عربی ورد زبان ها شده مشابهت این جنبش است با جنبش مبارزاتی مردم ایران و این پرسش که آیا رستاخیز عربی به انقلاب بهمن شباهت دارد و یا به جنبش اعتراضی سال هشتاد و هشت که به بهانه تقلب انتخاباتی تجلی یافت!

اینک دگر بار سخن از انقلاب اسلامی به میان می آید و بیم آن می رود که پی آمد زوال دیکتاتورها، برقراری حکومت اسلامی باسد و تجدید حیات دیکتاتوری در قالبی خشن تر به نام انقلاب اسلامی! به ویژه آن که در لیبی، ال جزایر و یمن جریان های نزدیک به ال قاعده در میدان مبارزاتی هستند و در مصر و تا حدودی در تونس هم اخوان ال مسلمین! اما از همه مهم تر نقش سنتی اسلام است و نماز جمعه به عنوان بهانه ای برای گرد آمدن توده ها در یک مراسم سنتی ــ مذهبی! و پرسشی که تازه گی دارد این است که آیا می توان رژیم های تا کنونی جهان عرب را رژیم های سکولار ارزیابی نمود و از اسلامی شدن آن ها بیمناک بود؟ آیا نقش مذهب در سیاست و حکومت یمن و لیبی آن چنان اندک است که توده های مردم به دنبال اسلام حکومتی و شریعت پررنگ تری باشند؟ و آیا نمی توان انگاشت که رستاخیز مردم سالاری در جهان عرب به گوهر خود رستاخیز اسلام زدائی است و این رستاخیز اسلام زدائی فراتر از جهان عرب، تمام جهان اسلام را به کام خود فرو خواهد برد و جمهوری اسلامی را هم و اسلام ناب محمدی را هم و اسلام آخوندی شیعه در ایران را هم و سرانجام همه را به ژرفای نیستی خواهد کشید. آیا علی عبداله صالح را که پس از اشغال جنوب، کارخانه های آبجوسازی عدان را به آتش کشید و اجازه می دهد دختر هشت ساله را به پی روی از سنت نبوی به عقد مرد شصت ساله درآورند چیزی از جمهوری اسلامی ایران کم دارد؟ یا مبارک که انجمن زنان دموکرات را برچید و دارائی مصادره شده ی آنان را به سازمان زنان اسلامی سپرد که به اخوان ال مسلمین نزدیک اند!

انور سادات رئیس جمهور پیشین مصر که توسط اسلام گرایان ترور شد و خود از جوانی با اخوان ال مسلمین هم کاری می کرد و پس از رسیدن به مقام ریاست جمهوری به آنان میدان داد و زندانیان وابسته به آنان را از زندان آزاد ساخت و در آوازه گری خود را رئیس جمهور مسلمان می نامید؛ در حالی که گروه، گروه کمونیست ها و ناصری های چپ را که به سیاست سازش کارانه ی وی انتقاد داشتند به بند می کشید و از مناصب دولتی برکنار می ساخت. در برابر زیاده خواهی مسلمانان می گفت اگر انقلاب اسلامی می خواهید تا روزی صد نفرتان را اعدام کنم! و با این سخن آشکارا به حکومت اسلامی ایران طعنه می زد که انقلاب اسلامی یعنی کشتن روزانه صد نفر!

به راستی در جهان رسانه ای امروز، مردمی که حکومت اسلامی در ایران را دیده اند و حکومت طالبان در افغانستان را و ترورهای بنیادگرایان مسلمان در ال جزایر، عراق، افغانستان، پاکستان و ... را؛ مگر دیوانه اند که به دنبال انقلاب اسلامی دیگری باشند؟ و اگر هم در هر یک از این کشورها جریان های اسلامی بنیادگرا چیره گی پیدا کنند چیره گی آنان هم بی گمان مثل ایران سیل بنیان کن اسلام خواهد بود. اسلامی که به گوهر خود با دموکراسی در تضاد بنیادی است، از بنیاد بر مردم عرب و عجم تحمیل شده است و در قالب حکومتی تحمیلی تر است! همان طور که در صدر اسلام بر ما تحمیل شد و هم با انقلاب پنجاه و هفت تحمیل شد و هنوز هم بر دوش ما مردم ایران سنگینی دارد!

به وارونه ی آوازه گری های جمهوری اسلامی که تلاش دارد جنبش کنونی جهان عرب را یک جنبش اسلامی قلم داد کند، وجه برجسته ی رستاخیز مردم عرب مردم سالاری و آزادی خواهی است و نه تلاش برای برقراری حکومت اسلامی هر چند که تلاش مذبوحانه ی جریان های بنیادگرا را نمی توان نادیده گرفت.

اسلام اهل سنت با شیعه ی آخوندی چند تفاوت اساسی دارد. نخست این که در اندیشه ی اهل تسنن امامت وجود خارجی ندارد و پیامبر از جانب خدا رسالت امامت نداشته است و بنا بر این حکومت اراده ی الهی نیست و ملت ها در چه گونه گی اداره ی خود مختار هستند.از این روی راویان حکومت اسلامی و تلاش گران برقراری حکومت اسلامی در کشورهای سنی مذهب سیاست بازان غیر روحانی هستند که مذهب را در خدمت سازوکارهای سیاسی خود در می آورند و نه شیخ ال اسلام ها و مفتی های کوچک و بزرگ! دوم این که اسلام در جهان عرب در کنار زبان عربی یکی از دو وجه بارز هویت و فرهنگ این کشورهاست و حضور مردم در نماز جمعه و مراسم مذهبی دلیلی بر استقبال از حکومت اسلامی نیست. در حالی که مذهب هرگز هویت ملی مردم ایران نیست؛ همان طور که زبان فارسی هم با همه ی اهمیتی که دارد هویت ملی ما را رقم نمی زند و در کنار زبان فارسی، زبان اقلیت های ملی هم وزن و جای گاه خود را دارند.

اگر چه به مناسبت سی و یکمین سال گرد انقلاب مقاله ای تحت عنوان چرا انقلاب اسلامی شد انتشار دادم اما بحث جاری و به ویژه آن که تلاش می شود بدیل جمهوری فقاهتی اسلامی ایران را، جمهور فقاهتی دیگری سازند با کمی نرمش و انعطاف و حال آن که اگر تب دموکراسی خواهی را چیره بدانیم و همه گانی بدانیم جز اسلام زدائی چاره ی دیگری در پیش روی نداریم و هم این مساله مرا بر آن داشت تا چرائی اسلامی شدن انقلاب ایران و چه گونه گی اسلامی شدن انقلاب ایران را یک بار دیگر به کنکاش گرفته به عنوان یک شاهد عینی و یک فعال دوران انقلاب بازگو نمایم و نشان دهم که اگر حکومت اسلامی در سی و دو سال پیش بر ما چیره شد این چیره شدن را باید ناشی از پیچیده گی هائی دانست که ویژه ی آن دوره بود و ویژه ی آن شرایط و چه بسا می بر ما چیره شد این چیره شدن را باید ناشی از پیچیده گی هائی دانست که ویژه ی آن دوره بود و ویژه ی آن شرایط و چه بسا می توانست به شکل دیگری هم روی دهد! و در شرایط کنونی هم جز گذر از همه ی جریان های مذهبی و شبه مذهبی چاره ی دیگری نداریم!

جامعه ی انسانی هم چون طبیعت رو به تکامل دارد و مرتب کهنه و نو می شود. آن چه که دیروز نو بود امروز کهنه است و آن چه که امروز نو است فردا کهنه می نماید. پدیده های اجتماعی و از جمله طبقات به نوبه ی خود دگرگون می شوند و با رشد طبقات و اوج گیری تضادهای طبقاتی، نیروهای اجتماعی تازه ای وارد میدان می شوند و آن گاه که این نیروی تازه به میدان آمده نتواند راه خود و مسیر تکاملی خود را بگشاید انقلاب مامای جامعه می شود تا سد تکاملی جامعه و نیروهای بالنده را از پیش پای بردارد. اما آن گاه که انقلابی رخ می دهد و در کشاکش مبارزه نیروهائی دست بالا را پیدا می کنند که انقلاب را از پیش روی و اوج گیری بازدارند و خود به سد دیگری در راه تکامل اجتماعی مبدل می شود باید از شکست انقلاب سخن گفت و چنین است که از بطن توده ای ترین جنبش انقلابی مردم ایران، جریانی به قدرت می رسد و نیروهائی به قدرت لم می دهند که در طی سی سال پس مانده ترین شیوه ی حکومتی و زنده گی اجتماعی را به نمایش می گذارند و از این تاریک اندیشی و واپس مانده گی تاریخی، نظامی پدید می آید که تنها می تواند مناسب دوران کهن سنگی باشد انسان حق دارد که بگوید کوه موش زائید.پدیده ای به نام حکومت اسلامی در قالب جمهوری که وزن فقاهتی اش بر جمهوریت اش آن چنان برتری دارد و آن چنان می چربد که جمهوریت اش پا در هواست، آش شله قلم کاری، دست پخت خشک اندیشان و تاریک اندیشان مذهبی برای قانونیت بخشیدن به سروری روحانیت شیعه در ائتلافی مداوم با انگلی ترین لایه های جامعه ی مذهبی، آن هم در سرزمینی با تاریخی کهن و فرهنگی درخشان، در کشوری که با انقلاب مشروطیت در آغاز سده بیستم به جهان متمدن پیوسته و به اعتبار فرهنگ و مدنیت هنوز هم سرآمد بسیاری از کشورهای جهان است.کشوری که تنها در یک سده، یعنی در سده ی بیستم، شهروندان اش سه بار به پاخاسته اند و با این برپائی ها دو انقلاب سیاسی و یک جنبش ملی دامنه دار را که کم تر از یک انقلاب سیاسی ــ شکست خورده ــ نیست و یا نبود پشت سر نهاده اند. بار نخست انقلابی برای آزادی، برای برقراری مردم سالاری، برای تاسیس مجلس شورای ملی و برقراری نظام مشروطه سلطنتی با عزم پایان دادن به استبداد شاهان خودکامه ی قاجار، و دگربار جنبشی بزرگ برای پایان دادن به استعمار خارجی و به قصد ملی ساختن صنعت نفت در سراسر کشور و بهره برداری ملی از این ثروت طبیعی کشور و هم در کنار این جنبش ملی، برآمد درخشانی از مبارزه طبقاتی با درخشش از نیروهای هوادار سوسیالیسم در یک کشور خاورمیانه ای مسلمان! و سه دیگر، انقلاب توده ای سال پنجاه و هفت، انقلابی بزرگ در پوشش جنبشی همه گانی برای برچیدن بساط کهن سه هزار ساله ی ستم شاهی و با برچیدن بساط ستم شاهی پایان دادن به حضور سیاسی، اقتصادی و نظامی امپریالیسم جهانی به سرکرده گی امریکا!

و با این پیشینه ی تاریخی، آیا انقلابی که هفتاد سال دیرتر از انقلاب مشروطیت روی می دهد، آن طور که کارشناسان غربی و هم اندیشان ایرانی آن ها ادعا می کنند می تواند تنها یک انقلاب اسلامی باشد و از همان بدو امر توسط یک جریان واپس گرای مذهبی و یک جنبش بنیادگرای اسلامی با آماج های بازگشت به صدر اسلام و دوران خلیفه گری به قصد رایج ساختن سنت های متروک ماقبل تاریخ یک جامعه ی بدوی در جامعه ای پیش رفته و امروزی سازمان یافته باشد؟ آیا مردم ما آگاهانه در برابر استبداد شاهی قامت برافراشتند تا استبداد دینی و استبداد آخوندی و نظام شبه فاشیستی، مافیائی و نظامی ــ آخوندی را جانشین نظام ستم شاهی سازند و آن چه را که می خواستند و هفتاد سال در راه آن مبارزه و جان فشانی می نمودند همین جمهوری اسلامی تحت رهبری خمینی و دیگر ملاها و نوچه های ریز و درشت آنان است؟

اگر بپذیریم که انقلاب فرایندی دارد و هر انقلابی در بستر یک فرایند تاریخی رخ می دهد رخ دادی در کشاکش طبقاتی و در برایند نیروها، فراز و نشیب های تاریخی هفت دهه ی پس از انقلاب مشروطیت که به انقلاب بهمن انجامید و یکی پس از دیگری در بستر این فرایند و در برایند نیروها به ثبت رسیده است نشان کمی از حضور مداوم روحانیت و مبارزه ی جریان های مذهبی را با خود دارد و بستر انقلاب آن جای گاهی نیست که روحانیت و نیروهای مذهبی در آن ایفای نقش آن چنانی کرده باشند و یا به تنهائی ایفای نقش کرده باشند.

روحانیت در انقلاب مشروطیت ایفای نقش نمود، اما نه به ابتکار خود، که به ابتکار شماری از روشن فکران تجدد خواه و به تشویق آنان و یا به تقلید از آنان و در چشم هم چشمی با آنان، و در نهایت این رهبران تراز اول روحانیت بودند که به مشروطیت پشت کردند و در برابر تجددخواهی ایستادند و یکی پس از دیگری دست به خراب کاری و خیانت زدند تا نهال آزادی خواهی و دموکراسی و نوجوئی را در برهوت سنت و مذهب به خشکانند.

روحانیون در جریان مشروطیت یا مثل فضل اله نوری در صدد برآمدند که مشروعه را جانشین مشروطه سازند و مشروعه را در پیوند و یگانه گی با استبداد شاهی محمدعلی میرزا پیش ببرند یا مثل بهبهانی و طباطبائی رسمیت دین اسلام و شیعه ی جعفری را در چهارچوب قانون اساسی بگنجاند و هم مصوبه های مجلس شورای ملی را موکول به تائید پنج تن از مجتهدان شیعه نمایند و یا مثل مدرس اصول فقهی را جای گزین قوانین مدرن مدنی سازند و شریعت فقهی را به جای مدنیت فرانسوی و سویسی قالب کنند.

در جنبش ملی گرائی پس از شهریور بیست هم که بخشی از روحانیت به آن پیوستند، اگر قصدشان از پیوستن به آن در بدو امر آماج های خراب کارانه نبود؛ دست کم برای مهار آن و بهره برداری از آن بود و آن گاه که توان مهار آن را از دست دادند و نتوانستند هم چون دوران مشروطیت بر موج توده ای سوار شوند، با شعار «واسلاما» رو در روی آن ایستادند؛ زیرا منافع طبقاتی آنان که دست در کاسه ی خان ها و زمین داران بزرگ داشتند با دربار و استعمار بریتانیا که آماج جنبش ملی بود هم خوانی بیش تری داشت تا با دکتر مصدق و جنبشی که در کنار آن حرکت می کردند و اگر با کام یابی هم راه می شد پس از رهائی از سلطه ی استعمار می بایستی به آنان می پرداخت و به نظام خان خانی و نفوذ روحانیت و زمین داران بزرگ پایان می داد و بی دلیل نبود آن گاه که مصدق با قاطعیت در برابر دربار و پشتیبان اصلی اش امپریالیسم بریتانیا ایستاد، روحانیت شیعه به رهبری ابول قاسم کاشانی که سمت ریاست مجلس شورای ملی را داشت جنبش را رها ساخته در کنار کاظم بروجردی بزرگ مرجع شیعیان با گستاخی به دربار و بریتانیا پیوست و بیست و پنج سال دیرتر خمینی که در آن زمان سخن گوی بروجردی بود بر زبان آورد که

چرا انقلاب ما اسلامی شد؟

آن چه را هم که هواداران خمینی در چهار دهه ی پس از روی داد پانزده ی خرداد چهل و دو در باره ی نقش خمینی و بخشی از روحانیت در برافروختن آن شورش کور آوازه گری می نمایند جز تمجید از یک نمایش طالبانی در حمله ی اراذل و اوباش بسیج شده به زنان و دختران بی حجاب و آتش زدن سینماها و مخالفت با اصلاحات نیم بند شاه شایسته ی چه عنوانی است؟ اما در جریان انقلاب بهمن، تنها فرایند تاریخی انقلاب نبود که ورای اراده ی روحانیت مسیر خود را می پیمود، برپائی قیام مسلحانه به عنوان نکته پایانی بر کشاکش های سیاسی و نقطه ی عطفی بر بازی های پشت پرده روحانیت پی رو خمینی با نماینده گان ایالات متحده ی آمریکا و مهره های سیاسی و نظامی اش در آخرین هفته های حکومت شاه که تیرخلاصی بر پیکر رژیم فرتوت و نیمه جان شاهنشاهی شلیک شد و این شلیک، ورای اراده و خواست روحانیت و رهبری نیروهای مذهبی روی داد تائیدی است بر این ادعا!

هنگامی که در روز بیست و دو بهمن سال پنجاه و هفت مردم به پادگان های نظامی و کلانتری ها یورش آوردند و مراکز مهم نظامی، انتظامی و امنیتی را یکی پس از دیگری خلع سلاح می کردند «آخوند عبائی» به عنوان نماینده ی خمینی با یک کامیون بزرگ که دور تا دور آن را پلاک کاردهای بزرگی دایر بر پرهیز از درگیری با نیروهای دولتی چسبانده بودند با بلندگو در خیابان های اصلی تهران گشت می زد که امام فرمان جهاد نداده اند!؟ در این صورت چه گونه می توان این انقلاب را ابتدا به ساکن یک جریان اسلامی دانست و یک حرکت اسلامی سازمان یافته؟ تا چه رسد به این که از ابتدا تا انتها از جانب یک جریان بنیادگرای اسلامی رهبری شده باشد! و این تنها مورد نبود. ریزه آخوندهای محلی هم، همه جا تلاش داشتند که مردم را از تعرض به کلانتری ها بازدارند اما با بی اعتنائی مردم و حتا توده ی مسلمان مواجه می شدند!

نکته ای را که نباید از یاد برد این است که اگر در کشوری مانند ترکیه و یا مصر جریان های اسلامی دست اندر کار نوعی خدمات همه گانی هستند، این جا و آن جا دانش جویان تهی دست را به شرط مسلمانی یاری می رسانند و یا در مناطق تهی دست نشین خدمات درمانی و بهداشتی رایگان عرضه می دارند و اقبال بخشی از توده ها از آنان را به حساب خدمات همه گانی آن ها می نویسند؛ جریان های اسلامی در ایران زمان شاه جز آوازه گری برای اسلام و ترویج خرافات مذهبی خدمتی انجام نمی دادند اگر هم در تهران مدارسی مثل مدرسه ی علوی بر پا می داشتند چون از دانش آموزان شهریه ی کلان می گرفتند در نتیجه تنها به خانواده های مذهبی مرفه اختصاص می یافت. اما اگر در یک ساله ی پایانی رژیم شاه، نیروهای مذهبی دست بالا را در جنبش مبارزاتی مردم ایران پیدا کردند و در پناه مساجد بخش بزرگی از مردم را برای تظاهرات خیابانی سازمان می دادند این برتری بیش از آن که بازده مبارزاتی آنان باشد و با مبارزه ی تاریخی آنان پیوندی داشته باشد ناشی از تاثیر سیاست هائی بود که ارتباط چندانی با کارکرد مبارزاتی آنان نداشت و از یک سوی با دامنه ی سرکوب رژیم شاه پیوند داشت که مساجد کم و بیش مکان امنی تلقی می شد و از سوئی دیگر به رقابت های دوران جنگ سرد و سیاست های ناشی از رقابت های دیرینه دو اردوگاه بر می گشت که در پیوند با انقلاب اسلامی در دو بزن گاه مبارزاتی، به یاری روحانیت و جریان های مذهبی شتافت و اسلام گرائی را به اوج خود رسانید. در پیوند با این خوش بیاری روحانیت، نخست باید به سیاست درازمدت ضدکمونیستی جهان سرمایه داری و رژیم شاه به عنوان مهره ی سرسپرده ی آمریکا و مجری این سیاست در ایران و منطقه پرداخت که در پرتو گسترش ائتلاف ضدکمونیستی در کشورهای خاورمیانه، با وجود گرایش های ضد غربی بخشی از روحانیت، همه ی جریان های اسلامی و از جمله بنیادگرایان مذهبی و روحانیت اسلام بخشی از این ائتلاف بزرگ ضد کمونیستی به شمار می رفتند و همین اتحاد ضد کمونیستی در کشورهائی مانند ایران، پاکستان، افغانستان، سودان، مصر، ال جزایر و ...بود که به نیروهای مذهبی مجال خودنمائی و سازمان دهی توده ای می داد و این میدان دادن به نیروهای مذهبی بنیادگرا و روحانیت شیعه در شرایطی در ایران انسرکوب خونین نیروهای انقلابی و سازمان ها و جریان های پیش رو جامعه با کاربرد شدید سانسور علیه روشن فکران، جام می گرفت که سیاست رسمی رژیم شاه در برابر کمونیست ها، و نیروهای انقلابی سرکوب خونین بود

روزنامه نگاران و نویسنده گان مردمی و ناوابسته به دربار تکمیل می شد تا همه ی روزنه های آگاهی رسانی و مبارزه جوئی و آزادی خواهی نیروهای سکولار(غیرمذهبی) هم علیه استبداد شاهی و ستم طبقاتی مسدود بماند و هم علیه جهل و خرافات مذهبی که شبانه روز از منبرها و مناره های مساجد و نیز از فرستنده های رادیو و تلویزیون دولتی پخش می شد! به بیان روشن تر در برهه ای تاریخی از زمان که با کاربرد خشونت پلیسی پیش روان جامعه را از روشن گری باز می داشتند، دست روحانیت و آوازه گران مذهبی را باز می گذاشتند تا حسینیه ها، مهدیه ها، منابر، مساجد و رسانه های دولتی و غیردولتی را جای گاه جلوه گری و ترویج خرافات و فریب توده های بی هویت سازند و از مبارزه اصولی برای رهائی از ستم سرمایه داری و خرافات مذهبی باز دارند.

جلوه دیگری از کارکرد جنگ سرد در کنفرانس سالانه سران هفت قدرت بزرگ اقتصادی وقت در «گوادولوب» نمایان شد. در این کنفرانس که در پایان سال هفتاد و هشت و در آستانه ی انقلاب ایران برگزار شد از آن جا که بر سیستم مدیریت بحران آمریکا پریشانی و درمانده گی فرمان روا بود و دیگر امیدی به بقای رژیم شاه نمانده بود، بدیل روحانیت برای جهان غرب، بدیلی درخور پذیرش شد. زیرا در عرصه ی کارزار جنگ سرد و رقابت میان دو قطب جنگ سرد، دنیای سرمایه داری، دین باوران، نیروهای مذهبی و روحانیت را به اعتبار ضد کمونیست بودن شان برای مهار انقلاب وبازداشتن کمونیست ها از پیش روی متحد و موتلف طبیعی خود می دانست و هم از این روی در این کنفرانس به پشتیبانی از روحانیت و نیروهای مذهبی برخاستند. و بی گمان تنها در پرتو این هم سوئی است که می توان هم گامی کشورهای غربی را با جریان های مذهبی و روحانیت و شخص خمینی در ماه های پایانی رژیم شاه قابل توجیه دانست. یک ائتلاف اعلام نشده برای مهار انقلاب! همان طور که برای براندازی دولت تحت حمایت شوروی پیشین در افغانستان بی شرمانه به یاری ارتجاعی ترین نیروهای مذهبی برخاستند و ائتلاف احزاب و گروه های هفت گانه را سازمان دادند و چون از ائتلاف هفت گانه هم کاری ساخته نشد با دلارهای نفتی عربستان و پشتیبانی ارتش پاکستان و مدیریت «سیا» با ترکیبی از پشتون های پاکستان و افغانستان جریان طالبان را سازمان دادند و با انتقال شمار زیادی از بنیادگرایان جهان عرب به پاکستان حزب «ال قاعده» را برپا کردند به رهبری «اسامه بن لادن»، همان جریانی که دیرتر برای خود آمریکا شاخ شد!

کشورهای امپریالیستی و در صدر آن ایالات متحده ی آمریکا بیم آن داشتند که در تداوم مبارزه ی مردم ایران، و در اوج ناتوانی و فلج سیاسی، نظامی و اقتصادی رژیم شاه، کارگران و زحمت کشان نقش بی واسطه ی خود را بازیابند و در پیوند با آنان، با به قدرت رسیدن کمونیست ها و چپ های ایران رنگ سبز اسلامی خاورمیانه که هنوز هم مطلوب دنیای سرمایه داری است با انقلاب دموکراتیک مردم ایران سرخ شود و در این پیوند اتحاد شوروی پیشین به اعتبار هم سنخی ایدئولوژیکی در پیوند با یک رژیم چپ گرا در ایران به آب های گرشد و مردم ایران را از لولو سرخرمن پرده های آهنین بر حذر می داشتند. اهمیت این مساله به آن درجه است که بیست سال پس از زوال اردوگاه سوسیالیستی و زوال اتحاد شوروی پیشین هنوز هم بر روابط جمهوری اسلامی و ایالات متحده ی آمریکا از یک سوی و روابط ایالات متحده ی امریکا و دیگر کشورهای غربی با روسیه ی سرمایه داری از سوئی دیگر سایه انداخته است. مماشات دیرینه ی ایالات متحده ی امریکا با جمهوری اسلامی از ماجرای گروگان گیری سفارت تا کنون و بی عملی در برابر سیاست صدور تروریسم و ماجراجوئی های این رژیم در خارج از مرزهای کشور و نیز پشتیبانی دوره ای رهبران روسیه از جمهوری اسلامی را هم چنان از این زاویه باید دید!

اما تفکیک مسلمانان و جریان های اسلامی به دو جریان بنیادگرا و سنتی، که در بالا اشاره شد، به معنای باور داشتن به دو اسلام، و یا باور داشتن به تفاوت ماهوی دو جریان ادعائی مسلمانان سنتی و مسلمانان بنیادگرا یا اسلام آخوندی و اسلام غیرآخوندی و حتا تشیع و تسنن نیست! تفاوتی اگر هست و وجود دارد، تفاوت صوری در برداشت های آنان است! و این بخشی از مسلمانان سنت گرا هستند چه شیعه و چه سنی که برداشت های خود را به جای اصالت مذهب سنتی می انگارند. اما جوهر اسلام و اصالت اسلام همین اسلام بنیادگمسلمانان ارتجاعی است، آئینی با خدائی کاذب و پیامبری کاذب هم چون دیگر مدعیان پیامبری برای اداره ی جامعه به شیوه ی عهد عتیق با تاکید گستاخانه بر بی کفایتی انسان در اداره ی خود و ضرورت چوپان الهی در پرتو وحی و آیه های آسمانی برای رمه ی الهی یا امت اسلامی! و هم بیفزائیم جامعه ی مسلمان جامعه ای است با چند ویژه گی برجسته ی آپارتایدی! برتری پیامبر، پیشوایان دینی و امامان و امروزه روحانیت بر توده ی مسلمان، برتری مسلمان بر غیرمسلمان، برتری همه جانبه ی مردان بر زنان! و به اعتبار حقوقی و اجتماعی شهروند درجه ی دو دانستن زنان! آپارتایدی جاودانه که بدون آن محمد، نبوت، اسلام، مسلمانی و شیعه و سنی معنائی ندارد! آپارتاید مذهبی و آپارتاید جنسی با تجویز الهی و کتاب مقدس!

بی گمان اسلام راستین و اسلام ناب محمدی همین است، اسلامی با نماینده گانی راستین و واقعی اش! «اخوان ال مسلمین» در مصر، «حزب اله» در ایران و لبنان، «حماس» در غزه، «طالبان» در افغانستان و پاکستان، و «ال قاعده» در سومالی، ال جزایر، عراق، آن جا که ترور زنان و کودکان و انفجار بازار روز و تکه پاره کردن انسان های بی گناه جهاد است، دزدیدن زنان و دختران مسلمان و ربودن آنان برای تجاوز جنسی جهاد است و قصابی کردن کودکان و پیرمردان با ساتور جهاد افضل نام دارد. جنبشی مبتنی بر خشونت فاشیستی برای برقراری حکومت اسلامی در هر کجای جهان که امکان رسوخ دارد.

آئینی و یا دینی با مشخصات آپارتاید جنسی و در بدو امر متکی بر شمشیر، خشونت و ارعاب از جهنم با چاشنی ترور، و امروزه با پشتوانه ی جهل و فریب و تداوم سیاست بمب گذاری در ره گذرها و مکان های عمومی، ترور دوست و دشمن و کاربرد خشونت علیه مسلمانان و غیرمسلمانان! کاربرد ترور و خشونت برای برقراری آئین حکومتی و هدایت بشر در دنیا و آخرت! و در یک کلام کاربرد خشونت به شیوه ی فاشیستی و ادامه ی سیاست به شیوه ی ماکیاولی از صدر اسلام تا کنون؛ آن چنان که گوئی ماکیاول کتاب شهریار را از روی نسخه های کاربردی اسلامی کپیه برداری نموده و فاشیست ها کینه توزی علیه یهودی اسلام به عنوان آئینی برای فرمان روائی به شیوه ی دیکتاتوری و مبتنی بر اقتدار فردی! اقتداری متکی بر تائیدات آسمانی و الطاف الهی، بی نیاز از رای مردم! قدرتی یگانه به نماینده گی از جانب خدا! از امارت و امامت محمد، تا خلفای راشدین(ابوبکر، عمر، عثمان، علی)! و از بنی امیه در شام تا بنی عباس در بغداد! از فاطمیان در قاهره تا ترک های عثمانی در استانبول و ترک های صفوی در ایران و سرانجام حکومت بنیادگرای سنی ـ وهابی در عربستان و بنیادگرایان شیعه در ایران! همه از یک جنس و یک شکل و یک مکتب! و هر جا که تفاوتی وجود دارد و یا بروز می هد به میزان پیش رفته گی و پس مانده گی جامعه ای بر می گردد که می بایستی به عهد بوق برگردد و نیز شدت و چه گونه گی سرکوب و دامنه سرکوب و نیز میزان پای داری در برابر آن! و گرنه تفاوتی بین طالبان افغان و حزب اله ایران وجود ندارد و خمینی، بهشتی رفسنجانی و خامنه ای هم هیچ کدام بر ملاعمر بدنام و یا اسامه بن لادن رسوا برتری ندارند. کما این که بار اسلام خواهی چهره های اصلاح طلب و بزک کرده از نوع سروش و خاتمی هم کم تر از رفسنجانی و خامنه ای نیست و اگر خمینی مثل ملاعمر و بن لادن فرمان شکستن تلویزیون ها را نداد بدین سبب بود که تلویزیون ابزار آوازه گری شبانه روزی وی بود! کما این که ملاعمر و اسامه بن لادن هم در سال های گذشته با تهیه پیام های ویدئوئی و پخش ویدئویی از تلویزیون های عربی به بهره برداری از تلویزیون روی آورده اند!

شمار بسیاری از مسلمانان و حتا اسلام پژوهان بر این باورند که اسلام مورد پذیرش آنان نه اسلام «سعودی ها» در عربستان است و نه اسلام «خمینی ـ خامنه ای» در ایران، و نه اسلام «اُسامه بن لادن و مُلا عمر» در افغانستان! و اسلام به باور آنان با این نوع اسلام ها و اسلام جمهوری اسلامی از زمین تا آسمان تفاوت دارد. آنان بر خود می بالند که اسلام آنان هیچ سنخیتی با اسلام حکومتی ندارد؛ بی خبر از این که این اسلام آن ها نیست که تفاوت دارد بل که خود آن ها و برداشت آن ها از اسلام است که تفاوت دارند و اسلامی که آنان به گوهر خود با آن بیگانه اند!

در فرایند مبارزاتی مردم ایران در چند ماهه پایانی رژیم شاه بی گمان بسیاری از مسلمانان با این بینش به پای علم خمینی شتافتند و نردبان ترقی او و بنیادگرای (ارتجاع) اسلامی شدند. آنان در چهره ی اسلام، انسان دوستی، نوع پروری، آزادی خواهی و برابرطلبی خود را می دیدند و چون شناخت دقیقی از تاریخ اسلام، روحانیت، اسلآم حکومتی و مسلمانی به معنای تاریخی و واقعی آن نداشتند آرمان های انسانی خود را اسلامی می پنداشتند. و بگذریم از این که در شرایط روی آوردن توده ها به مبارزه، در نبود امکان دیگری برای عرض وجود، مساجد

چرا انقلاب ما اسلامی شد؟

عرضه ی این مبارزه جوئی می شد و نیز پناه گاه امنی برای شمار زیادی از توده های بی هویت که با اسلام گرائی هویتی می یافتند!
مقایسه ی اسلام خمینی با اسلام صدر اسلام از آن جا ضرورت می یابد که خمینی و خامنه ای و دیگر روحانیون کوچک و بزرگ هم واره از اسلام ناب محمدی دم می زنند و خامنه ای پس از سرکوب تظاهرات مسالمت آمیز میلیونی در سال گذشته و اعدام شماری از زندانیان سیاسی به جرم شرکت در تظاهرات مسالمت آمیز، از اسلام ناب محمدی کامل تر دم زد به نشانه ی این که دامنه ی سرکوب های تا کنونی و شدت عمل تا کنونی هنوز هم به پای صدر اسلام نمی رسد.
اگر نگوئیم هم سانی، دست کم مشابهت اسلام محمدی در صدر اسلام که سخت مورد توجه بسیاری از مسلمانان امروزی است با اسلام ناب محمدی مورد ادعای خمینی در پایان سده ی بیستم نشان می دهد که شعار «اسلام به خودی خود ندارد عیبی، هر عیبی که هست از مسلمانی ماست» چه قدر بی هوده و میان تهی است! و اسلام ارتجاعی امروزی چه اندازه با اسلام ناب محمدی برابری دارد نکته ای که در سه دهه ی گذشته فراتر از مردم ایران و افغانستان که با گوشت و رگ و پوست و استخوان خود لمس کرده اند آن چنان اثری از خود بر جای نهاده که شهروندان دیگر کشورهای اسلامی و غیراسلامی هم به جوش آورده است.
اقبال همه گانی از کتاب آیه های شیطانی نویسنده ی هندی تبار بریتانیائی و ترجمه ی آن به همه ی زبان های مهم جهان که با وجود فتوای خمینی و سازمان دادن گروه های تروریستی با تهدید به مرگ نویسنده، ناشر و مترجمان هم راه بود و نیز کاریکاتور محمد از کاریکاتوریست دانمارکی را تنها از همین دیدگاه باید نگریست!
سلمان رشدی که خود از مسلمانان هند است با شناخت دقیقی که از قران و تاریخ صدر اسلام دارد با نوشتن آیه های شیطانی نه تنها زمینی بودن آیه های قرانی را، که جعلی بودن آن ها را و دوروئی بودن محمد را با نسبت دادن آیه هائی به شیطان، و هم خشونت صدر اسلام را و حرم سرای محمد را برجسته ساخت و کورت وسترگارد بنیاد تروریستی اسلام را، همان اسلامی که تالی مسیحیت سده های میانی است. همان مسیحیتی که تاریخ دوران سیاه اروپا را رقم می زند و دوران سیاه تاریخ اروپا را، اروپائیان از کتاب های درسی مدارس فرا می گیرند.
پنج سال پیش که «کورت وسترگارد» کاریکاتوریست سرشناس دانمارکی با نهادن بمبی زیر عمامه ی محمد، چهره تروریستی صدر اسلام را به نمایش گذاشت در کشورهای اسلامی غوغائی برپا شد و حتا شماری از مسلمانان ساکن دانمارک قصد جان او را نموده اند. اما آیا کاریکاتوریست دانمارکی همان طور که با تاریخ مسیحیت و خشونت تاریخی کلیسا و پاپ ها در سده های میانی آشنائی دارد با تاریخ صدر اسلام و ترورهای صدر اسلام هم آشنائی دارد و شناخت تاریخی وی از افکار و کردار محمد و توصیه ی او برای کشتن شاعران و خواننده گانی که علیه وی می سرودند و یا او را هجو می کرده اند انگیزه ای شده است برای این جسارت و یا پشتوانه ی هنری او، اقدامات تروریستی پی روان بنیادگرای امروزی محمد است که دنیا را به لرزه درآورده اند و هیچ کس در هیچ کجای جهان بر جان خود ایمن نیست!
و نیز پرسیدنی است آیا آنانی که نسبت به کاریکاتوریست دانمارکی یا نویسنده ی هندی تبار بریتانیائی انتقاد دارند و نیز آنانی که با چهره های برافروخته و قرآن بر سر دست علیه این هنرمندان شجاع تظاهرات خیابانی بر پا می کنند و یا قصد جان آن ها را می نمایند چه درکی از تروریسم و عملیات تروریستی دارند و چه درکی از قرآن و تاریخ اسلام؟ آیا یکی از آن ها به «تبت یدا ابی لهب و...» اندیشیده اند؟ اما ده ها سند معتبراز دوران ده ساله ی پایانی زنده گی محمد که دوران امارت و امامت وی در مدینه است نشان می دهد که وی نه فقط برای از میان برداشتن دشمنان اش بل که برای از میان برداشتن منتقدان اش هم از هیچ حربه ای و از جمله ترور خودداری نمی ورزیده است و برای رسیدن به قدرت و تثبیت قدرت خود و حتا ارضای خواسته های جنسی خود از زشت ترین و پلیدترین شیوه هائی که حتا آدم های بی نام و نشان امروزی هم از کاربرد آن شرم دارند و پرهیز می نمایند؛ ابائی نداشته است و به نام رسول خدا و با اتکا به پشتوانه ی آیات آسمانی که از آستین خود بیرون می آورده در تائید کردار و رفتار خود و به هنجار ساختن هر نا به هنجاری ابا و اکراه نشان نمی داده است.
شیوه ی به قتل رساندن چند تن از شاعران سرشناس و زنانی و مردانی که جز خواننده گی و نوازنده گی و خواندن اشعار انتقادی از رفتار و کردار محمد جرم دیگری نداشتند و از جمله یکی از پسر عموهای خود محمد، با کشتن بهمن شکوری، سعید سلطان پور، سعید سیرجانی، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مجید شریف، پروانه اسکندری، داریوش فروهر، فرزاد کمانگر و ....که در جمهوری اسلامی کشته شده اند چه تفاوتی دارد و این اقدام ها جز تروریسم و ترور دگراندیشان زیبنده ی چه عنوانی است. مگر فاشیست ها در آلمان، ایتالیا و دیگر کشورها سیاست سرکوب دگراندیشان را به چه شیوه ای پیش می بردند آیا جز ترور، به دار آویختن، آتش زدن و به غارت بردن حربه ی دیگری داشتند؟

خمینی و روحانیت پی رو وی تا قیام بهمن ادعایی دال بر انقلاب اسلامی نداشتند و در آستانه ی انقلاب از نهضت ما و نهضت اسلامی ما نام می بردند یا از نهضت مردمی ما! مرتضا مطهری که در کنار منتظری از نخستین پی روان و مقلدین سفت و سخت خمینی بود با چهره ای مانند دکتر شریعتی که از شیعه ی علوی نام می برد و تحت عنوان شیعه علوی و شیعه سرخ ، مروج انقلاب اسلامی بود سخت در افتاد و البته هنوز هم شمار زیادی از روحانیت سرشناس شیعه ادعا دارند که نقطه نظرهای او(شریعتی) و برداشت های او از اسلام این جا و آن جا انحرافات جدی دارد.
دکتر شریعتی که در رشته ی جامعه شناسی مذهبی از یکی دانش گاه های فرانسه درجه ی دکترا داشت و یکی از آوازه گران شیعی مسلک به شمار می رود و پیش از اوج گیری ستاره ی بخت روحانیت به سبب بیماری قلبی در لندن در گذشت از شیعه ی علوی داد سخن می داد، شیعه ای که پی رو امامت است و کردارش جهاد و شهادت! و از شیعه ی صفوی انتقاد داشت که سازش کار است و تسلیم طلب! منظور وی از افشای شیعه ی صفوی، شیعه به تفسیر آخوندی بود، همان آخوندهائی که دو سال پس از مرگ وی به قدرت خزیدند. وی که بر آن بود تا اسلام ناب محمدی را در قالب شیعه ی علوی و فرهنگ امامت و شهادت ترویج کند و امامت را بالاتر از دموکراسی و امیر را بالاتر از هر رهبر برگزیده ای می دانست که با رای همه گان گزین شده باشد شاید هم در مخیله خود، خود را امام آینده می پنداشت؛ بدون این که خود بخواهد با ترویج فرهنگ جهاد و شهادت و برتری امام بر امت مبلغ ناخودآگاه ولایت فقیه شد و با آوازه گری های همه جانبه ی خود بذری را می کاشت که روحانیت بدرود!
با پیروزی قیام مسلحانه، روحانیت که در مساله ی انقلاب قافیه را باخته بود به یک باره دم ازانقلاب زد و از انقلاب اسلامی و روی کرد اسلام ناب محمدی نام برد! آیا این آوازه گری جدید شیعه ی صفوی بی مسما بود و آن طور که دکتر شریعتی می اندیشید و یا می گفت تنها شیعه ی علوی می توانست انقلابی باشد و شیعه ی علوی با شیعه ی صفوی، که با شمشیر جلادان خون ریز قزلباش بر اکثریت مردم ایران تحمیل شد تفاوت جدی دارد؟ یا انقلاب اسلامی محمد در صدر اسلام با نهضت خون ریز و نظام سرکوب گری که خمینی و یاران اش پس از پیروزی انقلاب در ایران بر پا کرد تفاوتی اساسی دارد؟ مگر نه این که اسلام محمدی هم با زور شمشیر و غارت و کشتن و بر باد دادن بر اکثریت مردم عربستان و سپس ایران تحمیل شد و مذهب شیعه یا شیعه ی صفوی هم به همین شیوه بر اکثریت مردمی تحمیل شد که اهل سنت بودند.
محمد اگر چه از بدو امر که دعوی پیامبری می نمود برقراری حکومت عربی و سروری قریش بر عرب، و عرب بر عجم را در پرتو اتحاد سران قریش در سر می پروراند و این تمایل را بارها با بزرگان قبایل و به ویژه شیوخ قریش در میان می گذاشت اما آوازه گری پیامبری ا ش را قدم به قدم گسترش می داد و در بدو امر به مدت سه سال با این شعار «قولو لا الله الاالله»! بگو غیر از الله خدای دیگری نیست، آوازه گری برای «الله» یکی از خدایان رایج در عربستان ورد زبان اش بود، شعاری که در میان اندک شماری از برده گان و تهی دستان مقبولیت بیش تری یافت تا در میان ثروت مندان قریش که وجود دیگر خدایان را برای کسب و کار خود سودمند می دانستند.
در خلا قدرتی که در یثرب(مدینه ی آتی) به وجود آمد، محمد را که سیزده سال پس از ادعای پیامبری در مکه از وحشت مرگ در خفا می زیست به یثرب بردند تا بین جناح های درگیر که دو قبیله بزرگ «اُس» و «خزرج» محور آن بودند عامل صلح و آشتی باشد. وی در بدو ورود به یثرب با شعار صلح به میدان آمد و تحت کلمه وحدت در برابر دشمن یا دشمنان مشترک بین دو قبیله اس و خزرج و قبایل یهود هم جوار و هم پیمان آنان ها و مهاجرین هم راه خود پیمان دوستی بست و به طور موقت آشتی برقرار نمود اما پس از آن که با غارت کارون های تجارتی به مال و منالی رسید و با سازمان دادن نیروی مسلح قدرتی پیدا نمود ابتدا به جان یهودیان افتاد (که ثروت مند تراز بت پرستان بودند) تا نوبت دیگران برسد. فاشیست های آلمان هم نخست به جان یهودیان افتادند و به کشت و کشتار آنان پرداختند تا اموال شان را به غارت برند!

حکومت اسلامی تحت رهبریخمینی هم ابتدا به جان شماری از کارگزاران رژیم گذشته و ثروت مندان یهودی و بهائی افتاد تا دیرتر نوبت منتقدان و مخالفان برسد. محمد یهودیان ابوقریظه را که تسلیم شدند گردن زد تا تروت، دارائی، زمین، حشم، و حتا زنان و کودکان شان را تصاحب و بین خود و پشتیبانان اش تقسیم کند. خمینی هم شماری از سران نظامی و کشوری رژیم شاه را که از در تسلیم درآمدند و یا مثل عبداله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی به قول و قرارهای آنان اعتماد کرد و با پای خود به تهران برگشت دار زد تا بتواند اموال شان را مصادره کند. شمار زیادی از سرمایه داران را دار زدند و یا وادار به فرار نمودند تا با تصاحب دارائی های آنان بنیادهای غارت گری را برای خود سازمان دهند. همین امروز هم بنیاد مستضعفان، بنیاد علوی و بنیاد شهید هر کدام رکنی هستند از سیستم مافیای اسلامی که تحت امر شخص خامنه ای اداره می شوند و مدیران این بنیادها جز شخص رهبر به هیچ ارگانی پاسخ گو نیستند!
خمینی هم مثل محمد با وحدت کلمه به میدان آمد و می گفت همه با هم، همه متوسل شویم به حبل الله(ریسمان خدا)! محمد ابتدا می گفت همه با هم برای خدا! برای خدای بخشنده ی مهربان! و دیرتر می گفت قدرت از آن خدا است و خدا هر کس را که بخواهد قدرت می بخشد و از این گفته هم عدول کرد که قدرت از آن خدا و رسول خدا است و خود را شریک خدا ساخت تا دیگر نیازی به بخشش یک جانبه ی خدا هم نداشته باشد. خمینی هم در ابتدا مقامات را پند می داد که اسلام را پاس دارند و به شعائر مذهبی و روحانیت احترام بگذارند. به دانش جویان و دانش گاه یان احترام بگذارند. دانش گاه را برروی استادان و دانش جویان نبندند. اما همین آدم خودش انقلاب فرهنگی به خوان (ارتجاع فرهنگی) راه انداخت، ده ها هزار دانش جو را اخراج و شمار زیادی از آنان را زندان، شکنجه و یا اعدام نمود. در پاریس می گفت روحانیت در سیاست دخالت نمی کند، او یک طلبه است و دنبال طلبه گی اش به قم می رود، اما همین که وارد تهران شد گفت من توی دهان این دولت می زنم! من دولت تعین می کنم و چیزی نگذشت که توی دهان خودگزیده اش زد و توی دهان همان ملتی زد که نردبان صعود او شدند. و از همه زودتر توی دهان مهدی بازرگان زد که نخست وزیرش بود و هم راه با یزدی و دیگران برای پذیرش وی نزد آمریکائیان دلالی و وساطت می کرد.
از بیست و دو بهمن پنجاه و هفت که مردم با یورش ناگهانی خود پادگان ها، کلانتری ها و مراکز ساواک را یکی پس از دیگری در تهران و شمار چندی از شهرستان های کوچک و بزرگ از وجود کارگزاران و هواداران رژیم شاه آزاد ساختند تا تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی و تثبیت چند اصل بنیادی برای استقرار حکومت دینی و تثبیت قانونیت دیکتاتوری دینی به سرکرده گی ولی فقیه؛ جریان اسلامی درون انقلاب به رهبری خمینی قدم به قدم انقلاب را از درون مایه ی مردمی و خواست های مردمی تهی ساخت و با تزریق مصنوعی ایدئولوژی اسلامی، انقلاب مردمی سترون شد.
مقایسه ای بین سه روی داد پیاپی سده ی بیستم گویای این سترونی نا به هنگام است. انقلاب مشروطیت که طی سال های هزار و نهصد و پنج تا هزار و نهصد و هفت میلادی روی داد تا کودتای رضاخانی و چیره شدن ضد انقلاب بر دموکراسی پارلمانی چهارده سال به درازا کشید. فضای دموکراسی پس از جنگ دوم جهانی هم که نقطه اوج اش ملی کردن صنعت نفت و برآمد جنبش ملی ضد استعمار و ضد امپریالیستی مردم ایران بود تا چیره گی رژیم شاه در کودتای بیست و هشت مرداد، دوازده سال دوام یافت اما چیره گی ضدانقلاب در این بزرگ ترین روی داد تاریخی در کم تر از یک سال جامه ی عمل پوشید و البته نباید فراموش نمود که خیانت به انقلاب و آرمان های انقلاب تنها از جانب میراث خواران انقلاب، یعنی روحانیت و هواداران نظام ولائی نبود بل که احزاب و جریان های لیبرالی، حزب رنجبران و حزب توده هم که بخش بزرگی از سازمان چریک های فدائی خلق را به دنبال خود کشید به نوبه ی خود در تهی ساختن انقلاب از درون مایه مردمی و انقلابی سهمی خیانت آمیز داشتند.

ادامه در شماره بعد

نامه ها

با سلام

جناب اقای ستوده شما که تاریخ اسلام را به خوبی میدانید بفرمایید ایا محمد بن عبدالله فقط به کسانی که با او و همراهانش سر جنگ داشته میجنگیده چون بعضی از اسلامگراها برای اثبات این حرف ایات 8و9 سوره ممتحنه را نمونه میاورندکه با مخالفان عقیدتی خود جهاد نمیکرده و با انها در کمال انصاف رفتار مینموده است

ولی من خودم این حرفها را قبول ندارم چون پیامبر در هجرتش به مدینه انواع سریه ها را داشته و به کاروانزنی و غارت مشغول بوده یا در مورد کشتار یهودیان بنی قریظه و قبیله بنی جذیمه به دست خالد بن ولید سفاک

از شما میخواهم نظر کارشناسی خود را برایم بفرستید که دقیق تر و علمی تر است

راستی اقای ستوده تحصیلات شما در چه رشته ای است

با تشکر حمید رضا از ایران

حمید رضای عزیز خیر، این یک دروغ بزرگ است. همه آنچیزهائی که آخوندها و اسلامی ها راجع به تاریخ می گویند دروغ است. جنگ با یهودیان، جنگ با قریش و سایر قبایل عرب را همگی محمد به بهانه چیزهای واهی یا بدون بهانه شروع کرد. اساسا اعلام جنگ محمد در ملاقات با اولین هواداران خود از اوس و خزرج در عقبه بود که آیه های قتاله برای اولین بار در همانجا صادر شد. قبل از آن در مدینه ما آیه های قتاله نداشتیم . همه آیه هائی که مسلمانان در مورد مداراگرائی محمد با مخالفین اش می آورند مربوط به این دوران است. دورانی که محمد قدرت سرکوب مخالفین خود را ندارد، نه بخاطر اینکه مخالفین را تحمل می کرده. برای همین به محض اینکه در مدینه صاحب نیروی نظامی می شود، ترور و کشت و کشتار مخالفین را شروع می کند. اگر می خواهید محمد و اسلام را بشناسید به جمهوری اسلامی نگاه کنید. در ضمن تحصیلات من در رشته اقتصاسیامک عزیز

با سیامک عزیز

با وجود احترامی که برای شما و روشنگری هایتان قائلم و همچنان نوشته ها و گفتار شما را دنبام می کنم که البته بسیار خوب ولی هر دو میدانیم که کامل نیست و کاستی های کم و بیشی دارد. متاسفانه در دو شماره اخیر روشنگر متوجه حضور نفوذی جریان جزب توده در هیئت تحریره روشنگر شده ام از جمله روزبه کلانتری که نگاهی مغرضانه به بخشی از تاریخ ایران داشته و با استفاده از منابعی نه چندان معتبر سعی در مخدوش کردن اذهان خوانندگان دارند که مسلما ریشه در ذهنیات واپسگرانه و حزب توده ای ایشان می باشد. و جای بسی تاسف است که ما همچنان باید به خزعبلات این ورشکستگان در رسانه ای که ادعای سوسیالیسم دارد گوش فرا دهیم و در آخر از شما میخواهم که مرز خود را مشخص کنید. من شخصا با هرگونه بت سازی و شخصیت سازی مخالفم و همچنین با ترور شخصیت به سبک جمهوری اسلامی به شدت مبارزه می کنم.

با احترام- هوشمند

هوشمند عزیز

همانطور که من بارهای اعلام کرده ام ما هر مطلبی را که مستند و منطقی باشد حتی اگر از جانب شیطان باشد منتشر می کنیم. با عرض معذرت من فکر می کنم با گفتن اینکه مطلبی را یک توده ای یا حزب اللهی نوشته صحت و سقم آن مطلب روشن نمی شود. مگر اینکه شما برای ما بنویسید به چه دلایلی مطلب مزبور غلط است. جراید نیز برای بحث در مورد مسائل و روشن شدن صحت و سقم آنها بوجود آمده اند. با تشکر سیامک ستوده ا:

یک نامه در باره نوشته: "سگ زرد برادر شغال است"

قیاس و توضیحات آقای ستوده (در سگ زرد برادر شغال است) جالب، شیرین و هوشمندانه هست اما جامع و مانع نیست؛ ازجمله مواردش یکی اینکه: کاش ایشان درکنار «مذهب»، در پرانتز، کلمهء «ایدئولوژی» را هم قید میکردند که در طول صد سالهء اخیر، متاسفانه درعمل(درنهایت) نظامهایی را به جامعهء بشری تحمیل کرده که بسیاری از مشخصه های سلطنت(ولایت) مطلقه راعینا داشته است. از اهواز

دوست گرامی

در ادبیات کلاسیک مارکسیستی ایدئولوژی به مجموعه نظریاتی اطلاق می گردد که بظاهر طرفدار حقیقت ولی در عمل قصد فریب و تحریف آنرا دارند، مثل دولت های سرمایه داری غربی که بدون اینکه دمکراتیک باشند تظاهر به آن می کنند. بنابراین، من هم مثل شما طرفدار ایدئولوژی نیستم چه رسد به طرفداری از حکومت ایدئولوژیک. اما در ادبیات کنونی ی سرمایه داری کلمه ایدئولوژی اسم رمز برای کوبیدن سوسیالیزم است. گویی مخالفین اهل فنِ سوسیالیزم ترجیح می دهند که تنها خواص که مخالفت با سوسیالیزم با پایگاه اجتماعی شان انطباق دارد، منظور آنها را بفهمند، و عوام که بهمین دلیل شایق سوسیالیزم هستند پی به منظور واقعی آنها نبرند. نمونه ی درخشان این امر آقای نوری علا می باشند که هواداری خود از نظام بدنام سرمایه داری را پشت نام مردم پسند نظام سکولار، و کینه بر علیه سوسیالیزم و کمونیزم را زیر عنوان ضدیت با حکومت ایدئولوژیک مخفی نگه می دارند. بهرحال، شما خوب می دانید که در نظام سرمایه داری، هنرِ بسته بندی بخشی از علم مارکتینگ برای قالب کردن کالا ست. تا آنجا هم که به خریداران ایرانی مربوط می شود، هر دوی این عناوینِ گمراه کننده، با نهایت دقت و هوشیاری انتخاب شده اند. چرا که برای منطقه ای صادر می شوند که مردم آن سی سال است گرفتار ایدئولوژی اسلامی بوده، و نسبت به پدیده های ایدئولوژیک و سکولار به یک اندازه احساس زدگی و پذیرش دارند.

بنابراین، همانطور که برای فهم مسئله شما باید برای من روشن کنید که منظورتان از حکومت ایدئولوژیک چیست (سوسیالیزم است یا سرمایه داری؟)، منهم به نوبه خود باید برای شما روشن کنم که حکومتی مثل استالین که مخالفین ضد کمونیست اصرار در سوسیالیستی بودن آن دارند و در رمز نویسی های ضد سوسیالیستی خود نظر به آن دارند، چه نوع حکومتی است؟ ایدئولوژیک یا سوسیالیستی؟ جواب من روشن است. حکومت استالین به همان دلیل که تظاهر و وانمود (Pretend) می کرد که سوسیالیستی است، یک حکومت ایدئولوژیک بود. چنانکه دمکراسی های سرمایه داری غربی نیز که بدون اینکه دمکراتیک باشند، فقط تظاهر به آن می کنند، جزو حکومت های ایدئولوژیک محسوب می شوند.

اکنون با خوشحالی باید بگویم، اگر با استدلالات من موافق باشید، یعنی حداقل شایق باشید که مفهوم ایدئولوژی را نه در معنای عامیانه و قلب شده ی قرن بیست و یکمی آن، بلکه در معنی ی واقعی و کلاسیک قرن نوزدهمی اش، بکار برید، بله من و شما هم عقیده و هر دو مخالف ایدئولوژی و حکومت های ایدئولوژیک هستیم. با تشکر
سیامک ستوده

برنامه های تلویزیونی
سیامک ستوده
در کانال تلویزیونی
پارس هر شنبه ساعت
10/5 تا 11.5 شب
به وقت ایران و ساعت 2 تا 3
به وقت آمریکا
تلفن تماس در کانادا
905/237/6661/

گزارش مالی

مخارج این ماه 1285$ (1177$ خرج چاپ، 16$ صندوق پستی ، 12$ cvc خرج ماهیانه حساب بانگی و 80 دلار خرج حسابداری) بوده که با توجه به 766$ کمک مالی، 519$ دلار کسری داشته ایم. از اینرو، با توجه به 9$ دلار بدهی از ماه قبل کل بدهی ما بالغ بر 528 دلار می شود. با درود و سپاسگزاری از کمک های مالی خوانندگان حقیقت طلب و فعالین فداکار هوادار روشنگر، تیراژ جدید شش هزاری روشنگر را ادامه و امیدواریم در ماه های آینده تا تبدیل روشنگر به پرتیراژترین نشریه شهر آنرا حتی از این هم بیشتر افزایش دهیم.

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

Paid	Country	Income & Support
50	Toronto	آگهی
50	-تورنتو	آگهی
35	-	خانم مریم
50	-	آقای احمد
30	-	خانم روشنک
20	-	آقای امیر
40	-	آقای حجت گلپایگانی
20	-	آقای سیامک
50		آقای مسعود الوند
20		خانم هما
20		سکولار سبز
120		آقای منصور
20		آقای امیر
155		کمک مالی سیزده
30		آقای پرویز بخشی
50	جورجیا آمریکا	آقای منوچهر

766		

Publisher : Rowshangar

Editor in Chief : Siamac Sotudeh

Editor : Almas shoar

Graphic: Alice

Published articles in Rowshangar Publications reflect the opinion of the authors and not of Rowshangar Paper or its editorials.

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستار:

گرافیک و صفحه آرایی: سیمین

تیراژ: کانادا 6000 نسخه

تورنتو، مونترآل ، اتاوا، نیویورک، هیوستون، سندیه گو، دالاس

توضئع روشنگر در لوس آنجلس: شرکت کتاب

نماینده روشنگر در اروپا : آقای گودرز حسنوند

Tel: 49 - 178 - 7310 - 596

Goodarz@web.de

روشنگر دراصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ مفهوم آزاد است. مطالب خود را به فارسی برای ما ارسال کنید. از پس فرستادن مطالب معذوریم.

"راه سبز امید" یا بیراههء تکرار جمهوری اسلامی

"راه سبز امید" یا بیراههء تکرار جمهوری اسلامی

بدون مقدمه،

جامعه ایران به علت شرایط اقتصادی اجتماعیش به شدت سیاسی شده وتغییر حاکمیت سیاسی در ردیف اول مطالبات امروزش قرار گرفته است. جامعه وقتی میتواند قدرت سیاسی را به درستی تغییر دهد که بداند به کجا میخواهد برود و چه نوع حاکمیتی را میخواهد به جای حاکمیت کنونی جایگزین کند.

آنچه که کمتر به آن توجه می شود این است که جا به جا شدن چند حاکم هیچ تغییری در ساختار یک جامعه ایجاد نمی کند. حاکمیت سیاسی وقتی تغییر خواهد کرد، که، سازمانهایی که امکان دخالت عموم را در برنامه ریزی، نظارت، بازرسی، مسائل قضایی، آموزشی، امور نظامی و انتظامی فراهم میکند، ایجاد شود. آزادیهای فردی، اجتماعی، بیان، حل مسائل معیشتی، مسکن، بیکاری، تبعیض جنیستی، زبان مادری، اقوام و ملییتها بدون ایجاد سازو کار لازم نمی تواند تحقق یابد.

عدالت اجتماعی فقط با توزیع عادلانه ثروت در سطح جامعه محقق میشود. تمام دولتهای تا کنونی با تکیه بر قدرت سیاسی و نظامی، توزیع ثروت را به نفع گروه کوچکی از جامعه اختصاص داده اند. مردم زمانی میتوانند بر توزیع ثروت نظارت و کنترل داشته باشند که قدرت سیاسی و نظامی را از دست گروه خاصی به نام دولت خارج وخود قدرت سیاسی و نظامی را در اختیار بگیرند. **صحبت از دموکراسی بدون صحبت از چگونگی توریع قدرت، و صحبت از عدالت اجتماعی بدون صحبت از چگونگی توزیع ثروت فقط بازی با کلمات است.**

دیدگاهی که امید بهتر شدن زندگی مردم را به پیدا کردن افراد خوب برای حاکمیت موکول میکند دغدغهء مردم را ندارد، بلکه در اندیشهء حفظ همین حاکمیت سیاسی فعلی است. تجربهء انقلاب 57 و سایر کشورها نشان میدهد که دیدگاه **حکومت سالار** هیچ دردی را از مردم درمان نمیکند. تجربه موفق سایر کشورها که آزادیهای اجتماعی دارند، نشان می دهد که **دخالت عموم جامعه** در تمامی مسائل کشور، اصلاحات و حفظ آن را ممکن کرده است. علی رغم وجود چنین تجربه های مشخصی، "منشور راه سبز"با جمله پردازیهایش که بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی نشأت گرفته از هزار و چهار صد سال پیش تنظیم شده فقط در پی استمرار حکومت اسلامی رنگ شده، بر مردم است.

بنا براین بجای این که پی حاکمان خوب بگردیم، نیاز به تجربه ها و راه کارهای **جامعه سالار** داریم و آن مسئله ایست که صادرکنندگان "منشور سبز " به دنبا ل آن **نیستند**.

اکنون به پاره ای از تجربیات سا یرکشورها که با مطالبات کنونی جامعه ما همخوانی دارد و برای رسیدن به حکومتی **جامعه سالار** مورد نیاز است اشاره می شود.

لغو حکم اعدام و ممنوعیت شکنجه و لغو کلیه احکام صادر شده تا کنون

آزادی کلیه زندانیان سیاسی و لغو کلیه احکام صادر شده از آغاز جمهوری اسلامی تا کنون

آزادی انجمنها و تشکلهای، صنفی، اجتماعی و سیاسی

لغو هرگونه مقام رهبری

انتخابی شدن کلیه قضات و دادستانها با رأی مستقیم مردم در هر شهر و استان و انتخاب مسئولین قضایی کشوری و دادستان کل توسط شوراهای استانی و کشوری

انتخابی شدن رؤسای زندانها و معاونین ایشان با رأی مستقیم مردم در هر شهر و استان

انتخابی شدن رؤسا و معاونین کلانتریها و مراکز انتظامی با رأی مستقیم اهالی محل وانتخاب کلیه مسئولین نظامی با رای شوراهای شهری، استانی و کشوری بترتیب سلسله مراتب

انتخابی بودن کلیه اعضای دولتهای استانی و کشوری (شامل وزرا، معاونین آنان و معاونین اجرائی مسئول دولت با رای مستقیم مردم به عنوان نماینده شوراهای استانی و کشوری

اجازه حمل اسلحه توسط افرادی که دوره عمومی آموزش نظامی را دیده اند

افزایش اعضای شوراهای شهربا حد اقل یک نماینده به نسبت هر پنجاه هزار نفر جمعیت و حداقل پنج نفر عضو

به منظور رعایت حقوق اقلیت، انتخاب نمایندگان، به نسبت کل آراء کسب شده ی گروهی، صنفی و یا حزبی

تشکیل شوراهای برنامه ریزی، نظارت و بازرسی برای آموزش، بهدا شت، برابری جنسیتی، آب، خاک،هوا، حمل ونقل، جوانان و ...

قابل عزل بودن کلیه انتخاب شدگان توسط انتخاب کنندگان

لغو کلیه قوانین مغایر با حق انتخابات عمومی

ملاک ارزیابی یک برنامه، چگونگی قدرت دولتی و **جایگاه دخالت مستقیم مردم** در امور جامعه است. "منشور راه سبز امید" فاقد بندهای بالاست و در پی برقراری دولتی سیاسی حزبی مذهبی است. این منشور هیچ پاسخی برای چگونگی دخالت مردم در اداره جامعه را ندارد. طراحان "منشور سبز" فقط به عنوان سیاهی لشگر برای شاخ و شانه کشیدن با رقیب سیاسی شان به اعتراض خیابانی مردم نیاز دارند. آنها فقط می خواهند از انگیزه های صادقانه مردم برای حفظ نظام حاکم بهربرداری کنند. بسیار مهم است که متوجه بود، **جامعه وقتی میتواند به عدالت اجتماعی دست پیدا کند که قدرت سیاسی و نظامی را از چنگ حاکمیت خارج کرده و خود آنرا بدست گیرد.** آن منشور فاقد هرگونه سازوکار اجتماعی لازم برای ایجاد اصلاحات مورد نیاز و پاسخگوئی به مطالبات کنونی جامعه ایران است.

در نوشته های بعدی موارد بالا را بیشتر توضیح خواهیم داد.

پانزدهم اسفند هشتادونه

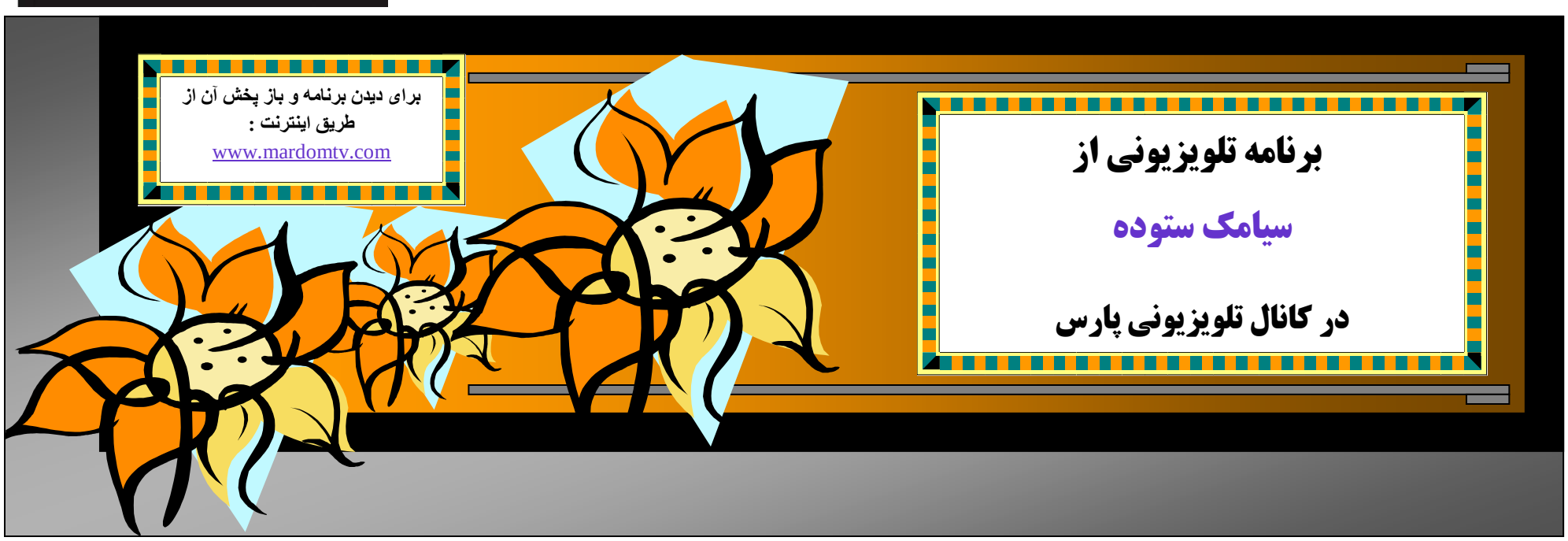

چرا باید حمله نظامی به لیبی را محکوم کرد

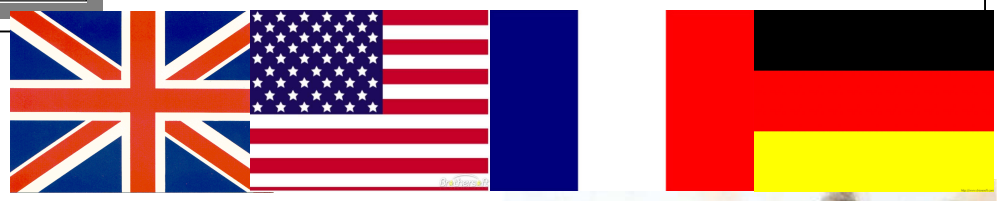

احمد پرتوی - پنجم فروردین نود

مردم لیبی برزمینه نارضایتی از حکومت وبا تکیه بر نیروی خودشان و کسب تجربه از کشورهای همسایه دست به اعتراضات زدند.. مردم سرکوب شده لیبی پس از 40 سال تحت حکومت دیکتاتوری و قبیله ای دست به این اعتراضات زدند. هیچ چیز با ارزش تر از این نیست که مردم خود سرنوشت خود را به دست بگیرند، و حکومت را مجبور به عقب نشینی در برابر خواسته های خود ویا برکناری از قدرت کنند. هر حرکت اجتماعی که توسط خود مردم یک کشور انجام شود ولو برای کمترین خواسته ها ، بسیار با ارزش تر و پایدار از هر تغییری است که با دخالت نیروهای خارجی انجام شود.

در این گفتار به تحلیل دیدگاهی که به حملهء نیروهای نظامی سرمایه به لیبی خوشبین است پرداخته میشود.

این دیدگاه ، جنبش اعتراضی را وقتی کاملا موفق میبیند که سریعا سیاسی شده و حاکمیت سیاسی را مورد تعرض قرار دهد. این نوع نگاه توجهی به کیفیت و رشد مطالبات اجتماعی مطرح شده در جنبشهای اعتراضی ندارد. و موفقیت جنبش را در سوق دادن آن از بالای سر مردم شرکت کننده در اعتراضات ، مستقیما به سمت سرنگونی قدرت سیاسی بدون ایجاد چشم انداز های اجتماعی آن میبیند.

چنین دیدگاهی حمله نظامی نیروهای خارجی به کشور لیبی را به این دلیل مثبت ارزیابی میکند که آن را راه نجات مردم لیبی از کشتار و سرکوب 40 ساله حکومت قذافی می بیند. صاحبان این دیدگاه از یاد برده اند که خود کارگران و زحمتکشان لیبیایی بودند که اعتراض علیه قذافی را آغاز کردند ، نه باندهای سرمایه دار و طوایف قدرت طلب. این مردم لیبی بودند که تاریخ مصرف قذافی را تمام شده اعلام و در تجمعات خیابانی در تظاهرات شرکت کردند و در مقابل سرکوب حکومت قذافی عقب نشینی نکردند، نه وزیر دادگستری (مصطفی عبدالجلیل که اکنون دبیر کل شورای انتقال قدرت لیبی) و نه ژنرال عبدالفتاح یونس وزیر داخله ویا روء سای قبایل رقیب که هیچکدام قصدشان قدرت گیری مردم لیبی نیست.ملاک ارزیابی صاحبان این نظر که به حمله نظامی به لیبی امید بسته اند این است که حملات نظامی از قتل عام مردم لیبی جلو گیری میکند، و شرط پیروزی مردم را فقط در سرنگونی قدرت حاکمه به هر قیمتی و به هر شکلی می بیند بدون اینکه به سطح خواسته های جنبش اعتراضی و نیروهای شرکت کننده در آن و رهبران سیاسی آن و برنامه های باند ها و جریانات کنترل کننده ئ اعتراض مردم توجهی داشته. دیدگاهی که ظرف مبارزه برای رسیدن به جامعه ای بهتر را نه در ایجاد نهادهای دخالتگری صرفا در اعتراضات اجتماعی و جابجایی در قدرت دولت می بیند. به همین علت وقتی به مسئله لیبی می رسند از محکومیت حمله نیروهای نظامی سرمایه داری خودداری کرده و به بهانه جلوگیری از کشتار انسانها و قتل عام مردم توسط قذافی عملا از آن پشتیبانی کرده و دلشاد می شوند. همان جریانات سیاسی که کمترین باوری به توانایی مردم معمولی جامعه برای یافتن راه حلها و روشهای دستیابی به خواستهای خود را ندارند. این نظر شبیه دیدگاهی است که زمانی راه رشد غیر سرمایه داری را به عنوان هدف روشنفکران فداکار ویا قهرمانان دست یافته به قدرت سیاسی ، برای رهایی جوامع

کشورهای پیرامون توصیه میکرد.

باید از این تحلیلگران پرسید آیا تا کنون یک بار ، حتی یک بار و فقط یک بار در طول تاریخ سرمایه داری موردی مشاهده شده که قدرتهای سرمایه داری نه آزادی و رفاه و صلح بلکه حتی ذره ای عمل که بنفع جنبشهای مردمی در کشورهای پیرامون باشد انجام داده اند. اگر چنین باشد، پس باید کل تاریخ را باز نگری کرد و به نتایج دیگری رسید. و باید از ایشان پرسید تا کنون یک مورد حتی اگر استثناء باشد جایی را سراغ دارند که در کشورهای پیرامون حضور نیروهای نظامی سرمایه و جنگ باعث کاهش تلفات انسانی شده باشد. به سه کشور همسایه ایران نگاه کنید که تلفات انسانی بعد از حمله نیروهای نظامی سرمایه جهانی بیش از چند برابر مجموع تلفات انسانی در طی 20 یا 30 سال حکومتهای آنها بوده است. به افغانستان و عراق نگاه کنید. به سودان و کنگو نگاه کنید. در هیچیک از کشورها حضور نظامی سرمایه داری صلح و آرامش و یا کاهش کشتار و قتل عام مردم را همراه نیاورده است. به روندا نگاه کنید.

چگونه و با چه منطق و قانونمندی تاریخی میتوان باور کرد که نیروهای نظامی سرمایه صلح و آرامش برقرار و یا باعث کاهش تلفات انسانی شده اند. در واقع جهش ناگهانی جنبشهای اعتراضی بدون ارائه مطالبات معین به مرحله سرنگونی حکومتها، بدون اینکه دخالت آحاد جامعه را در امور دولت فراهم کند بیراهه ای بیش نیست. قدرتهای سرمایه داری برای کنترل و انحراف جنبش های اجتماعی به هر ترفندی و تزویری دست میزنند که تا حد ممکن مانع پیشرفت جنبش اعتراضی و تبدیل آن به یک جنبش تعرضی به نظام سرمایه داری شود.

حکومت قذافی برای مردم لیبی افشا شده و منفور است،و مردم لیبی هم مقابله با آن را آغاز کردند. ولی دخالت نظامی نیروهای خارجی فقط باعث شکاف در این آغاز اعتراض فراگیر شده و با خاک پاشیدن در چشم مردم، مانع بدست گیری ابتکار عمل توسط خود مردم لیبی شده است.

علاوه بر آ ن خطری که کشور لیبی را تهدید میکند تجزیه آن کشور بین دسته بندی قبایل و ایجاد زد و خورد و جنگی طولانی بین رقبای مدعی حاکمیت است، که نتیجه اش فقط کشته شدن و نابودی تاسیسات خواهد بود.

تو گویی فقط این فرشتگان پرنده ی سرمایه داری با موشک کروز و تام هاک و بمب هستند که میتوانند مردم لیبی را از شر سرکوب دولت سرمایه داری قذافی که برامد توافق خود روئسای قبایل مرتجع و رضایت قدرتهای سرمایه داری بود

بود نجات دهند، و نه توانایی اجتماعی مردم لیبی. این هیچ چیز به جز باور نداشتن به توانایی اجتماعی مردم نیست.

سکوت در مقابل این جنگ که منجر به کشته شدن و له شدن مردم لیبی در بین دو تیغ جناحها و باندهای سرمایه داری میشود، هیچ معنی دیگری جز حمایت از جنگ ندارد. از یک سو قذافی بهانه یافته و با بمب و موشک دست به عمل متقابل میزند و از سوی دیگر نیروی مؤتلفین با فرو ریختن بمب بر تاسیسات زیر بنایی و نظامی لیبی به جان مردم لیبی افتاده اند.

اینکه شعار داده شود حکومت لیبی فقط به دست مردم لیبی باید سرنگون گردد بدون محکومیت حمله نظامی به لیبی پاسخی غلط به اوضاع کنونی و در واقع تایید حمله ارتش بخشی از سرمایه به بخش دیگر سرمایه بدون توجه به تلفات انسانی واز بین رفتن منابع و تاسیسات زیربنایی که از دو سو یعنی حکومت قذافی و موءتلفین به مردم تحمیل میشود.

مگر نه اینکه وقتی جنبش اعتراضی اوج میگیرد در مرحله ای از آن خود نیروی نظامی حاکمیت فرو می پاشد و بخش وسیع آنها به مردم می پیوندند ، پس چگونه است که در مورد لیبی این قانونمندی تاریخی کلا نادیده گرفته میشود. مگر نه اینکه افسران جزء و سربازان همان فرزندان کارگران و زحمتکشان جامعه لیبی هستند، پس چگونه میتوان انتظار داشت که در برابر اوج اعتراضات جامعه به نظامیگری سرکوب ادامه دهند و چگونه میتوان انکار کرد که مردم در حرکتهای اعتراضی با کسب تجربه از مبارزات خود و سایر جوامع ، روشهای نوینی برای موفقیت خود پیدا و ابداع نکنند. چگونه میتوان به انقلاب اجتماعی فکر کرد در حالیکه به نیروی بالنده کارگران باور نداشت . خوشبین بودن و امید بستن به دخالت نیروهای "قدرتمند" خارجی نتیجه طبیعی درکی وارونه از انقلاب اجتماعی است . دیدگاهی که شعار انقلاب سر میدهد ولی در عمل دولت را نه برخاسته از پذیرش افراد جامعه بلکه یک نیروی مادی جدا از جامعه و خارج از آن که به جامعه تحمیل میشود و توسط یک نیروی خارجی هم میتواند جابجا شود، می بیند. در واقع قدرت دولت را نه در پذیرش افراد جامعه و گردن نهادن به رابطه ای اجتماعی، بلکه خارج از نظام اجتماعی یک جامعه میبیند و به همین دلیل وجود سرکوب و دیکتاتوری را از وجود دولت ساخته ذهن خویش میبیند ونه قدرت طبقه سرمایه دار و ضعف طبقه کارگر. به همین دلیل وقتی به لیبی میرسند هر چند با القاب استثمارگر ، جنگ طلب، دخالتگر و منفعت طلب و غیره از کشورهای امپریالیستی یاد میکند، ولی از اینکه این حمله نظامی باعث حذف دولت قذافی میشود کاملا راضی هستند. ویا پیش خود استدلال می آورند که وقتی بین دو قدرت جنایتکار ومتجاوز جنگ در میگیرد این به نفع توده هاست و ما به عنوان یک جریان سیاسی چرا باید در مورد بد و یا خوب بودن چنین جنگی نظر بدهیم بهر حال این جنگ هر دو طرف درگیر را ضعیف میکند و مردم میتوانند خواسته های خود را بهتر به آنها تحمیل کنند. صاحبان این نظر جایگاه مردم لیبی و تحمیل فقر وسرکوب و خرابی و کشتار مردم را نمیبینند. نمی بینند که در این جنگ این مردم لیبی هستند که گوشت دم توپ هر دو جناح متخاصم شده اند.

مگر سرباز و افسری که در جنگ کشته می شود جزو مردم نیستند . آیا افراد نظامی که در جنگ کشته میشوند مهره های بی خاصیتی هستند که نقششان فقط کشتن و کشته شدن در جنگ است. آیا باید به دنبال تبلیغات قدرتهای سرمایه داری رفته و مردم لیبی را به عنوان نظامی و غیر نظامی تقسیم و نظامیان را مستحق بمب و موشک دانست؟ تازه مگر در جبهه مخالف قذافی دسته دیگری از نظامیان تحت فرماندهی ژنرال عبدالفتاح یونس قرار ندارند و چگونه است که از آنها به عنوان افراد غیر نظامی در رسانه ها یاد میشود؟ این تناقضات نشاندهنده ی نداشتن مرزبندی با برنامه های ضد انسانی نظام سرمایه داری است.

اگر مطرح میشود راه درست برای مردم لیبی ایجاد تشکلی جدا از هر دو نیروی ارتجاعی سرکوبگر است، پس چگونه است که تجاوز یکی از دو نیرو- بخشی از نیروهای سرمایه جهانی- را نباید محکوم کرد.

فقط کارگران لیبیائی هستند که با تلاش خود بدون هیچ حمایت نظامی خارجی خواهند توانست علیه هر دو نیروی شورای انتقال قدرت و حکومت قذافی مبارزه کنند و جامعه لیبی را از بربریت سرمایه داری رها سازند.

ROWSHANGAR روشنگر
VOL . 4
NO. 45
APRIL 2011

بچه های بهار

Advanced Computer

انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل
فروش، تعمیر و تدریس
New & used
By Appointment only
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

خدمات و کرایه سیستم صوتی
عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم ،
XBOX 360 & Ps3
تعمیر و فروش اکس باکس و پلی استیشن
LCD projector, Camera & Sound Systems Rental

بابک یزدی
جنب پلازای ایرانیان

تلفن های تماس:
(416) 759-3396
(416) 471-7138
6061 Yonge St Suit: 1004
Website: www.advancedcomputer.info
Email: advanced.computer@live.com
or babakyazdi@yahoo.com

مقالات، نظرات و پیشنهاد و انتقادات خود را با ما در میان بگذارید.